



پیام شایانی

وکیل تصادفات

♦ رانندگی ♦ زمین خوردگی

♦ خدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

بابک اخلاقی

وکیل ثبت اختراعات

NovoTechIP International PLLC
1717 Pennsylvania Ave. NW, Suite #1025
Washington, DC 20006

(202) 559-9159

www.NovoTechIP.com



Expertise You Need, Results You Can Count On



COMING SOON
1713 Lawrence Road
Representing Seller



COMING SOON
1705 Lawrence Road
Representing Seller



COMING SOON
3563 Warburton Avenue
Representing Seller



SOLD
1719 Lawrence Road
Represented Seller



SOLD
3561 Warburton Avenue
Represented Seller



SOLD
3559 Warburton Avenue
Represented Seller



SOLD
3565 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
3567 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
3569 Brothers Lane
Represented Seller



SOLD
2282-2288 W Hedding Street
Represented Seller



SOLD
3424 Cecil Avenue
Represented Seller



SOLD
1375 Lick Avenue
Represented Buyer



SOLD
1156 La Terrace Circle
Represented Buyer



SOLD
46 W Julian Street
Represented Buyer



SOLD
2055 Sierra Road
Represented Buyer



SOLD
1397 Searcy Drive
Represented Buyer



SOLD
4574 Cimarron River Court
Represented Buyer



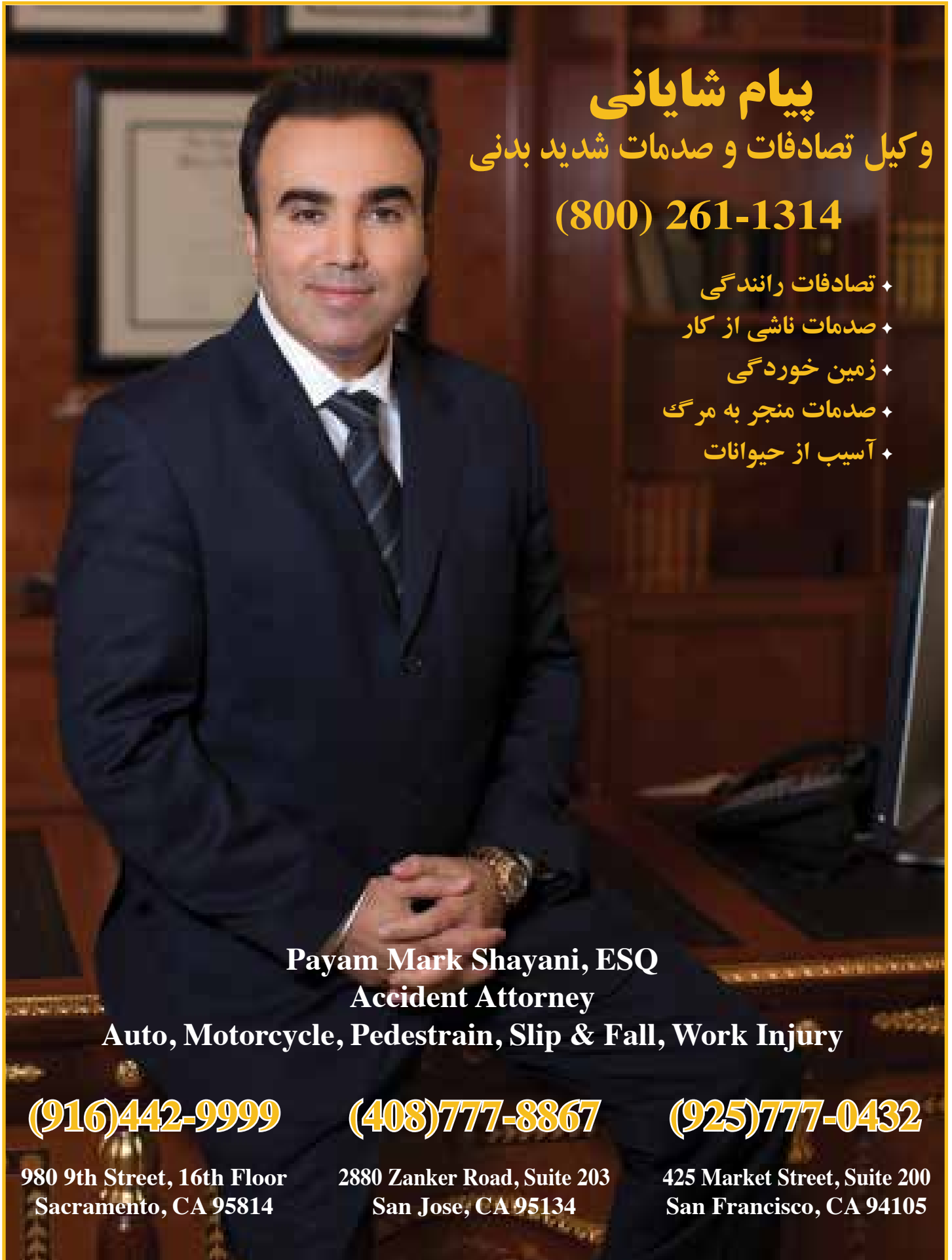
Shawn Ansari

REALTOR®
408.529.4574
shawn.ansari@compass.com
DRE 01088988



Sahar Binesh

REALTOR®
408.348.9197
sahar.binesh@compass.com
DRE 02061674



پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999

(408)777-8867

(925)777-0432

980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

در باب افزایش بهای بنزین در ایران

زهرا قزلباش

پس از گذشت دو سه هفته از افزایش قیمت بنزین و فروکش کردن التهابات ناشی از آن لازم می‌دانم رنج‌نامه‌ای را از وضعیت اقتصادی جامعه‌ام در باب این مسئله بنویسم. با توجه به رشته‌ام که فلسفه است می‌گویم که فیلسوف اگر حقیقتاً فیلسوف و اندیشمند باشد و حریت اندیشه و قلم خود را فدای زر و زور عالم فانی نکند نمی‌تواند نسبت به مسائل جامعه خویش سکوت کند و نسبت به همزیستان و هم‌نوعان خود بی‌تفاوت باشد. فیلسوفی که از ترس از دست دادن پست و مقامش یا شنیدن به‌به و چه‌چه بالادستی‌هایش خفه‌خون گرفته است، محشور با سופسطایی‌ها و رَجاله‌های زمانه خویش است و حقیقتاً تنگ بر او و کسانی که بخواهند نام مقدس فیلسوف را بر او خطاب کنند. سطور بر گرفته از سینه‌ای دردآلود از اوضاع کنونی را از سر دلسوزی برای همین مخاطبان اندکم می‌نویسم تا هم ادای دین کرده باشم و هم آندوه گرانبار و درد بی‌غض‌آلود خود را با آنها به اشتراک گذارم. خاطر نشان کنم که حقیر اقتصاددان نیستم، هر چند مباحثی را که مطرح می‌کنم با تنی چند از اقتصاددانان مطرح کرده‌ام و تأیید آنها را گرفته‌ام.

کرد» در مقیاس جهانی برابری کند؟ اگر در جامعه‌ای قیمت سوخت مثلاً یک دلار است، میانگین درآمد هم ۲۵۰۰ دلار است. حال به همین نسبت اگر میانگین قیمت سوخت ۳۰۰۰ تومان است میانگین درآمد باید چیزی در حدود هفت



میلیون و پانصد هزار تومان باشد. آیا چنین استدلال مضحکی و چنین مغالطه آشکاری جواز گرانی سوخت را به ما می‌دهد؟ نان آن کارگر مادر مرده‌ای که با ۱/۷ ملیون تومان درآمد از صبح تا شب جان می‌کند را چه کسی می‌دهد؟

۲. می‌گویند قیمت بنزین را طوری مدیریت می‌کنیم که قیمت سایر اقلام مصرفی بالا نرود! با نظارت شدید اجازه نمی‌دهیم قیمت‌ها بالا رود.

پاسخ: حاشا و کلا از این همه هوش و ذکاوت! اول آنکه شواهد تجربی در همین مدت کوتاه برای ابطال سخن

۱. می‌گویند قیمت حامل‌های انرژی بسیار پایین‌تر از قیمت‌های جهانی است و این امر فساد به بار می‌آورد، از جمله قاچاق سوخت، یعنی هزینه‌ای که باید برای مصرف سوخت پرداخت شود باید بالاتر می‌رود.

پاسخ: بزرگواران توجه ندارند که «هزینه کرد» یک محمول دو موضعی است و نسبت با درآمد معنا پیدا می‌کند. وقتی سرانه درآمد قشر متوسط و ضعیف یک جامعه بسیار پایین‌تر از سرانه درآمد در مقیاس جهانی است چگونه باید انتظار داشت که این «هزینه کرد» با «هزینه

صفحه ۱	تبلیغ
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	پیام زرتشت (علی اکبر جعفری)
صفحه ۵	اخبار
صفحه ۶	خیام و ابوالعلاء معری (حسن جوادی)
صفحه ۷	هشتاد سال شعور و شرف (ایرج پارسی نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سیند)
صفحه ۹	سه گفتار درباره سایه و شعر او (شفیعی کدکی)
صفحه ۱۰	نقدی بر اندیشه‌های کسروی (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	زنان شاعر و اندیشه جامعه ایرانی (هما گرامی فره‌وشی)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشخند، پوزخند (عبرت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	چرا فقر بوجود می‌آید؟ (عباس علاقه بندیان)
صفحه ۲۲	آگهی
صفحه ۲۳	اخبار
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه‌های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	اخبار
صفحه ۲۸	از هر دری (حسین جعفری)
صفحه ۲۹	آگهی
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	کافور (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	چاکرها: چاکرای دوم (مریم سالاری)
صفحه ۳۴	تقویم برنامه‌های هنری - جدول
صفحه ۳۵	نیازمندها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	نقش انتظارات در روابط زوجین (محسن محمدی نیا)
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	با هادی خرسندی - تا نظر شما چه باشد
صفحه ۳۹	دم خروس آموزش و پرورش... (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	از خاطرات یک دامپزشک (فریبا مکاری)
صفحه ۴۲	خوشونت قانون علیه... (نعیمه دوستدار)
صفحه ۴۳	انتخاب (فرشته)
صفحه ۴۴	از اینجا و از آنجا (گلنار)
صفحه ۴۵	تهران قدیم (جعفر شهری)
صفحه ۴۶	آگهی
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	اخبار
صفحه ۴۹	دنیاه مطالب
صفحه ۵۰	اخبار - دنیاه مطالب
صفحه ۵۱	دنیاه مطالب
صفحه ۵۲	دنیاه مطالب
صفحه ۵۳	دنیاه مطالب
صفحه ۵۴	دنیاه مطالب
صفحه ۵۵	دنیاه مطالب
صفحه ۵۶	دنیاه مطالب
صفحه ۵۷	دنیاه مطالب
صفحه ۵۸	دنیاه مطالب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی

بالا کافی است. صرفاً کافی است قیمت تاکسی تلفنی، نان، میوه و... را با دو هفته پیش مقایسه کنید. ثاباً ۵۰ درصد به قیمت سوخت تاکسی‌ها اضافه شده است و با توجه به اینکه حدود ۶۰ درصد هزینه تاکسی‌ها صرف سوخت می‌شود روشن است که حداقل برای اینکه یک تاکسی‌دار همان درآمد سابق را داشته باشد باید ۳۰ درصد به هزینه کرایه خود بیافزاید! آن فردی که با یک وانت یا نیسان از میدان تره‌بار جنس می‌آورد و دست میوه فروش می‌دهد مگر می‌تواند همان کرایه پیشین را طلب کند؟ آن خاوری که برای نانوائی آرد می‌آورد و یا اجناس را برای یک خواربار فروشی فراهم می‌کند مگر با همان قیمت سابق می‌تواند کار کند؟ وسیله نقلیه‌ای که مرغ و گوشت را بر در مغازه می‌رساند یا از شمال برنج را به شهر می‌رساند چطور؟ در باب مسکن، لودری که مشغول گودبرداری است یا جرثقیلی که در حال جابه‌جا کردن مواد است یا ماشین آلاتی که بتون و آهن و سیمان و... جابه‌جا می‌کنند، مگر اینها با آب کار می‌کنند که قیمت‌هایشان بالا نرود؟ اگر اجازه رشد قیمت را ندهیم به این اقشار ظلم کرده‌ایم و اگر بدهیم روشن است که تمام اقلام به نسبت تغییر هزینه حمل و نقل گران‌تر می‌شود. **دنیاه مطلب در صفحه ۵۲**

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک. نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱-۴۰۸

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳-۴۰۸

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK

&

DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆ *Funeral Services* ◆ *Immediate Need* ◆ *Pre Planning* ◆ *Burial Services* ◆ *Cremation Services*



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆ *Prearranging freezes the cost at today's prices* ◆ *Payment plans are available*

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزان تان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

انگلیسی (408) 791-1431

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

را بر روی راستی و آیین تو استوار می سازند. بیگمان آنان هما وردان خشم ساخته شده اند. راه راستی دینی است که اهورا به سود رساننده ارزانی می دارد. کی ای مز دا آن روز خواهد تابید که خرد سود رساننده با آیین استوار زندگانی راستی را والا خواهد داشت؟ او به یاری چه کسی از راه منش نیک خواهد شتافت؟

من، ای اهورا مزدا، ترا آموزگار خود برمی گیریم. ای مزدا، کی در خواهیم یافت که تو بر همه از پرتو راستی فرمان میرانی، تا بر آنان که با کار شکنی دشواری هایی پدید میآورند، به من راه منش نیک را به درستی نشان بده تا سود رسان بداند که نیکی های او چگونه خواهد بود.

از گفته های بالا آشکار است که سوشیانس یا سود رسان، مرد ویژه ای نیست که پس از زمان ویژه ای پدید آید و نیز فرزند زرتشت باشد که هر کسی که با آیین اهورا رفتار کند و برای دیگران دوست و برادر و پدر باشد واز آنان نگهبانی کرده، آنان را به سوی راستی راهنمایی کند، سود رسان است و خود زرتشت هم یکی از سود رسانان یا سوشیانتان بود.

اینان راهنمایان بر جسته هستند که در پیشرفت کارهای خدایی پیشرو می باشند.

ریشه واژه «سو-SU» یا سود رساندن است و سوشینت بجم سود رساننده یا سود رسان است. بگفته شاد روان دستور تارا پور والا، در گاتها از این نام کسان ویژه ای پدید آیند، نیست و برای کسانی آمده که در گسترش آیین راستی و دین بهی بهره بزرگی داشته باشند و خود زرتشت هم یکی از آنان است.

در زامیاد یشت هم چنین اظهاری شده است. گوید: «فر توانا و مزدا داده کیانی را ... که از آن ... سوشیانس زاده و نژاده که جهان را تازه کنند ... گرمی می داریم.» همانجور که در آغاز این گفتار خواندیم، راه منش نیک دین سود رسانندگان است که در برابر آن از کردار، بهره نیک نمی توان گرفت جز آنکه از راه راستی باشد و باری مزدی که یک روشن بینی چشم براهش است، همان در یافتن اهورامزدا است. پس سوشیانس کسی است که از روی راستی کار کند و جز اهورامزدا دیگر هیچ خواستی در سر نگیرد. در بندهای دیگر سود رساننده را به بهترین روشی می شناساند:

کسی که دیوان و پیروان آنان را همانجور پذیرایی ندارد که آنان اهورا را سوشیانس است. او از راه دین افزاینده و نگهبان دانا است. او ای اهورامزدا، دوست و برادر بلکه پدر است.

انان سود رسانان کشورها خواهند بود که در پی خشنودی منش نیک می باشند و کردار خود

پیام زرتشت چیست و برای کیست؟

بخش یازدهم

دکتر علی اکبر جعفری



سوشیانس

این همان راه منش نیک است،

ای اهورا که مرا نشان دادی

و آن دین سوشیانس و سود رسانان است که کردار نیک از راه راستی بجای خود میرسد، که این برای روشن بینان، ای مزدا، مزدی است، مزدی که خواست از آن تو باشی.

بیشتر کیش ها سخن از کسانی می دارند که در آینده آمده و کارهای آشفته را درست خواهند کرد و همه بدی ها و کمی ها را از میان بر داشته، جهانی رسا پدید خواهند آورد. بسیاری از مردم هم همچنان چشم براه آن کسان می باشند و برخی نیز به اندازه ای راه آنان را می پایند که دست به تر و خشک نمی زنند زیرا چنین می پندارند که تا آنان نیایند، هیچ کاری نمی تواند ساخته باشد.

از میان این مردم، پیروان کیش زرتشتی چشم براه سه تن می باشند. آن سه تن «آخشیت ارت *Ereta Ukhshyat*» یا هوشیدر و «آخشیت نمه *UUUshyat Nemah*» یا هوشیدر ماه و «استوت ارت *Ereta Ustavat*» یا سوشیوس هستند که هر یک باید پس از هزاره ای از پس یکدیگر پدید آیند. هر یک از این سه تن از تخمه زرتشت باشند که در این مدت به «اردویسور ناهید» بانو ایزد آب، سپرده شده اند تا در دریاچه ای نگهداری شوند و در پایان هر هزاره، دوشیزه ای پانزده ساله از آب آن دریاچه آشامد و باردار گردد (بهرت نیست گفته شود پاره ای از پیروان کیش زرتشتی).

بهر روی در این سه هزار سال از پرتو این سه تن همه جهان رفته رفته از بدی ها

زدوده و پالوده شود و جهانی مینوی پدید آید. چون نخستین آنان بایستی هزار سال پس از زرتشت بیامد اگر هر سه هزاره را بشماریم، بایستی هر سه از این دوشیزه زادگان آمده و رفته باشند ولی چنان پیداست که چنین نشده و اگر هم شده آنچنان که پیشگویی کرده بودند، پیروان کیش زرتشتی آنان را نشناخته اند و باید همچنان چشم براه نشست.

انگیزه این همه چشمداشت هم آشکار است و آن هم چشمداشت شگفتی بود که برخی از مردم از راهنمایان دینی خود داشتند. در نگاه آنان با آمدن بنیاد گزار دین، بایستی همه بدی ها برداشته شوند و چون چنین چشمداشتی به هیچگونه درست نیست، می دیدند که راهنما آمد و رفت و کارها آنجور که امید داشتند، درست نشد. این است که از میدان در نرفته می گفتند یا خودش باز خواهد آمد و یا کسی دیگر از فرزندان پدید خواهد آمد.

انگیزه دیگر این چشمداشت ها نومیادی است. بجای آنکه از دستورهای راهنمای خود پیروی کنند و بکار و کوشش پردازند و جهان را پیش برند، دست روی دست نهاده، در چشمداشت شگفتی می نشستند و هنگامی که آن رخ نمی داد، به پندار باقی می پرداختند و نیز برای خود یک گونه سرگرمی می تراشیدند. این است که می بینیم چنین باوری در بسیاری از کیش ها دیده می شود و همین هم انگیزه آن شده که هر زمانی کسانی بر خیزند و خود را یکی از چنین آیندگان وانمایند.

اکنون ببینیم زرتشت چه می گوید:

واژه ای که او در سرودهای خود شش بار بکار برده («سوشینت *Saushyant*») است از

کامران پورشمسی
متخصص و مشاور در امور
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor
Residential, Commercial,
Property Management



Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478

◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

دفتر خدمات بین المللی

قبول وکالت در کلیه امور
حقوقی و اداری در دادگاه های ایران

(408)909-9060

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

چه باید کرد؟ سوالی برای این روزهای ایران...

شراگیم زند

سال ۸۸ وقتی که صدها هزار نفر در خیابانها به دنبال حق خود بودند، نیروهای امنیتی با اسلحه جنگی به مقابله با آنها برخاستند. آن زمان یادداشتی در بلاگ خود نوشتم با عنوان «چه باید کرد؟». آنجا نوشتم که به عنوان یک معترض وقتی در یک تظاهرات اعتراضی هستم اغلب دچار وضعیت دوگانه ای می شوم. از یک طرف هرگاه تعدادمان کم است مجبور به فرار و پرهیز از رویارویی هستیم. از سوی دیگر هر جا هم که زیاد هستیم و متفرق کردن و یا دستگیر کردنمان برای نیروهای امنیتی مقدور نیست، آنها بی محابا دست به اسلحه می برند و تجهیزات ضد شورش جای خود را به تجهیزات جنگی می دهد. در چنین وضعیتی دیگر نه تعداد تظاهرکنندگان مهم است و نه شجاعت و استقامت ایشان. وقتی در یک سو کلاشینکوف ها و کلت ها به کار می افتند و تک تیراندازان در مواضع خود مستقر می شوند، در سوی دیگر یا محکوم به

مردن هستی و یا باید هر طور که هست از مهلکه بگریزی. آن زمان نوشتم که ایده آل ترین حالت در ذهن من به عنوان یک معترض این است که چنان همبستگی بین مردم ایجاد شود که مثلا میدان آزادی تبدیل به محلی برای تحصن میلیونها نفر شود. ولی می دانستم همان تحصن میلیونی هم اگر شکل بگیرد با شلیک اولین گلوله های جنگی به سمت این توده متراکم، فاجعه انسانی روی خواهد داد.

امروز باز همان سوال مثل خوره به جانم افتاده است. چه باید کرد در برابر حکومتی که هیچ خط قرمزی در برخورد با معترضین ندارد؟ چه باید کرد در برابر نیروهای امنیتی که سلاح جنگی به دست دارند و با مردمان خود همان معامله ای را می کنند که نیروهای نظامی در جنگ با دشمن متجاوز خارجی می کنند؟ چه باید کرد با دستگاههای امنیتی که امنیت را در پرونده سازی، شکنجه و اعدام خلاصه کرده اند؟ در زمان حکومت پهلوی هم در مقاطعی

تا دندان مسلح است و در سفاک بودن و رذالت روی تمام سپاهکاران تاریخ ایران را سفید کرده است؟

واقعیت این است که هیچگاه خون بر شمشیر پیروز نشده است. خونی که ریخته می شود فقط بذخشم و نفرت نسبت به سرکوبگران را آبیاری می کند. اما چه بسا خشم و نفرتی که در نبود مجال و امکانی برای ابراز، تبدیل به سرخوردگی، ناامیدی، پذیرفتن قضا، گوشه نشینی، مهاجرت و مانند آن شود. فراموش نکنیم خونهایی که به ناحق ریخته می شود همیشه معترضین را به انقلابیون تبدیل نمی کند. سی سال پیش درمیدان «تبان آن من» در پایتخت چین تظاهرات میلیونی تبدیل به کشتارگاه معترضان شد. گفته شده است تنها در همان روز و همان نقطه ۲۶۰۰ نفر کشته شدند. چه شد؟ در سایه سکوت و مامشات جامعه جهانی و نبود رسانه آزاد، ما امروز تنها از آن روز و آن میدان مردی را به یاد می آوریم که جلوی تانکهای ارتش ایستاده بود. و همین! واقعیت این است که معترضین با سرهای پرشور و دستهای خالی شانس برای پیروزی در برابر حکومتی که اسلحه دستش است و اراده ای برای سرکوب خونین دارد، ندارند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

White
Square
Group



گروه مربع سفید، با مدیریت **سامه خلعتبری**، همراه با تیمی مجرب آماده کمک به شما در زمینه های طراحی داخلی، تبلیغات، و اجرا می باشد.

تبلیغات :

- طراحی داخلی :
- طراحی دکوراسیون داخلی فضاهای مسکونی و اداری
 - طراحی فضای سبز
 - مشاوره در اجرای فضاهای داخلی (مسکونی و اداری)
 - مشاوره در زمینه چیدمان فضاهای داخلی (مسکونی و اداری)

- طراحی لوگو، آرم، و فونت
- طراحی و اجرای وبسایت
- طراحی پکیج کامل تبلیغاتی
- طراحی ست اداری (کارت ویزیت، سربرگ، و ...)
- طراحی کاتالوگ و ژورنال
- طراحی پکیج کامل رستوران

گروه مربع سفید آماده خدمت رسانی به مشاورین املاک در زمینه **استیجینگ** می باشد.

www.whitesquaregroup.com ▪ info@whitesquaregroup.com ▪ T. (408).409.5624 ▪ @whitesquaregroup

با مربع سفید
هنر زیبایی
را تجربه کنید

خیام و ابوالعلاء معری

بخش اول
دکتر حسن جوادی



می دهی و خویشتن نمی خوری». جواب داد که: «مرا بیش از این نیست که می خورم». و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود.»^(۱)

در یکی از قدیم ترین منابعی که درباره خیام در دست است جلاله زمخشری در رساله «الزاجر الصغار عن المعارضه الکبار» (نوشته شده پیش از سال ۵۱۶) می نویسد: در مجلس استادش ابی مضمیر محمودبن جریر الضبی با حکیم عمر خیام ملاقاتی دست می دهد و بحثی می شود در مورد «عین مطبق و مصمم در وصف سیف» و اینکه مکسور است یا نه اختلاف نظر پیدا می شود. عمر خیام این بیت را از عینیه ابوالعلاء معری شاهد می آورد:

نَبِيٍّ مِنَ الْعُرَبِ اَلَيْسَ عَلَيَّ شَرٌّ
يُخْبِرُنَا اَنَّ الشُّعُوبَ اِلَى صَدْعِ

خبر دهنده ای از تازیان که بر قاعده ای عمل نمی کنند، به ما گفت که ملت در حال پراکنده شدن است.

در این بحث ادبی خیام اشتباه می کرده است، ولی زمخشری می گوید که نسبت به او حس احترام خاصی پیدا می کند. داستانی که زمخشری نقل کرده نشان می دهد که خیام با آثار ابوالعلاء آشنایی داشته و حتی اشعار او را از حفظ نقل می کرده است. البته درجه آشنایی او با تمام آثار ابوالعلاء معلوم نیست ولی آنچه از اشعار هر دو شاعر و متفکر بزرگ بر می آید این است که با وجود اختلاف فکری در شماری از زمینه ها عقیده ای شبیه هم داشته اند. در باورهای خیام چند نکته اساسی وجود دارد و همین موضوعات در اغلب رباعیات او تکرار می شود. او منکر وجود خدا نیست ولی توجیهی را که ادیان مختلف از علت آفرینش انسان و رابطه او با خداوند و حشر و نشر می کنند اذعان کننده نمی یابد. از طرفی انسان را به صورت جامی می بیند که «عقل آفرین می زندش، صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش، ولی، این کوزه گر دهر، هر چند جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش». از سوی دیگر جهان را یک لحظه از حکم خداوند خالی نمی یابد، اما حکمش را او می کند و انسان را عاصی می خواند. خیام به جهل خود درباره عاقبت انسان معترف است، و کسانی را که با قطع و یقین می گویند پس از مرگ چنین و چنان خواهد شد با طنزی لطیف انتقاد می کند:

ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان معری در سال ۳۶۳ هجری در معرّه النعمان متولد می شود و در سال ۴۴۹ در همانجا در می گذرد. خیام میان سال های ۴۴۰ و ۵۱۷ هجری در نیشابور زندگی کرده است. البته سال تولد و مرگ شاعر بزرگ ایرانی مانند بسیاری از حقایق مربوط به زندگی او معلوم نیست. بطور تقریبی می توان گفت از شصت و هفت تا هشتاد و یکسال میان مرگ آن دو فاصله بوده است. در زمان حیات ابوالعلاء شهرت او از سوریه گذشته و به بسیاری از سرزمین های اسلامی آن دوران رسیده بود. ناصر خسرو قبادیانی که در سال ۴۲۸ به معرّه النعمان می رسد گزارشی درباره ابوالعلاء می دهد که شاید در بعضی از نکته ها مقرون به حقیقت نباشد:

«در آن شهر مردی بود که وی را ابوالعلاء مَعْرَى می گفتند، نابینا بود، و رئیس شهر، او بود، نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگزاران فراوان، و خود همه شهر او را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود، گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین خود را راتبه کرده (شبانه روز به کرده ای قناعت کند) و جز آن هیچ نخورد، و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می سازند، مگر به کلیات، که رجوعی به او کنند. و وی نعمت خویش از هیچکس دریغ ندارد و خود صائم الدهر قائم اللیل باشد و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود. و این مرد در شعر و ادب به درجه ای است که افاضل شام و مغرب و عراق مَقْرَنَد که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست. و کتابی ساخته آن را «الفصول وَالغایات» نام نهاده، و سخن ها آورده است مرموز و مَثَل ها به الفاظ فصیح و عجیب، که مردم بر آن واقف نمی شوند مگر بر بعضی اندک، و نیز آن کسی که بر وی خواند، چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب به مُعارضه قرآن کرده ای. و پیوسته زیادت از دوپست کس از اطراف نزد وی ادب و شعر خوانند و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که: «ایزد، تَبَارَكَ وَتَعَالَى، این همه مال و نعمت تو را داده است، چه سبب است که مردم را

و لزومی به آوردن مثال هایی بیشتر از آنها نیست. عده ای از محققان اینگونه رباعیات اعتراض آمیز و حاکی از خوشگذرانی و شرابخواری را از خیام نمی دانند، ولی اساس فلسفه خیام همان است و اگر به چند رباعی که در منابع خیلی قدیمی آمده نگاه کنیم همین افکار را خواهیم یافت. به علاوه اولاً شمار اینگونه رباعیات بی شماره است که تنها شماری از آنها از خود خیام می باشد، ثانیاً این نشان می دهد که شاعران دیگر نیز لافلاقی با تظاهر به می پرستی، زاهدان ربایی را مسخره می کردند. رباعی زیر که به خیام منسوب است در ضمن در دیوان انوری و دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی نیز آمده است:

من باده خورم و لیک مستی نکنم
الا به قدح دراز دستی نکنم

دانی غرضم ز می پرستی چه بود
تا همچو تو خویشتن پرستی نکنم^(۵)

البته این نوع انتقاد از زاهدان ربایی و پارسایان دروغین در آثار بسیاری از شاعران و شاید از همه بیشتر در غزل های حافظ دیده می شود و احتیاجی به نقل آنها در اینجا نیست.

تحسری عمیق از گذشت عمر و از میان رفتن زیبایی ها بر شعر های خیام سایه افکنده است: **دنباله مطلب در صفحه ۵۸**

گویند بهشت عدن با حور خوش است
من می گویم که آب انگور خوش است^(۲)
این نقد بگیر و دست از آن نسبیه بدار
کاواز دهل شنیدن از دور خوش است
خیام که دوزخ را شرری ز رنج بیهوده ما
و جنت را دمی ز وقت آسوده ما می داند،
بهترین توصیه اش دم راغنیمت شمردن
و استفاده از زندگی است. شرابخواری
برای او نمادی می شود که از طرفی
مَعْرَف تمام خوشی ها و لذت های تنی
می باشد و از سوی دیگر اعتراضی است
به قیدها و رسم های مذهبی قشری ها و
متشرعان و کسانی که هر چه غیر از باور
خودشان باشد محکوم می کنند:

من هیچ ندانم که مرا آنکه سرشت
از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت
جامی و بتی و بریطی و لب کشت
این هر سه مرا نقد و تو را نسبیه بهشت^(۴)
و یا:

ای صاحب فتوا ز تو پر کار تریم
با این همه مستی ز تو هوشیار تریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان
انصاف بده کدام خونخوار تریم

(رباعی ۳۲۰) طربخانه
شمار رباعی هایی که خیام، با توسل به
میخواری از کونه فکری و زاهد مآبی هم
زمانان خود انتقاد می کند بسیار زیاد است



دکتر فرانک پورقاسمی

متخصص و جراح پا

- ♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- ♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourhasemi, DPM
My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center
(408)884-5851
14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

لوس آنجلس به تهران فرستادم، اما او، چون همیشه، از انتشارش جلوگیری کرد! ناگفته نماند که استاد یارشاطر در یادداشت خود یادآور شده بود که «در دوران دانشجویی اش در ایران شاگرد ملک الشعرای بهار و بدیع الزمان فروزانفر بوده، اما از آنجا که این دو بزرگوار جز عربی با زبان اروپایی آشنا نبودند و استاد شفیع کدکنی افزون بر فضائل علمی و کمالات این هر دو استاد در فرهنگ و معارف ایرانی و اسلامی، به علت تسلط بر زبان انگلیسی قادر بوده از منابع و مآخذ معتبر در نقد ادبی و تصحیح متون بهره گیرد، فضل بیشتری بر ایشان دارد».

او به معنی واقعی کلمه «طلبه» است؛ می تواند روزها با نان و ماستی در گوشه اتاقش به سر آورد، اما نمی تواند بی کتاب و قلم و کاغذ سر کند. طلبه ای با همان خصوصیات قرن ها پیش که سر از جهان مدرن درآورده است. اما تناقض در اینجا است که طلبه ما همانگونه که علوم حوزوی را، تا کسب درجه اجتهاد، ملکه ساخته است، غور در عالم فلسفه را، از افلاطون تا ویتگنشتاین، از گذشته تا هنوز مورد توجه و موشکافی قرار می دهد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

اجتهاد رسیده است.

علاوه بر این همه، شفیع کدکنی شاعری است اصیل با خلاقیت هنری شگفت انگیز که گاه مولاناوار علیه احکام مسلط طغیان می کند. تجلی این لحظات عصیان را در شعرهایش می توان دید. من اگر بیش از پنجاه سال از نزدیک با او نزیسته بودم نمی توانستم حالات و مقامات واقعی او را گزارش کنم.

سلوک شفیع کدکنی در زهد گاهی حکایات حسن بصری و ابراهیم ادهم، و در عرفان روایات ابوالحسن خرقانی و بایزید بسطامی را به یاد می آورد که به آسانی از سر زخارف دنیوی گذشته و همه را شگفت زده کرده است.

من خود شاهد بوده ام که از دریافت جوایز نقدی بسیار گران (به دلار و به ریال) سر باز زده و از برگزاری مجالس بزرگداشت و تخصیص مجلات و نشریات در تقدیر از آثارش به شدت جلوگیری کرده است.

چند سال پیش در آمریکا جمعی از شاگردانش، از ایرانی و انگلیسی و آمریکایی و آلمانی گرفته تا دانمارکی و چینی و ژاپنی، جشن نامه ای تهیه کرده و به استاد یارشاطر سپرده بودند. او نیز یادداشتی بر آن افزود. من مطالب این جشن نامه را برای علی دهباشی از

هشتاد سال شعور و شرف

دکتر ایرج پارسی نژاد



داده ام. سلسله این تداعی معانی ها گاه از مبحثی در منطق قدیم آغاز می شود و به تئوری روانشناسی جدید می رسد و از آنجا به استناد نظریاتی از منتقدان ادبی جهان به موضوع مورد بحث بازمی گردد و از آن نتیجه ای سودمند و روشننگر می گیرد.

چون در کتاب شفیع کدکنی و نقد ادبی به تفصیل آثار او را بررسی و تحلیل کرده ام، در اینجا قرار نیست در اوصاف فضائل و کمالات علمی و ادبی و هنری او تفصیل دهم. من دوست و دوستدار او هستم و آرائم در تحلیل آثارش طبعاً نمی تواند از عواطف دوستانه ام بر کنار باشد. پس بهتر است به نقل مختصات خلیقات او بپردازم. مهمترین خصلت شخصی شفیع کدکنی تناقضی است که در عواطف و افکارش وجود دارد. از یاد نباید برد که او شاعری است هنرمند و خود او وجود تناقض را در هنرمندان امری ناگزیر می داند. به نظر او «محور این تناقض وجودی هنرمندان می تواند از امور فردی و شخصی سرچشمه بگیرد و همچنین می تواند در حوزه امور تاریخی و اجتماعی و ملی خود را بنمایاند. حتی در ورای مسائل تاریخی و اجتماعی در حوزه الاهیات هم این تناقض خود را نشان می دهد.»

چنین است که در جستجوی ماهیت عقاید و آرای او نباید به یافتن آثار تضاد و تناقض پرداخت. او در عین حال که آدمی برخوردار از ایمان استوار مذهبی است، در مباحث فلسفی که بر آنها آگاهی دارد، جانب عقل و استدلال و تجربه را رها نمی کند، تا جایی که خواننده ممکن است از آن استنباط تمایلات مادی و الحادی کند. به گمان من «ایمان مذهبی» او بهترین مثال تناقض وجودی اوست؛ ایمانی که حاصل انس و عادت سالیان اوست. از یاد نبریم که او تنها فرزند حجه الاسلام میرزا محمد شفیع کدکنی از شاگردان شیخ عبدالجواد ادیب نیشابوری (ادیب اول) است. مقدمات علوم دینی را نزد پدر فرا گرفته و در حوزه علمیه مشهد نزد علمای طراز اولی چون محمدتقی ادیب نیشابوری (ادیب دوم)، شیخ هاشم قزوینی، شیخ سیف الله ایسی، فلسفی اصفهانی، مدرس یزدی (نهنگ العلماء)، فقیه سبزواری و محمد هادی میلانی دروس حوزوی را کامل کرده و به درجه

دوستی پنجاه و چند ساله با محمدرضا شفیع کدکنی از سعادت های زندگی من بوده است. در سفر به اقصای عالم در انگلیس و آمریکا و ژاپن با او انیس و مونس و همدم و همخانه بوده ام. در بیشتر گشت و گردش ها در ایران و جهان، از کوه و بیابان گرفته تا شهر و روستا، در کنارش راه پیموده ام. از همه زوایا و خفایای خلیقات و سلوک شخصی او آگاهم و ضعف و قوت هایش را می شناسم.

فضائل ذاتی و اکتسابی، از حدت ذهن و هوش فوق العاده گرفته تا عقل نقاد و ذوق سرشار، از او اعجوبه ای ساخته که در میان معاصران ما همتا ندارد. من او را در ادبیت و عربیت و معارف اسلامی و ایرانی همتای فروزانفر، و در ادبیات و فرهنگ امروز ایرانی و اروپایی و نقد و نظر ادبی در ایران و جهان تالی خانلری می دانم و به گمانم به علت تسلط بر زبان انگلیسی از منظر اشراف به منابع جهانی در تحقیقات مربوط به عرفان و تصوف و نقد شعر از هر دو اینان والاتر و بالاتر است.

احاطه کم نظیرش بر آثار مکتوب و میراث عظیم فرهنگ و ادبیات ایرانی، در کنار آگاهی و تسلط بر نظریات نقد مدرن جهانی و قدرت حافظه و نیروی استنباط و استدراک و بینش علمی و عقلانی بیشترین سهم را در نقد ادبی معاصر ایران داشته است. او در روشهای هوش سرشار خود در حوزه تحقیقات ادبی توانسته به آفاق دست یابد که دیگران یکسره از آن محروم بوده اند.

تئوری های ادبی بکر و بدیع او و راه و روش هایی که در تحقیقات ادبی و نقد شعر به دست داده، همراه با معیارها و ملاک های سازنده و اصطلاحات ابداعی او، همه و همه در کنار تدریس و تحقیق شاگردان بسیاری، که استادان ادبیات و مطالعات ایرانی در ایران و جهان اند، راهنما و راهگشا بوده است.

موهبت تداعی معانی در کنار تحقیق، که حاصل قوت حافظه و تیزهوشی اوست، شگفت انگیز است. من شواهدی از تجلیات آن را در جای جای کتاب ها و رساله های پژوهشی اش، که سطر سطر آنها را با دقت خوانده ام، یافته ام و نمونه هایی از آن را در کتاب شفیع کدکنی و نقد ادبی، که در دست انتشار است، به دست

FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

محمد هرندی

مشاور آگاه جامعه ایرانی

در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



Realtor & Property Management Specialist
for San Jose & Bay Area

از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وام های بدون کارمزد استفاده نمایید

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی اریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408)605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 NMLS#332989



4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

مشهد نیز از بین رفت. سال ها از ماجرای قتل شاطر گذشت و من همیشه از تعصب وحشت داشتم و در ماجراهائی که به خاطر تعصب اتفاق می افتاد می دیدم که چگونه خانواده ها بر باد می روند و چگونه انسان های بیگانه کشته می شوند و چگونه دخترکان معصوم در چنگال تعصب اسیر می شوند و چگونه خون از دندان های تعصب می چکد تا اینکه از قضای روزگار سال ۱۳۴۹

۵۰ بود که من برای مدت کوتاهی رئیس شهربانی میناب (شهری نزدیک بندر عباس) شدم. میناب حدود صد کیلومتر با بندرعباس فاصله دارد و تقریباً در سمت جنوب شرقی بندرعباس است. رودخانه میناب که گویا تنها رودخانه جنوب است که آب آن شیرین است، میناب را با آن همه درخت پرتقال و لیمو و باغ های فراوان و نخلستان های بزرگ آباد کرده است. یکی از مشکلات مردم شهر میناب در آن زمان ها این بود که نصف جمعیت شهر سنی مذهب و نیمی از مرد مهم شیعی مذهب بودند، یعنی خودشان با هم مشکلی نداشتند، مشکل آنها اختلاف بین علی و عمر بود و گرنه که این جماعت همه چیزشان شبیه هم بود و اگر چه ظاهر شهر آرام و بی سر و صدا بنظر می رسید اما در باطن جدالی بیهوده بین شعبه و

سنی برقرار بود و جلسات شان و روضه خوانی هایشان و آخوند بازی هایشان متفاوت و بحث برانگیز و فتنه گرانه بود و با وجودی که اصلاً مردم جنوب ایران مردمانی صلح طلب و آرام هستند اما در این مورد یعنی مذهب هیچکدام کوتاه نمی آمدند. خوب بیادم هست که قرار بود انتخابات برای مجلس شورای ملی انجام شود و تعدادی از زن ها می خواستند به حاجی ایمانی که سنی مذهب بود رای بدهند. یکی از مخالفین حاجی ایمانی دم در مدرسه ای که رای گیری می شد ایستاده بود و می گفت به کسی می خواهید رای بدهید که عمرش با در کوبید، به پهلوی فاطمه زهرا و همین حرف این مخالف باعث شد که زن ها به حاجی ایمانی رای ندهند و او وکیل نشد، در صورتی که او مرد بسیار روشنفکر و اهل دانش و بینش بود و البته رقیب او که اصلاً اهل میناب نبود و او را از تهران فرستاده بودند برنده شد.

برگردم به داستان تعصب، در یکی از شب هایی که در شهر میناب پس از میهمانی و گشت در شهر به خانه برگشته و در خوابی عمیق غنوده بودم حدود ساعت دوازده شب بود که پنداری شهر به جوش و خروش آمده و فریادهای وحشتناکی به گوش می رسید. دنباله مطلب در صفحه ۵۸



یک سینه سخن

مسعود سپند

بلای تعصب

پخش می شد و رفقایمان از رادیو مشهد صدایمان را می شنیدند (تفریح را ببینید)، بیشتر مواقع در مجالس وعظ طوری می نشستیم که اگر خطائی می کردیم یا آخوندی را مسخره می کردیم یا ادای یکی را در می آوردیم، بتوانیم فرار کنیم و این فرار نیز برایمان شادی آور بود. ضمناً یکی از شعارهائی که می دادیم این بود که در کرب و بلا آب نبود پیسی کولا بود، شیشه ش سفید و خودش سیا بود و تا این شعار را می دادیم آخوند روی منبر داد می زد: «بگیرید، بگیرید این ولدالزناها را» و ما می خندیدیم و در میرفتیم.

و اما آن زمان ها در صحن مسجد گوهرشاد نماز ظهر که انجام می شد یک نفر که نامش شاطر بود برمی خاست و تقاضای صلوات می کرد و اکثراً هم صلواتهایش تهدید آمیز بود، «لال نمیری، صلوات بلند بفرست»، «تخم پدرد نیستی اگر صلوات بلند بفرستی» و در ضمن عطرهم می فروخت و مجلس هم که گرم می شد به عمر لعنت می فرستاد و شیعیان مرتضی علی هم بیش باد می گفتند و جناب شاطر صدایش بلندتر می شد و ما هم که در کنار جمعیت نشسته، ایستاده بودیم به او می خندیدیم.

همان زمان این سؤال در ذهنم متولد می شد که چرا به عمر لعنت می فرستند و بعد که می گفتند عمر دشمن علی است و علی چنین و چنان بوده، درشگفتی نیز می شدم. جالب این بود که شاطر از ما که در کنار مجلس ایستاده بودیم می خواست بنشینیم و اگر نمی نشستیم صدایش در می آمد که «تخم سگ بنشین دیگه» و ما او را مسخره می کردیم و او قیافه آدمهایی را که می خواهد به ما حمله کند به خود می گرفت و ما فرار می کردیم. و اما توهین های این شاطر به عمر و تعصب عجیبی که نسبت به علی و آل علی داشت یک روز کار خودش را کرد و پس از یکی از همین سخنرانی ها مرد میانسالی که اهل تسنن بود، دم بازار مشهد با کارد سینه او را از بالا تا پایین درید. جناب شاطر فدای دهان گشادش شد و مُرد و با رفتن شاطر یکی از عوامل تفریح بسیاری از جوانان

و اما این تعصب چه بلاهایی که به سر آدمی نمی آورد و چه ها گرفتارهایی که خلق نمی کند و همین حالا که می خواهم چیزی درباره عمر بنویسم هراس دارم که مبادا به هموطن سنی ام بر بخورد که چرا نوشته ای حضرت عمر. داستان از این قرار است که در دوران جوانی چنانکه نیفتد و ندانی؟! هنگام تعطیلی مدارس، فرزندان اعیان و اشراف که زیاد هم نبودند برای خودشان برنامه هائی داشتند و علاوه بر رفت و آمدهای خانوادگی به مسافرت می رفتند و خوش می گذرانند اما نود درصد کودکان را پدر و مادرشان می بردند در دکان دوچرخه ساز و نانواپی و میوه فروشی محل به شاگردی می گماشتند. این تا موقعی بود که پدر و مادر زورشان به پسرشان می رسید و پسر حرف گوش می کرد. اما جناب پسر به محض اینکه شانش کف می کرد و احساس می کرد که مرد شده عاصی می شد و با بچه های محل مشغول شرارت و ولگردی و اگر زورش می رسید به عنوان تفریح به اذیت و آزار مردم و همسایه ها نیز می پرداخت. تازه اگر بچه های یک محله با محله دیگر دعوا داشتند که دیگر معرکه بود و گاهی در این دعواها کار به مداخله بزرگترها می کشید و پاسبان و پاسبان کشی می شد. دیگر تفریح پسرها سر کوجه ایستادن و از دخترهای محله مراقبت کردن و احياناً نظری هم به یکی داشتن و خلاصه از این قبیل بود تفریحات دوران نوجوانی ما. در خانه هم گوش کردن به رادیو که آنهم خسته کننده بود و حوصله آدم را سر می آورد. و اما یکی از تفریحات ما این بود که با بچه های محل، چهار پنج نفری راه می افتادیم و می رفتیم به اطراف حرم امام رضا چرا که آنجا پراز زوار بود و برای تفریح سوژه بیشتر پیدامی شد. مثلاً اگر ماه رمضان بود و آخوندی در مسجد گوهرشاد مشغول وعظ بود و صدایش از رادیو مشهد پخش می شد و می گفت صلوات بفرستید. ما چهار و پنج نفری بعد از اتمام صلوات مردم دوباره می گفتیم (الهم صل علی) و صدای ما از رادیو

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com

Like Us On
facebook

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

سه گفتار درباره سایه و شعر او

محمد رضا شفیعی کدکنی

سایه آینه دار غم‌ها و شادی‌های عصر ما
شعر سایه استمرار پختی از جمال شناسی شعر حافظ است. آنها که بوطیقای حافظ را به نیکی می‌شناسند، از شعر سایه سرمست می‌شوند. از لحظه‌ای که خواجه شیراز دست به آفرینش چنین اسلوبی زده



محمد رضا شفیعی کدکنی و هوشنگ ابتهاج (سایه) در شب سایه

است و مایه حیرت جهانیان شده است تا به امروز، شاعران بزرگی کوشیده اند در فضای هنراو، پرواز کنند و گاه در این راه دستاوردهای دلپذیری هم داشته اند. اما با اطمینان می‌توانم بگویم که از روزگار خواجه تا به امروز، هیچ شاعری، نتوانسته است به اندازه سایه در این راه موفق باشد. این سخن را از سر کمال اطلاع و جستجو در تاریخ ادبیات فارسی می‌نویسم و به قول قائلش: می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون. سایه، در عین بهره‌وری خلاق از بوطیقای حافظ، همواره در آن کوشیده است که آرزوها و غم‌های انسان عصر ما را در شعر خویش تصویر کند، برخلاف تمامی کسانی که با جمال شناسی شعر حافظ، به تکرار سخنان او و دیگران پرداخته اند. سایه بی آنکه مدعی خلق جهانی ویژه خویش باشد، آینه دار غم‌ها و شادی‌های انسان عصر ماست و اگر کسانی باشند که بر باد رفتن آرزوهای بزرگ انسان عدالت خواه قرن بیستم را با تمام وجود

خواجه شیراز نیست. آنجا که فرمود:
**ازین سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی**
همان گونه که هر سالی چهار فصل دارد کامل تاریخ را نیز چهار فصل است و افزون بر آن، فصل پنجم و فصل ششم و فصل هفتم نیز در این گاه شماری قابل انتظار است. در گاه شماری تکامل تاریخ، بهارها و پاییزها، کبیسه را نیز از پیش در شمار آورد. اما در گاه شماری تقویمی با اندکی مجاسبه می‌توان به انتظار بهار نشست و سال‌های کبیسه را نیز از پیش در شمار آورد. اما در گاه شماری تکامل تاریخ، بهارها و پاییزها، قابل پیش بینی ریاضی و نجومی نیست، قدر مسلم این است که آرزوهای بزرگ انسانی، همواره زنده خواهد بود و تا حیات با جلوه‌های گوناگونش در روی زمین ادامه دارد، این آرزوهای بزرگ، ابعاد اجتناب ناپذیر حیات انسان خواهد بود. بهارها و پاییزهای تاریخ، با بهار و پاییزهای تقویم، تفاوت بنیادی دارد.

درخشان بسیار دارد...
غالب دیوان‌های او، هر کدام، بارها و بارها چاپ شده است و مانند کاغذ زر در میان عاشقان شعر فصیح پارسی دست به دست گشته است و کمتر حافظه فرهیخته‌ای است که شعری از روزگار ما به یاد داشته باشد و در میان ذخایرش نمونه‌هایی از شعر و غزل سایه نباشد. من این نکته را در این لحظه، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های توفیق یک شاعر می‌شمارم.

در غربال کردن شعر قرن بیستم

اکنون که نخستین سال‌های قرن بیستم و یکم را پشت سر می‌گذاریم فرصت بسیار خوبی است که قرن بیستم ایرانی را در چشم اندازه‌های گوناگونش غربال کنیم، و با نگاهی به پشت سر عرصه‌های گوناگون عقلانیت و خلاقیت هنری قوم ایرانی را در قرن بیستم دور از جنجال‌های سیاسی و ایدئولوژیک، در زیر ذره بین نقد و نظر قرار دهیم و ببینیم دستاورد قرن بیستم ما، در این عرصه‌ها چه بوده است. امروز به راحتی می‌توانیم شعر ایرانی قرن بیستم را غربال کنیم و بعد از ریختن پشم و پله مانیفست‌ها و بیانیه‌ها و مکتب‌ها و ایسم‌هایش، از رمانتیسم تا پست مدرنیسم، ببینیم در آخر این پاییز شمار جوجه‌ها به چند می‌رسد و دانه‌های درشت قرن بیستم شعر ایرانی کدام‌ها خواهند بود! **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

سایه از شاعرانی است که ستایشگر آن بهار تاریخی‌اند و «به نام گل سرخ» آواز می‌خوانند، در زمستانی که اخوان ثالث تصویر آن را با شعر خویش جاودانه کرده است. از منظر گاه شماری تکامل تاریخ و از چشم انداز خلاقیت‌های هنری، انسان هم به شعر زمستان اخوان نیاز دارد و هم به بهاریه‌هایی از آن دست. تا لحظه روحی شما، کدام یک از لحظه‌های بی‌شمار دنیای درون انسان باشد و در کدام فصل تاریخی، حیات را تجربه کنید. سایه یکی از ستایشگران آن بهار تاریخی است، بی آنکه از کنار این «دی دیوانه» بی‌اعتنا، عبور کرده باشد.

آنچه هنر سایه را در برابر تمام غزل‌سرایان بعد از حافظ امتیاز بخشیده، همین است که او ظرایف بوطیقای حافظ را در خدمت تصویرگری بهارها و زمستان‌های تاریخی انسان درآورده است و در این راه سرآمد همه اقربان خویش، در طول این هفتصد سال، بوده است. می‌بینید که بدین گونه سایه، در جهان ویژه خویش، یکی از نوادر قرون و اعصار است.

توفیق یک شاعر

از دیر باز با شعر سایه انس و الفت داشته‌ام و نمی‌دانم چه گونه شکر این نعمت را باید گزارد که حشر و نشر بسیار نزدیک با او نیز یکی از خجستگی‌های زندگی من در این سال‌ها بوده است...
سایه، در انواع سخن، شعر خوب و شعر

شیرینکده هاله

به مناسبت جشن‌های زمستانی
و نوروز بهاری، شیرینی‌های تر و خشک
با **۱۰ درصد تخفیف** به شما گرامیان
ارائه می‌گردد!



(408)370-2551

2265 S. Winchester Blvd., Campbell, CA 95008

دفتر خدمات بین‌المللی
قبول وکالت در کلیه امور
حقوقی و اداری در دادگاه‌های ایران
(408)909-9060
900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

آوران به رقابت برخاستند، دعوی پیوستن به خدا و یکی شدن با او کردند، جایگاه صوفی را والاتر از کفر و ایمان شمردند، به مکه رفتن را ریشخند کردند، ادعای بهبودی بخشیدن به بیماران و حتی زنده گردانیدن مردگان کردند، صوفیان گفتند که با جانوران می توانند سخن بگویند، می توانند به آسمان پرواز کنند، خدا را انکار کردند و خود اعلام خدایی کردند و گفتند که سنگ را به گوهر بدل می سازند.

در کتاب «صوفیگری» به این نتیجه می رسد که «صوفیگری» مردم را سست و تنبل و بی غیرت گردانیده جهان را از آبادی باز می دارد. در کتاب «در پیرامون اسلام» چنین می افزاید: «سرمایه صوفیان بیش از همه بافندگی ها بوده و آنگاه آموزک های [آموزش های] آنان برای توده زهر کشنده است.»

از دیدگاه کسروی بسیاری از خاورشناسان که از اسلام و صوفیگری پشتیبانی کرده اند و به ویژه در چاپ و پخش کتاب های صوفیان کوشیده اند از دشمنان ایرانیانند. در همان کتاب چنین یادآور می شود: «کسانی که در ایران با آنان [اروپاییان] هم آوازی می کنند و با نوشتن و چاپ کردن کتاب ها به رواج صوفیگری می کوشند بدخواهان این کشورند.»

آنان درباره پروردگار گفته اند یاهو گویی و پنداربافی می داند. در صوفیگری چنین می نویسند: «این که صوفیان می گویند ما همگی از خداییم، از او جدا گشته و به او بازخواهیم پیوست بسیار پرت است. خدایی نیست و ما خداییم این چیزی است که بسیاری از صوفیان بر زبان رانده اند.»

در «در پیرامون ادبیات» چنین می افزاید: «صوفیگری بنیادش بر آن است که ما خدا را می بینیم و به آن می پیوندیم.»

از دیدگاه کسروی صوفیان و خراباتیان در دو چیز مانند هم بوده اند: خوار دانستن جهان، بی ارج دانستن خرد و ناچیز شمردن آن. در همان کتاب می گوید: «خراباتیگری بنیادش بر نشناختن خدا و بیهوده دانستن دستگاه آفرینش است.»

داوری های کسروی را درباره صوفیان و صوفیگری که در کتاب «صوفیگری» بیان شده اند می توان چنین خلاصه کرد:

صوفیان رفتارهایی چون بی کاری، بی زنی، گدایی، خانقاه نشینی، چشم پوشی از جهان، بیهوده اندیشی، پنداربافی، مفت خواری، شاهد بازی و عشق بازی با خدا را کارهایی دلخواه شناسانیدند. کسروی می نویسد صوفیان خود را بسیار بالاتر از بنیادگذار اسلام می شمارده اند، با اسلام به مخالفت برخاستند، بهشت و جهنم را نفی کردند، با معجزه های پیام



نقدی بر اندیشه های کسروی

دکتر احمد ایرانی
بخش پنجم

صوفیگری:

آلودگی بزرگ فرهنگ ایران

های سزاوار سرزنش این آلوده کنندگان بزرگ فرهنگ ایران این است که: صوفیان این جهان و زندگانی در آن را خوار و پست شمرده اند؛ زندگانی این جهان را زندان پنداشته اند؛ از دروغ گفتن باکی نداشته اند؛ خرد، عقل و منطق را خوار شمرده و مردمانی خردستیز بوده اند. کسروی بر این باور است که سرچشمه بسیاری از پندارهای صوفیان اندیشه های یکی از نو افلاتونیان یونان به نام «پلوتینوس» بوده است. گری «درباره بدآموزی این فرد و خواست او از پیروان چنین می نویسد: «همیشه باید از این جهان و از خوشی هایش گریزان، و در آرزوی پیوستن به آن سرچشمه یا میهن خود باشد.»

کسروی اندیشه های صوفیان را درباره خدا به باد سرزنش می گیرد و هر آنچه را که

صوفیگری یکی از جلوه های فرهنگ ایران است که کسروی آن را به باد انتقاد گرفته و با تمامی توانش آنرا کوبیده است. وی بسیاری از شاعران بزرگ ایران را صوفیانی می داند که در شعرهای صوفیانه خود فرهنگ ایران و باورهای توده های مردم را زهرآلود کرده اند. در صوفیگری می نویسد: «صوفیگری یکی از شوندهای [علت های] بدبختی این توده [ملت] بوده و هست.» در کتاب «در پیرامون اسلام» می افزاید: «صوفیگری یکی از گمراهی های ریشه دار و بزرگی است که اسلام با آن دچار گردیده... سران صوفی همیشه سخن از قرآن رانده و به دلیل به گفته های خود از آن آورده اند.» کسروی با نیش قلم زهرآگینش همه صوفیان و پدیده صوفیگری در ایران را سرزنش می کند. از دیدگاه کسروی جنبه

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تارا جگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

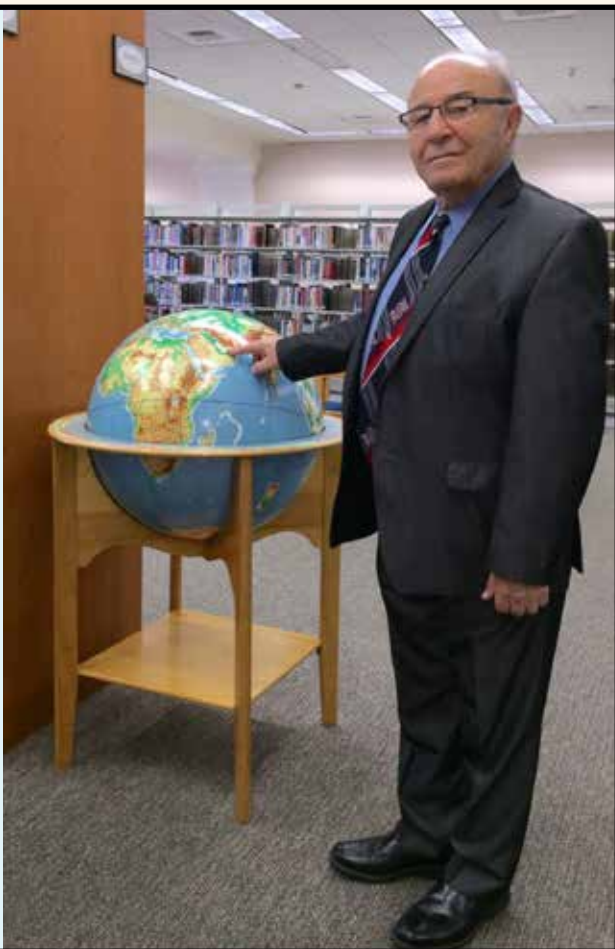
در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!**

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

**WE BUY
GOLD**

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

No Interest if Paid in Full within 12 Months

*On qualifying purchases made with your Synchrony
Luxury Credit Card. Interest will be charged to your
account from the purchase date if the promotional
purchase is not paid in full within the promotional
period. Minimum monthly payments required.*

Apply Today!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**





زنان شاعر و اندیشه جامعہ ایرانی

می اندیشیدم که در طول ادوار تاریخ چرا شمار زنان شاعر و نویسنده با همه نازک اندیشی و نازک طبعی ایشان نسبت به مردان این همه کم تر است و به بررسی شمار ایشان از ابتدای تاریخ ادبیات تا به امروز پرداختم. دریافتم که از دیرباز تاریخ ادب تعدادشان اندک و در زمان پهلوی ها که به دوره شکفتگی حیات اجتماعی زنان می رسمیم بیشترند و باز دریافتم که حتی در این زمان نیز راه پرفراز و نشیب و پرسنگلاخی فراروی زندگی اجتماعی ایشان بوده است. نمی دانم آیا در گذشته دور که آثار زنان این همه اندک است آیا دانشی نداشته اند یا گستاخی آشکار کردن اندیشه هایشان را نداشتند، بعد دریافتم که حتی در دوره نوجوانی من که درهای دانشگاهها به طور یکسان بروی همه، اعم از مرد و زن باز بود و هرکس می توانست اندیشه های خویش را عیان، بیان کند، زنان، خواهی نخواهی

خود سانسور بوده اند و بعد می اندیشم که این هراس پی آمد تفکر جامعہ مرد سالار ایرانی است، جامعہ ای که در هر کجای عالم باشد بازهم با تفکر خود زندگی می کند، تفکری که همیشه به این اندیشه می انجامد که «می دانی این خانم و آقا چه رابطه ای با یکدیگر دارند یا داشته اند» البته آن رابطه را که می سازند برای مردان عزت و برای زنان خفت است، بهترست زنان سرکوب شوند تا آن جنس دیگر در مسیری بازتر قدم بردارد و این چماق تهمت و افترا سن و سال نمی شناسد بر هر سری یکسان فرود می آید و بعد دانستم که چرا زنان در طول تاریخ این همه انگشت شمار، احساس خویش را بر صفحه ای نقش کرده اند، چرا در دیوان پروین اعتصامی شما حتی به یک بیت شعر عاشقانه برخورد نمی کنید و چرا زنان حتی اندیشه های خویش را به سانسور کشیده اند.

از پی مشتری به هر بازار
بند تنبان به دست می گردند

از طاهره شرح حال و اشعاری بیشتر در تاریخ ادبیات نقل شده است.

پدرش مجتهد بود و خود وی در کودکی حافظ قرآن بود، پدرش او را به مجتهدی، به زنی داد و او در جوانی با مراجع شیعه در نجف به مکاتبه پرداخت و سعی کرد از ایشان اجازه اجتهاد بگیرد، که این برای یک زن برخلاف عرف و عادت مذهب بود. بعد از آن به مدت سیزده سال به نجف رفت تا علوم دینی بیاموزد و در بازگشت از آنجا از همسرش جدا شد. او ابتدا به مذهب شیخیه گرایش پیدا کرد (سید کاظم رشتی) و به روایتی از او و به روایتی از سید علی محمدباب لقب قره العین گرفت (به معنای نور و روشنایی چشم). شیخیه اصول توحید، نبوت، امامت و اصول معاد و عدل را انکار می کردند.

طاهره به اطراف شهرها سفر می کرد و دربارہ سیدعلی محمد باب به سخن رانی هایی نافذ دست می زد، نقل است که در هنگام سخن رانی در «بدشت» ناگهان در حین سخن گفتن حجاب از سر برافکند و بی پروا و بدون حجاب به سخنان خویش ادامه داد و در آن زمان عملی بس عجیب و دور از ذهن بود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

ما خاله زَنک ها در هر کجای دنیا باشیم
بیش از رابطه های انسانی بین انسان ها
به آنچه افتد و دانی می اندیشیم و من به
پیرانه سر می اندیشم که زنان در کدام
برهه از زمان زندگی خویش از ضربه این
شمشیرها در امان هستند.

از این مقوله بگذریم که سخن درازست
و مجال سخن اندک. از شاعران زن می
گفتم، بر می گردیم به گذشته های دور،
تعدادشان اندک است و گاه بی پروایی ها
سرایشان را بر باد داده است.

رابعه بنت کعب قُرداری: در تمام تاریخ
ادبیات به این دو بیت از او برخوردیم.

**عشق او باز اندر آوردم به بند
کوشش بسیار نامد سودمند
توسنی کردن ندانستم همی
کز کشیدن سخت تر گردد کمند**

رابعه حق نداشت عاشق شود و حق
نداشت شعر عاشقانه بگوید. عاشق غلام
سیاهشان شد و این دیگر برای خانواده
اش غیرقابل تحمل بود. توسط پدر و
برادرش کشته شد.

مخفی کردستانی، مهستی، طاهره قره
العین، که از مخفی و مهستی، اشعاری
انگشت شمار باقی مانده است. این دو
بیت از مخفی است.

**مخفیا دختران خطه رشت
چون غزالان مست می گردند**

برنامه کلاس ها و کارگاههای کانون مهر برای اطلاعات بیشتر و ثبت نام با شماره ۴۶۶۴-۸۴۹-۹۲۵ یا وبسایت کانون www.kaanunmehr.org تماس بگیرید



روز	ساعت	کلاس / کارگاه	گرداننده	هزینه ثبت نام اعضای کانون مهر عموم/ غیر عضو
دوشنبه	۲-۴ بعد از ظهر	مکالمه انگلیسی	آقای پرده پوش ماهیانه	دو روز در هفته \$15 / \$20 یک روز در هفته \$8 / \$10 هفتگی
پنج شنبه	۱۱ صبح تا ۱۲:۳۰ بعد از ظهر	یوگا	خاتم لیغوانی ماهیانه	\$14 \$10
	۲-۴ بعد از ظهر	مکالمه انگلیسی	آقای پرده پوش ماهیانه	دو روز در هفته \$15 / \$20 یک روز در هفته \$8 / \$10 هفتگی
جمعه	۹:۳۰ تا ۱۰:۳۰ بعد از ظهر	کلوب فیلم	آقای واحدیان ماهیانه	\$7 \$5
	۳-۵ بعد از ظهر	داستان نویسی	خاتم ناصح پور هر شش ماه	\$50 \$30
	۳-۵ بعد از ظهر	کلوب کتابخوانی	خاتم واحدیان هر سه ماه	\$21 \$15
شنبه	۳-۵ بعد از ظهر	دریچه ایی به روشنایی	آقای نصیری هر سه ماه	\$21 \$15
	۶:۳۰ تا ۵:۳۰ بعد از ظهر	تئیک و دف*	نریمان اسعدی هر جلسه	\$35
یکشنبه	۱ تا ۳ بعد از ظهر	نقاشی*	خاتم مرسا ماهیانه	\$35
	۲-۵ بعد از ظهر	سمینار سعدی	آقای کمره ای هر شش ماه	\$50 \$30

*این کلاس در محل کانون مهر با مسئولیت و مدیریت تعلیم دهنده برگزار می شود.

با حمایت مالی از مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا چراغ فعالیت‌های ما را فروزان نگاه دارید

روز هفتم دسامبر ۲۰۱۹ برنامه حمایت مالی از مرکز ICCNC با حضور اعضاء و نیز حامیان و علاقه‌مندان برگزار می‌شود. در این برنامه هیات مدیره گزارشی از فعالیت‌های سال ۲۰۱۹ را با حامیان و علاقه‌مندان به فعالیت‌های این مرکز در میان می‌گذارد.

گزارش مختصر فعالیت‌های سال ۲۰۱۹ مرکز ICCNC

«فعالیت‌های مذهبی: دعوت از سخنرانان و چهره‌های شناخته‌شده‌ای چون دکتر حسین نصر، مهندس عبدالعلی بازرگان، محمدرضا انصاری، دکتر حسد موانی، دکتر حاتم بازبان، دکتر بابک ایازی‌فر، دکتر سیدحسین اخلاق، دکتر سیاروش اسدی، خانم مه‌جبین دهلا، آقای احمد راشد سلیم و آقای مصطفی دانشگر و انجام بیش از ۲۰ سخنرانی در ایام محرم و رمضان و ایام ملی و مذهبی برای مخاطبان»
- برگزاری منظم نماز جمعه در تمامی ایام سال و پذیرایی از نمازگزاران.

«برگزاری جشن بزرگ نوروزی: با حضور بیش از ۷۰ تن از مخاطبان و تقدیر از خانم نسیه باقچه‌بان برای دستاوردهای بزرگشان در آموزش زبان فارسی که با حضور، سخنرانی و اعطای این تقدیرنامه از سوی خانم ایلی شاف، شهردار اوکلند همراه بود.»

«فعالیت‌های خدماتی: انجام صدها مراسم عقد و برگزاری مراسم ختم و تدفین و نیز توزیع غذا بین بی‌خانمان‌های اوکلند در ایام ماه رمضان، سایت و شبکه‌های اجتماعی: راه‌اندازی سایت تازه به زبان انگلیسی و نیز گسترش فعالیت‌های شبکه‌های اجتماعی تلگرام، فیس‌بوک، اینستاگرام و یوتیوب.»

«فعالیت‌های فرهنگی، ادبی و هنری: برگزاری دو کنسرت گروه اصوات، یک کنسرت گروه الفردوس و نیز برگزاری برنامه ویژه شب مولانا با کنسرت موسیقی با حضور مجوعاً ۱۵۰۰ مخاطب.»

- برگزاری بیش از ۵ سخنرانی و درس‌گفتار با حضور اندیشمندان و مولوی‌پژوه نامی، دکتر عبدالکریم سروش در ۴ درس‌گفتار مختلف دینی، فرهنگی، فکری و ادبی، - شب گفتگوی صوفی و تصویری بیش از ۷۰ سخنرانی از چهره‌های شناخته شده فکری، دینی و ادبی و توزیع آن در شبکه‌های اجتماعی با صدها هزار مخاطب.»

«فعالیت‌های بین‌الادیان و درون‌دینی: میزبانی دو برنامه متفاوت و کیفی با نمایندگان سه ادیان ابراهیمی و نیز شرکت فعال در برنامه‌های ادیان دیگر و برگزاری نخستین برنامه درون دینی با برادران اهل سنت.»

«فعالیت‌های شهری و مدنی: میزبانی از برنامه صبحانه شهردار شهر اوکلند (خانم ایلی شاف) با اکثریت رهبران مذهبی شهر، و نیز میزبانی نشست بودجه‌ریزی شهر در سال ۲۰۱۹ برای عموم شهروندان اوکلند.»

حضور در مراسم اهدای تقدیرنامه از طرف شورای فرمانداری منطقه آلامادا به باهستان‌های مسلمان منطقه، و سخنرانی در این شورا.

همه این برنامه‌ها زیر نظر و با حمایت و پشتیبانی هیات مدیره مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا انجام گرفته است.

«با مراجعه به سایت مرکز و با ارسال چک ما را در پیشبرد اهداف فرهنگی، هنری، مذهبی یاری کنید. مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا (ICCNC) تحت مجوز (سایس) (3)(c) IRS 501 قرار دارد.»

این سازمان، یک موسسه غیرانتفاعی است و تمام کمک‌های مالی مشمول کسر مالیات می‌شود.

Tax ID (EIN): 94-3068250

«علاقه‌مندان از دو طریق PayPal و چک تقدی می‌توانند پرداخت‌های خود را انجام دهند. چک‌های خود را به آدرس زیر ارسال کنید.»

Islamic Cultural Center of Northern California, 1433 Madison Street Oakland, CA 94612



1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc

با ما در تماس باشید



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم
ISLAMIC Services Offered by ICCNC



Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washington D.C.



Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.



Accepting Islam: ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting Islam to become Muslims. ICCNC issues a certificate for this process.



Islamic Burial: ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections of Hayward and Los Gatos cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: atousi1515@gmail.com

تلویزیونی نصیب کرده بودند، تا مردم بازی را ببینند، تا ساعت ها بعد از نیمه شب برق و شادمانی پرداختند. این یک پیروزی شیرین و دل چسب برای آنها بود، در برابر تیم نامنظم و مغروری که به خواب رفته بود. تیم روز بعد با اولین پرواز به تهران بازگشت. سرها همه پائین بود، کسی به فرودگاه نرفته بود، بعد از مدت ها مردم به تیم ملی خودشان پشت کرده بودند.

در روز بازی و درون زمین بازی، بازیکنانی را می شد دید که اشتیاقی برای بازی نداشتند. بطور مثال هیچکس نمی دانست چرا رامین رضائیان، بدون انگیزه، اعتماد بنفس و شجاعت درون زمین بازی است و غفوری از روی نیمکت بازی را نگاه می کند. تیم آقای ویلموس نه در حمله و نه در دفاع صاحب نظمی نبود. اولین مساله آموزش این است که بازیکنان به هنگام بازی قادر به فکر کردن باشند. استراتژی یعنی یک سیستم در حال حرکت. اگر بازیکنان قادر به انجام حرکات تمرین شده در زمین بازی نیستند، نه سیستمی وجود دارد و نه استراتژی که کارساز باشد. تیم ایران بهم ریخته بود چرا که مربی کاری نکرده بود.

باشگاه ها تغذیه می کند و وظیفه مربی ملی هماهنگ کردن بازیکنان و روند رو به رشد آنهاست. آقای ویلموس خیری به تیم ملی نیفزوده است. ساده بازی کردن یک وظیفه است. کجا رفتند نان به نرخ روزخورهای ضعیف کشی که بعد از پیروزی بر کامبوج گفتند آقای کیروش استعدادهای بچه های ما را حبس کرده بود و اگر او اجازه می داد ما در جام جهانی از پرتغال و اسپانیا هم برده بودیم. و حالا یک روزنامه تیتیر زده است، دو باخت به عرب ها در دو ماه! آنها حالا تاسف دفاع منظم و هماهنگ کیروش را می خورند. بچه ها هنوز هم کیروش را دوست دارند و درون زمین بازی برای او کم کاری می کنند. این را می توان دید که تنبل ها درون زمین شد حالا دیگر شماره یک آسیا نیستیم، هشت سال بدون باخت و حالا باخت بعد از باخت، آنهم به عرب ها که یک گناه نابخشودنی است. این را شاید آقای ویلموس نمی داند اما او تاریخ را تغییر داده است، خورشید فروخته است. عراقی ها برای مسابقه ای که میهمان دار بوده اند، اما مسابقه خارج از خانه شان بود. آنها در میدان تحریر پرده

بود یک کیف پر از ۲۰۰ هزار دلار گم شد. بهر حال با هر چه تنگ تر شدن حوزه حقیقت، وظایف ترابی، انصاری فر و آقای دکتر پیروانی سرپرست از راه رسیده پرسپولیس ورم می کند. نیاز به کسب درآمد، خانه و زندگی و بخشش از سربازی می تواند مشوق طرز فکری نو برای آقای ترابی باشد، اگر انصاری فر و پیروانی، مشوق او نبوده اند. می توان قاطعانه باور کرد اصلاح زمانی پدید می آید که گستاخ ها، پرروها و نان به نرخ روزها مثل آقای پیروانی عقب نشینی کنند. وقتی حرف زدن او را از تلویزیون می بینی حالت بد می شود. این در حالی است که پرسپولیس در روزهایی بسر می برد که در آن هر روز ترس شکست وجود دارد. با این حال مطمئن باشید ایمان مردم به طرفداران سرخ ها به صداقت های آقای ترابی رنگ باخته است. رضایت های آنی کسی را راضی نمی کند و می توان پایان کار را پیش بینی کرد.

بهرحال باید این شرمندگی ها را پشت سر گذاشت. بنظر می رسد قدم خانم ها پس از باز کردن درب ورزشگاه ها بروی زنان بد بوده است. تیم ملی دو بازی را پی در پی به بحرین و عراق باخت، و بدتر اینکه در مسابقه با عراق، مسعود شجاعی کاپیتان باسابقه و سرد و گرم چشیده تیم ملی با کارت قرمز از بازی اخراج شد. اخراج هر بازیکنی با کارت قرمز موجب سرشکستگی مربی او است. باید از مسعودخان پرسید چرا تیمش را به دردسر انداخت. بعد از باخت، او از همه عذر خواست، اما بنظر می رسد دیر شده باشد. آقای ویلموس حتی همراه بازیکنانش به ایران بازنگشت. او با جیب های پر از پول، آقای تاج و ساکت و همه اعضا تیمش را تنها گذاشت و به کشورش رفت. بنظر می رسد که او دیگر به تهران بر نخواهد گشت. او تنها کسی نیست که چیزی به فوتبال ما نیفزوده است. قبل از او آری هان، دنیزلی، برانکو، کرانچای هم برای فوتبال ما کاری نکردند. آنها همه چیز را آماده می خواهند مثل آقای کالدرون مربی کنونی پرسپولیس که نمی داند پول نیست و مردم گرسنه اند. او یک مهاجم گل زن می خواهد که توپ های پرسپولیس را به گل تبدیل کند. تیم ها از بازیکنان شکل می گیرند. تیم ملی از

آقای ترابی بازیکن پرسپولیس کاری کرد که طی این سال های اشک و خاک و باد هیچکس نکرده بود. در حقیقت او فقر و بیچارگی و درماندگی مردم هموطنش را نمی بیند. بازیکنان باید آموزش داده شوند و نه مغز شویی شوند. به نظر می آید که او مغزش را به کار نگرفته است. کاری که او کرد، از بازیکنان پرسپولیس بدور بود. این شان تیمی مردمی، مثل پرسپولیس را زیر سوال برد.

آیا آقای انصاری فر هنوز از راه نرسیده تدابیرش را بکار گرفته است؟ حرکت ترابی عملی بود که صاعقه وار بر مغز تماشاگر پرسپولیس فرو آمد. در این لیگ خشک و یخ زده هیچ جوانه ای نمی روید و هیچ جوانی سبز نمی شود. ما نه رویاهایمان را تحقق بخشیده ایم که صاحب لیگی قدرتمند شویم و نه آرمان هایمان را به عمل درآورده ایم. دموکراسی محصول دوران روشن گری است، یعنی محصول نقد و گفت و گو است. نقد نخستین خط فاصلی است که عقل را از مذهب جدا کرد و آقای ترابی همه چیز را بهم ریخته است. او در مرداب عمل می کند. با این فوتبال طرفداران بی حس می شوند، حتی آقای پروین به لب آمده است که استقلال بهتر بازی می کند، ما داریم درد می کشیم. امروزه با وجود داروهای مسکن درد کشیدن بی معناست و آلودگی فکری در همه جا به چشم می خورد، حتی به هنگام گل زدن. بازیکنان مغز شویی شده اند و فکر پیشرفت از میان رفته است. از بذر خراب محصول خوب نمی توان برداشت. ما محصولی را درو می کنیم که مدیر عامل هایی مثل انصاری فر زمینه کاشتن آن را فراهم داشته اند.

اینکه چرا فدراسیون بین المللی فوتبال در این مورد سکوت می کند، جای تعجب است! این پاسخ نهائی هنوز روشن نیست. چرا اسلام عبوس را به زمین فوتبال می آورند و برای رهبری تبلیغ می کنند که مورد نفرت اکثریت است و او را هیتلر دیگری می نامند. آیا براستی ترابی باور می کند که رهبر همه چیز را می داند یا او مغز شویی شده است؟ بقیه اش را خودتان حدس بزنید.

گناه این به گردن آنهایی که می گویند بار قبل که آقای انصاری فر مدیر عامل

تدریس کلاس های تار، ستار، تنبور، پیانو، ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

توسط: وحید زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی با بیش از بیست سال تجربه

MUSIC



۹۲۴۴-۷۴۵(۰۸)۴۰

کرد و گفت: «این کارها رو جلوی بچه ها و افراد خانواده می کنین؟!» منصور جواب داد: «حالا مگه چی شده، شما از همه جای گوسفند برای غذا استفاده می کنین، خب این هم سر و پاشه... فرقی اینه که شما کله پاچه رو خرد کرده توی کن می ریزین» و اضافه کرد که «این خوراک سنتی ما ایرانی هاس...» مامور پرسید: «لابد به جای کارد و چنگال از تیر و دشنه استفاده می کنین؟!» و بعد بلافاصله چشماشو تنگ کرد و گفت: «نکنه شما جزو گروه شیطان پرستان هستین که وقتی حیوانات را کشتن، سرهاشون را برای کارهای مخصوص می برن؟!» منصور به فارسی گفت: «تو بمیری نه، خودمون می خوریم!»

خانم پرسیدند: «بالاخره چی شد؟!» میترا جان گفتند: «هیچی! مجبور شدیم فرم های فراوانی که نمی دانستیم چیست، امضاء کرده و کلی هم جریمه بابت عدم رعایت بهداشت عمومی بدهیم و دست از پا درازتر برگردیم! تازه وقتی هم بر می گشتیم آقای دکتر ماب، با همان لباس سفید و دستکش به اطاق آمد و در گوش مأمور چیزی نجوا کرد و پلیس هم با صدای بلند گفت: «بله، اینها آنها رو هم می خورن!» گویا راجع به چند دنبلان ته پلاستیک صحبت می شد...!!

نفرمان را تحت الحفظ به دفتر گمرگ بردند. از پنجره نگاه کردم، دو نفر مأمور با لباس تمام سفید و دستکش جراحی و ماسک بر صورت با احتیاط بسته را بیرون آورده به اطاق مجاور بردن. دقایقی بعد پلیس گمرگ آمد، پاسپورت ها را واریسی کرد و سوال کرد که این سرها متعلق به چیست؟! گفتیم: «قربان کله گوسفنده!» پرسید: «برای چی بدون اجازه آنها را حمل می کنین؟!» گفتیم: «می بریم خونه بپزیم، بخوریم...!» با تعجب فریاد زد: «WHAT» بعد خودکارش خودکارش را روی میز انداخت و سرش را بین دو دست گرفت و با سکوت نگاهی به ما کرد. منصور با خنده به فارسی گفت: «والله، جون شوما...» مامور پرید وسط و پرسید: «از کجا آوردین؟!» گفتیم: «از یه قصابی تو تیووانا...» بعد سؤال کرد: «چطوری می خورین؟!» من فکر کردم که طرز تهیه «کله پاچه» را می خواد. با تفصیل شرح دادم که اول، پشم و پیلی ها رو روی آتش می پلزونیم، بعد با سنگ پا، خوب اونارو تمیز می کنیم. سمعی و بصری هم راجع به سنگ پا و موارد استعمال حمامی آن به وضوح و روشنی توضیح دادم که بچه ها تو دلشون از خنده روده بر شده بودن و پلیس جمله «O MY GOD» رو چند مرتبه تکرار کرد و در حالی که مزاج انقلابی، بهش دست داده بود با سگر مه های گرفته نگاهی به بچه ها



خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

افکارم غرق بودم که ادامه دادند: «پانزده مایلی اینجا مرز مکزیک، شهر تیوواناست. اغلب اجناسمونو از آنجا میاریم.» ساعتی نگذشت که دوستان مأمور آمدند ولی گویا دست خالی! خانم پرسید: «پس اونا کو؟» بقیه ماجرا را از دهان گرم و بانمک میترا خانم بشنوم: «برو بابا با این قواعد و قوانین مسخرشون! با چه زحمتی پرسون پرسون رفتیم محله روگیر آوردیم و اونارو خریدیم. یارو گذاشت توی پلاستیک و ما هم پیچیدیم لای پارچه سفید انداختیم صندوق عقب و راه افتادیم. اومدیم تا دم مرز، پل ماشین بگیریم!! چون پاسپورت ایرانی داشتیم، مامور شروع کرد به تفتیش. بعد دستور داد صندوق عقب را باز کنم، پریدم پایین. به مجرد باز کردن صندوق، چشمش افتاد به محموله خون آلود. یهو عقب رفت و مثل داورهای هجده قدم مسابقه فوتبال که در محوطه پنالتی می گیرن، سوتی کشید که هم من کر شدم، هم مامورین مسلح مثل مور و ملخ ریختن دور بر ماشین. خلاصه، بازداشت شدیم و به پارکینگ بازجویی رفتیم و چهار

در اواخر دهه هفتاد که به آمریکای مهاجرخوار آمدم، مدتی مشغول گشت و گذار در شهرهای کالیفرنیا جنوبی بودم و یا بودیم، چون این سیر و سفر را به اتفاق دوستانی که از وطن به دیار تقریباً بی وطن دنیا آمده بودیم، صورت می گرفت. از جمله دو سه روزی در شهر زیبا و مرزی «سان دیگو» در خدمت خانواده با محبت ایرانی که در آن هنگام هنوز تیرهای انقلاب دل و دماغ آنها را هدف نگرفته بود، به خوشی و شادمانی و بی خیالی سرکردیم. یک روز هنگام صرف صبحانه خاتون منزل گفتند که: «امروز می خواهیم به صورت سنتی و خودمونی از شما پذیرایی کنم. صبح زود دوستم میترا با شوهرش و بچه هامون رو فرستادم ماموریت خارج از کشور که جنس تهیه کنن، هم ارزون تره و هم فراوون تر!» دو مسئله در فکرم برآید پیش آمد. اول این که ایشان چه می دانند که من اهل جنس و منس هستم یا نه و دوم، چرا برای این کار سه چهار نفر را به خارج از مملکت فرستاده اند که جنس تهیه کنند؟! همانطور که در



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴ (۴۰۸)

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



👉 کارت سبز، ویزای نامزدی

👉 امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

👉 ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

👉 تشکیل شرکت ها

👉 تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

تبلیغاتی و شعارگونه عرضه می کند بطوری که تماشاگر به این فکر می افتد که با فیلمی سفارشی درباره مبارزه با مواد مخدر روبرو است که شاید به خاطر همین هم باید آن را پذیرفت.

آلمانی از چنین سبکی بهره برده باشد. «خون کمرنگ» نخستین فیلم بلند در مقام کارگردان، تهیه کننده، فیلمنامه نویس و بازیگر، با توجه به کلیشه های معمول چنین فیلم هایی، او



صحنه ای از فیلم «خون کمرنگ»

را از هر نظر در کارش مسلط نشان می دهد. فیلمنامه اش قوی و دارای چارچوبی محکم است، خوب کارگردانی کرده و در ایفای یکی از نقش های عمده نیز موفق است. کلیشه بودن آن مربوط می شود به یک خانواده مافیای و کنار کشیدن یکی از اعضای باند و گرویدن به پلیس است که با یک پایان غیرمنتظره و هالیوودی، بارها آن را در فیلم های مشابه دیده ایم. «طاهری» متولد ۱۹۸۳ تهران است و در سینمای آلمان به عنوان بازیگر فعالیت دارد. او نیز نظیر سیلوستر استالون، که با داستان و فیلم «راکی» به شهرت رسید هدفی مشابه دارد که امیدوارانه به موقعیت «استالون» هم دست یابد. **دنباله مطلب در صفحه ۲۰۲**

«نوید محمدزاده» در نقش رئیس باند، یکی از بازیگران خوب سینمای ایران است که از پذیرش نقش های دشوار و اهمه ندارد و با وجود اینکه نقش های متفاوتی در کارنامه اش هست، توانسته در هر کدام درخشش کامل داشته باشد. «پیمان معادی» در عوض حتی با تغییر چهره (ریش و لباس) همان نقش همیشگی پر سر و صدایش را تکرار می کند که دیگر تازگی ندارد حتی اگر کاراکتر او را در فضا و محیطی متفاوت جایگزین کنند.

خون کمرنگ

اکثر فیلمسازان جوان و تازه کار، بخصوص در غرب، برای اثبات وجود به سوی سوژه های پلیسی و جنایی می روند تا نشان

دنیای سینما

سعید شفا



می توان آن را به خاطر داشتن زنی در فیلم محسوب کرد، اما بیش از اندازه طولانی و تصنعی است.

«پیمان معادی» هم سعی می کند با فرو رفتن در قالب کاراکترش انعطاف نشان بدهد، اما او از زمره بازیگرانی است که انعطاف ندارد و از میان فیلم هایی که من از او دیده ام، فیلم های خارجی او، مثل: کمپ اکس ری، ۱۳ ساعت، آخرین شوالیه... هیچکدام قابلیت بازیگری او را که در فیلم «جدائی» نشان داد، نشان نمی دهد. صحنه مسخره و طولانی دیگر، هجوم پلیس ها به آپارتمان لوکس رئیس باند مواد مخدر (ناصر خاک زاد) است که او را در جکوزی آپارتمانش بی حال پیدا می کنند و یکی از پلیس ها به داخل آب می رود تا او را از جکوزی بیرون بیاورد در حالی که از زاویه دیگر هم می شد بدون رفتن به داخل آب این کار را کرد. در صحنه بعدی، در حالی که اعضای باند را به میله های پله ها دستبند زده اند، یکی از اعضای باند بدون اینکه در صحنه قبلی حاضر باشد یا اطلاعی از جریان داشته باشد به رئیس باند می گوید «باموادی که در خانه ات پیدا کردند می خواهی چکار کنی؟» شارژ شدن موبایل داخل سلول زندان هم با نداشتن محل شارژ بماند.

فیلم صرفا به خاطر محتوایش فیلمی است مردانه. زنی در آن بطور کلی نقش ندارد و فقط دو صحنه یکی نامزد سابق رئیس باند (پریناز ایزدیار) در صحنه بازجویی شرکت دارد که سازندگان فیلم برای جلب تماشاگر حتی اسم او را در پوستر آگهی های فیلم در ردیف دوم آورده اند، بعد صحنه ای که مادر خانواده و دخترش سعی در پنهان کردن مواد برای حفظ شوهر و پدرشان در حیاط خانه و بعد در کلانتری دارند. بقیه فیلم کلا فقط مردها دارای نقش هستند.

«سعید روستایی» فیلمنامه نویس و کارگردان فیلم تاکنون سه فیلم کوتاه و دو فیلم بلند که یکی همین «متری شش و نیم» و دیگری «زندگی به اضافه یک روز» باشد را ساخته که فیلمسازی تازه کار ولی صاحب سبک است. اینجا با امکاناتی که دولت در اختیارش گذاشته، فیلمی صرفا

متری شش و نیم
«متری شش و نیم» فیلم مطرح این روزها، فیلمی است درباره عملیات دستگیری فروشندگان و مصرف کنندگان مواد مخدر در ایران. فیلمی تبلیغاتی و پرشعار. ظاهرا این بار نخست است که فیلمی در این باره در سینمای ایران ساخته می شود. هرچند فیلم «دارکوب» ساخته «بهروز



فیلم «متری شش و نیم»

شعبی» هم به همین موضوع مواد مخدر می پرداخت که چگونه این مواد می تواند زندگی ها را به باد دهد، اما اینجا سوژه با روال پلیسی جنایی اش سعی دارد فیلمی پرهیجان و متفاوت جلوه کند. شاید چنین سوژه ای در سینمای ایران تازه باشد، اما بارها به طرق مختلف در سینمای آمریکا به ویژه در برنامه های تلویزیونی آن استفاده شده که تازگی ندارد.

ساخت فیلم خوب است، اما فیلمنامه با ضعف هایی روبروست که گرچه چندان به آن لطمه نمی زند اما قابل چشم پوشی هم نیست. در صحنه حمله به خانه یکی از فروشندگان مواد، سگ بوکننده مواد را بعد از گشتن خانه می آورند تا یک صحنه پرهیجان ایجاد شود. باند فروشنده مواد از سه مرد فربه انتخاب شده اند که چرایش معلوم نیست. صحنه سین جین در دفتر سروان (پیمان معادی) با یک دختر خوشگل معمولا در هیچ زمانی بدون شاهد یا متصدی زن (در ایران) صورت نمی گیرد. این صحنه طولانی با سوالات احمقانه و رفت و آمدهای داخل اتاق بیش از اندازه طولانی و کسالت بار است که فیلم را به دست انداز می اندازد. هرچند

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law



♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی

برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

651 W. Hamilton Ave, Suite 1000, Campbell, CA 95008

و زیبای تان را به رخم بکشید. این اصلا قشنگ نیست وقتی می دانید که خانه من کوچکتر از خانه شماست، پس چه اصراری دارید که در این مورد به من نیش و کنایه بزنید! من که نمی دانم ثروت با آورده شما از کجاست ولی شما می دانید که خانه کوچک من حاصل زحمت و کار شبانه روزی من است، پس حق ندارید مرا تمسخر کنید.

از این حرفها گذشته، من واقعا دوست تان دارم. من شب و روز با شما هستم، در جمع دوستان، در کنسرت و حتی در مسافرت هایتان نیز با شما هستم.

ولی از شما گله دارم و بعضی صحبت هایتان را دوست ندارم مخصوصا وقتی اصرار دارید که فرزند شما که من او را خوب می شناسم و می دانم نتوانسته به هیچ دانشگاهی وارد شود نابغه است یا شوهرتان از بدو تولدش عاشق شما بوده. در زندگی زناشویی حرف، حرف شماست، تصمیم، تصمیم شماست و شوهرتان مثل موم در دستتان نرم می شود. در حالیکه دوست دیگری پته شما را روی آب می ریزد و ثابت می کند که همین ماه پیش با وساطت دو پسران از تلفن به ۹۱۱ و شکایت از ضرب و شتم او منصرف شده اید. بگذریم. دنباله مطلب در صفحه ۳۵۳

خانواده تان باشد با روی باز مرا می پذیرد. انتظار ندارید که برایتان یک کادوی گرانقیمت یا یک دسته گل آنچنانی بیاورم. در جشن های ازدواج و یا فارغ التحصیلی تان با هیجان شرکت می کنم، با شما می خوانم، می رقصم و شادی می کنم.

باینکه تعداد شما دوستانم خیلی زیاد است ولی من با پشتکاری که دارم به همه شما سر می زرم و در تمام مراسم تان شرکت می کنم.

خیلی دوست تان دارم. گفته بودم شما دوستانی هستید که دروغ نمی گوئید، ولی بعضی از شما برخلاف تصور من دروغ هم می گوئید. مثلا اصرار دارید سنتان را کم کنید. مگر چه فرقی می کند وقتی من شما را دوست دارم چه سنی باشید! با اینکه شما را می شناسم و می دانم چند سال دارید و احتمالا در مدرسه یا دانشگاه با هم، هم دوره بوده ایم باز هم اصرار دارید که از من چندسالی جوانترید، ولی وقتی به شما نگاه می کنم از خطوط غیرعادی صورت شما می فهمم که این خدایادی است.

از رنگ سیاه موی دوستان مذکرم گاهی خنده ام می گیرد. دوستان عزیزم، بعضی از شماها دوست دارید که خانه بزرگ



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهر خند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

دوستان فیس بوکی ام

جوانید و همیشه مرا به یاد روزها و دوران جوانیم شاد و خرسند می کنید. دوست تان دارم، چون هر روز به خانه شما می آیم. اصلا مهم نیست چند سال دارید. بعضی از شماها سن نوه بزرگ من هستید ولی چه خوب می توانیم باهم صحبت کنیم، جوک بگوئیم و باهم غیبت کنیم. غیبت دوستان دیگر را. چه خوب است که مرا به عروسی و تولدهایتان دعوت می کنید. گاهی اوقات مرا به کنسرت خوانندگانی می برید که خیلی دوستشان دارم ولی به تنهایی حاضر نیستم به دیدن آنها بروم. دوستان عزیزم، دوست تان دارم. بدون شما واقعا زندگی برایم سخت است و من هر وقت تنها هستم یا حوصله ام سر می رود به دیدن شما می آیم. مرا به خانه تان می برید. اگر تولد خودتان یا دیگر افراد

دوستانم، دوستان فیس بوکی ام، دوست تان دارم. گاهی بیشتر از خودم دوست تان دارم. شما دوستانی هستید که هرگز آزارم نداده اید. به من دروغ نگفته اید شاید هم نمی توانسته اید به من دروغ بگوئید، برای اینکه اگر به من دروغ بگوئید بلافاصله دوستان دیگرم دروغ شما را بر ملا می کنند و با هزار و یک دلیل ثابت می کنند که شما دروغ گفته اید. اما این مسئله مهمی نیست چون من شما را خیلی دوست دارم. مگر فراموش کرده اید که هر روز شما را می بینم و با هم به هر کجا که بخواهیم می رویم! با هم بهترین غذاها و رستوران ها را امتحان می کنیم، با هم از هر دری سخن می گوئیم و چقدر از دوستان دیگرمان غیبت می کنیم. من شماها را دوست دارم چون همیشه



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell:(408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



Kathryn Burke
Attorney at Law

کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت

با همکاری مترجم فارسی و ترکی
زبان از دفتر خدمات بین المللی



- ♦ Business & Investment Visa
- ♦ Employment Based Green Card
- ♦ Family-Based Green Card
- ♦ Deportation & Asylum
- ♦ Citizenship & Naturalization
- ♦ Fiance Visa
- ♦ Tourist Visa
- ♦ Student Visa
- ♦ Entertainment Visa



By Appointment Only

- ♦ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ♦ کارت سبز از طریق کارفرما
- ♦ کارت سبز از طریق خانواده
- ♦ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ♦ تابعیت
- ♦ ویزای نامزدی
- ♦ ویزای توریستی
- ♦ ویزای تحصیلی
- ♦ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: **(408) 909-9060**

Toll Free: **(888) 350-9060** ♦ Fax: **(408) 503-0040**

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

منطقه فضول آباد

خاطراتی که وقتی یادت میاد اذیت میثی!

همکارم بود. یه روز تعریف کرد: آن سال ها دانشجو بودم معلمی هم می کردم. ساعتی را خیلی لازم داشتم چون می خواستم به هر دوی اینها به موقع برسیم. ساعتی خراب شد. نمی دانستم کجا می شود آن را درست کرد تا اینکه یکی از خانم های فامیل، روزی که به خانه ما آمده بود، متوجه شده بود ساعت من که روی میز است کار نمی کند. گفت که تو محله ما تعمیرکار ساعت داریم. می برم برات درستش می کنم. دو، سه ماهی گذشت. بالاخره یک روز از این خانم پرسیدم که «ساعت من درست شد!» گفت: «ببخشید یه روز که خانه نبودم بچه ها همه اش را ریخته بودند بهم. وقتی متوجه شدم هرچی گشتم نه درش پیدا شد نه یک عقربه اش.»

آن روز همکارم از این مقوله باز هم خاطره ها گفت: یه روز ما آش درجه یک پرملاتی درست کرده بودیم. بطور اتفاقی یکی از دخترهای فامیل هم به خانه ما آمد. یه ظرف آش هم جلو او گذاشتیم خورد و کلی تعریف کرد. بعد گفت: «میشه یه ظرف هم بدین ببرم برای دوستم که امروز میاد خانه ما!» مادرم توی یک ظرف در دار قدیمی عتیقه آش ریخت و به من داد. سفارش کرد مواظب ظرف من باشید. مدتی از برگشت ظرف خبری نشد. از دختر فامیل پرسیدم: «ظرف مادر من چی شد؟» گفت: «اون دوستم باباش افسر بود. رفتند آذربایجان. آدرسش را هم ندارم.» دو خاطره دیگر همکارم گفت: در خیابان سنایی به همکار ارمنی داشتیم که قمارباز هم بود. یه روز آمد و گفت تولد پسر بزرگمه. می خوام خواهش کنم دوربین عکاسی تان را بدین چند تا عکس ازش بگیریم. دوربین را دادیم. مدتی از دوربین خبری نشد. بالاخره از او سراغ دوربین را گرفتیم. گفت: «ببخشید همان روز از دست بچه ها افتاد شکست. طوری هم شکست که دیگه قابل تعمیر نبود.» ما که باور نکردیم دوربین ما چی شد. خدا می داند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



هیچکدام باور نکردیم

با من دیداری داشت. نتوانست بیشتر بماند، کارمند شرکت نفت بود. بهرحال یادمه یه روز خانمی به دیدن همان جوان آمد با یک عالمه میوه و گل و شیرینی، حتی خوراکی از میوه هایش به ما هم رسید. خلاصه آن روز با آمدن آن خانم اتاق ما اتاق پرشوری شد. حال و هوای دلنشینی گرفت. همه ما متوجه آن مادر و آن جوان بودیم. مهرورزی های آن مادر چنان بود که در باور ما نمی گنجید. حتی پاهای آن جوان را نوازش می کرد و می بوسید. وقتی بالاخره آن مادر با چشمان پر از اشک رفت، جناب سرهنگی که مثل ما بیمار بود به جوانک گفت: «پسر جان، عجب مادر کم نظیری داری. به تو تبریک می گویم.» جوانک گفت: «جناب سرهنگ مادر من نیست، زن پدر من است.» اکثرا که خاطرات تلخی که از بیشتر زن پدرها داشتیم حرف جوانک باورمان نشد. دنباله مطلب در صفحه ۵۲

درست اسفندماه سالی بود که پوران ترانه ماندگار گل اومد و بهار اومد من از تو دورم را برای اولین بار در آن ماه خوانده بود. من در همان ماه در پادگان نظامی سلطنت آباد داشتم دوره خدمت نظام می گذراندم. یکی از همان روزها در پادگان یک کامیون ارتشی جلو آشپزخانه مرا چسباند به دیوار. لگن خاصره ام ترک برداشت. مرا به بیمارستان شماره دو ارتش در خیابان تخت جمشید آن وقت بردند. نوروز نزدیک بود و من بلیط سفر داشتم که بروم جنوب، اما خب نشد. بهرحال یک هفته بعد جوانی که دانش آموز دبیرستان نظام بود را به اتاق بزرگ ما آوردند. مشککش چه بود یادم نیست. معمولا بیماران، بستگانشان بدیدنشان می آمدند جز من که کسی را در تهران آن روزها نداشتم به جز یک بار برادرم به مدت سه روز از جنوب آمد و هر روز

Horizon Solar Power

GO SOLAR & SAVE 50 to 70% of your Electricity Bill

NO DOWN PAYMENT OR INSTALLATION FEE

You May Qualify For One Year Free Electricity

IT'S JUST A NO BRAINER

www.Solar4Life.Net



Ali Bozorgi Talab

Certified Solar Energy Consultant

CsIb HIS# 118000 SP

Please call for more information

(408) 858-9300

یادداشت‌های بی تاریخ

دکتر صدرالدین الهی



آئین خاک کردن کتاب

روزهای سه شنبه صبح اول وقت در خانه مرحوم حاج سید جلال حشمتی، فرزند حاج حشمت شیرازی که از بزرگان ذاکرین مصیبت شهدای کربلا بود مجلسی برپا می شد. در اطاق هم کف بیرونی این خانه قدیمی ساز عده ای جمع می شدند و چون خانه در کوچه والی در کمرکش کوچه پشت مجلس و مسجد سپهسالار بود، هر هفته تنی چند از طلاب علوم که در مدرسه سپهسالار حجره داشتند می آمدند تا به قول خودشان «از افادات مجلس مستفیض شوند...» پدرم مرا با خود به این مجلس می برد طوری که مجلس که تمام می شد سرساعت هشت مرا به دبستان ادب که آنهم در همان کوچه پشت مسجد بود برساند و خود بروم سرکار اداریش در دیوان محاسبات.

در مجلس خانه سادات شیرازی آقایان علمایی بودند که معمولاً روی تشکچه ای بالای اطاق می نشستند و به متکالی تکیه می دادند و به قول خودشان مباحثه راه می انداختند. سیدی بود که صورتی نورانی و جذاب داشت. پدرم می گفت که آقای خوانساری در حد مراجع تقلید بزرگ است. شیخی با ریش سفید تا کمر رسیده خوش صحبت و خوش حافظه به آنجا می آمد که به او حاج شیخ جواد عراقی می گفتند و واعظی زبردست بود. اما من بیش از همه شیفته و دل بسته سید کوتاه قد کوچک عمامه ای بودم که دو دندان پیشین اش افتاده بود و هرگز بالای اطاق نمی نشست و محال بود که جمله ای بر زبان بیاورد و در آن نکته شیرینی ننگنجاند و لب ها را به خنده نگشاید. او به پدرم لطف داشت و همیشه او را کنار دست خود می نشاند و منم بغل دست آن دو جا می گرفتم. به پدرم حکیم زاده می گفت و پدرم به من تذکر داده بود که آقای سید کاظم عصار شاگرد پدر او میرزا شمس الدین حکیم الهی بوده و حالا مدرس حکمت الهی در دانشگاه است.

آن سال ها من سال سوم و چهارم ابتدایی بودم. اما سال ها بعد در دانشکده ادبیات او استاد منطق و فلسفه اسلامی ما شد. آقای عصار درویشانه لباسی می پوشید و قبا

از روی کتاب می خواند. جای مسخرگی و دست انداختن باقی نمی گذاشت. طرف اصلی بحث او آقای خوانساری بود که با حلم و حوصله ای غریب مهلت می داد که او حرف هایش را بزند و این به پاسخ بر خیزد. کار بحث ناگهان به مجادله از طرف طلبه جوان مبدل شد. نوعی بی حرمتی، از نوع انقلابی آن، در کلامش ظاهر گردید. همه سر به زیر انداختند. پیدا بود که آخرین استدلال آقای خوانساری او را چوبین پای کرده و لاجرم تمکین لازم را از دست داده است. صدایش یک پرده بالا رفت و همه شروع کردند به هم نگاه کردن. در جواب سوال آقای خوانساری که «تو این نکته را در کجا دیده ای؟» طلبه جوان با اندکی دستپاچگی اما با همان غیظ و سرسختی گفت:

– آقا در کتاب خوانده ام.

– کدام کتاب فرزند؟

یادش نیامد. یا واقعاً نخوانده بود ناچار باز به صدای بلند گفت: «کتاب آقا! کتاب حاج آقا.»

کسی به آقای خوانساری حاج آقا نمی گفت. «آقا» ساده ترین خطابی بود که مریدان به آن مخاطبش می ساختند. هنوز آیت الله گفتن مد نشده بود، فقط به مراجع تقلید آیت الله می گفتند و بس

و آقای خوانساری بی شک شایسته این خطاب بود و طلبه از سر جهالت و شرارت او را حاج آقا خوانده بود. سید جلیل القدر سر به زیر انداخت و گفت: «بس لابد حق با شماست. اگر اسم کتاب یادتان آمد به بنده هم بفرمائید که با آن مراجعه کنم.»

طلبه از رو نرفت و گفت: «حاج آقا در کتابخانه مسجد هست.»

سکوتی افتاد. با آنکس که نمی دانست و نمی دانست که نمی داند سخت بود درافتادن. اینجا بود که آسید کاظم عصار با آن صدای آرام و لحن شیرین و پر از طنزش گفت: «مولانا شما سعدی خوانده اید؟»

طلبه که خیال می کرد عصار برای کج کردن بحث وارد مذاکره شده است گفت:

– آقا سعدی چه ربطی به عریض بنده دارد؟

– پرسیدم سعدی خوانده اید یا نه؟

– بله در مکتب که بودم گلستان را خوانده ام.

– تماشاوار؟

– نه خیر ملاجی فقط باب اول و دوم و سوم و هفتم را به ما درس داد.

– بعد از آن دیگر چی؟ شب ها هیچوقت سعدی را بدست گرفته اید که شعری، حکایتی، غزلی از او بخوانید؟

– نه خیر فرصت نشد. ملبس شدم و عبادت شب فرصت اینگونه اتلاف وقت به حقیر نمی داد و نمی دهد. دنباله مطلب در صفحه ۳۵۳

حمید ابطاحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری

Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.
I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA.95070

چرا فقر بوجود می آید!

عباس علاقه بندیان

در پاسخ به این پرسش که چرا فقر بوجود می آید و در چه شرایطی گسترش می یابد نخست نگاهی کوتاه به نظرات صاحب نظران اقتصادی و اجتماعی می اندازیم و در یک خلاصه نگاهی از همه این دیدگاه ها به نتایج زیر می رسیم:

در این قسمت از نوشتار فقر هدف آن نیست که از ماهیت و چگونگی بروز و گسترش فقر تنها از دیدگاه خاصی سخن به میان آید بلکه نخست نگاهی کوتاه به آنچه به وسیله بیشتر پژوهشگران اجتماعی در راستای پیوند فقر با ناهنجاری و انحرافات اجتماعی مطرح شده است، ما را با انگیزه های بوجود آمدن فقر بیشتر آشنا می کند سپس در گفتاری دیگر به شرح عوامل بوجود آورنده این پدیده اجتماعی خواهیم پرداخت. با نگرش ژرف به دیدگاه گروهی از پژوهشگران؛ می بینیم در جامعه ای که از دیدگاه طبیعی فقیر است مسلم است که آن جامعه از نتایج انواع فقر و فساد و رفتارهای ناهنجار رنج می برد. حال کدام یک از انواع فقر سبب بروز و گسترش نوع دیگری از فقر می شود در بخش دیگر این نوشتار که روی سخن از انواع فقر است به این بررسی خواهیم پرداخت. پژوهشگران باور دارند که فقر طبیعی سبب پیدایش و گسترش فقر اجتماعی می شود. البته چنین اندیشه ای نمی تواند دیدگاه عملی داشته باشد زیرا با نگاهی به کشور ژاپن که از چند جزیره کوهستانی تشکیل شده است و تنها بخش کوچکی از آن خاک مناسب برای کشاورزی است و در آن سرزمین منابع طبیعی و زیر زمینی و انرژی مهم و قابل نگرشی هم وجود ندارد ولی کشور فقیری نیست. گروهی دیگر از اندیشمندان علوم اجتماعی و اقتصادی را نظیر این است که نوع نظام اقتصادی سبب وجود و یا نبودن پدیده فقر در آن جوامع است. این گروه از اندیشمندان را عقیده بر این است که در جامعه اگر رقابت آزاد و اقتصاد سرمایه داری حاکم باشد میزان فقر ناچیز است. در حالیکه می دانیم روش جهانی شدن اقتصاد و تولید سبب از میان رفتن تولید کنندگان محلی و طبقه متوسط در بیشتر جوامع جهانی گردیده و طبقه متوسط این جوامع با ازدست دادن درآمد کافی برای زندگی در گروه فقرا قرار گرفته و جامعه آنان به دو گروه ثروتمند و فقیر تقسیم شده است. همانگونه که می دانیم جامعه ای که طبقه متوسط و نیروی کار را ازدست بدهد از دیدگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

دچار نابسامانی در تولید و مصرف می شود و جامعه ای استوار نیست. از سوی دیگر در کشورهای شرق اروپا که نظام اقتصادی آن کشورها سرمایه داری نبوده است در حالیکه از نظر توسعه اقتصادی با کشورهای سرمایه داری، فاصله چندانی هم ندارند ولی در آن جوامع فقر زیاد به چشم می خورد. بنابراین ریشه فقر در این جوامع را باید در جای دیگر جستجو کرد.

گروهی دیگر از اقتصاد دانان و جامعه شناسان پذیرفته اند که کمبود استعداد افراد جامعه و سرمایه اقتصادی و عوامل طبیعی سبب بروز و گسترش فقر است که این دیدگاه نیز جایگاهی ندارد و نمی تواند به تنهایی دلیل محکمی بر بروز و وجود آمدن و گسترش فقر باشند. این کمبودها می توانند در گسترش فقر موجود بسیار کار آمد و موثر باشند ولی به تنهایی دلیل محکمی برای بوجود آمدن فقر نیستند.

گروهی نیز از دیدگاه اقتصادی، علت به وجود آمدن فقر را عرضه کمتر از تقاضا و توان مالی ثروتمندان جامعه می دانند. با نگرش بر این دیدگاه متوجه می شویم که هر چه لازمه زندگی است و به میزان تقاضا در بازار یافت نمی شود ارزش اقتصادی پیدا می کند و تنها گروه کوچکی از جامعه توان تهیه آن کالا را دارند و دیگران از داشتن آن محروم می باشند. بنابراین کسانی که امکان دستیابی به آن کالا را ندارند، نسبت به داشتن آن کالا، احساس فقر می کنند. همانا پدیده عرضه و تقاضا را می توان به عنوان یکی از عوامل ایجاد فقر نسبی پذیرفت ولی پذیرش قطعی آن به تنهایی کفایت نمی کند و راه چاره در ادامه بررسی است. در اینجا باید گفت که از دلایل مهم و موثر وجود و گسترش فقر توسعه نیافتگی اقتصادی و اخلاق ناپسند جامعه می باشد. ولی عوامل و دلایل دیگری نیز سبب بروز و گسترش انواع فقر در جوامع می شود که خلاصه آن عبارتند از: عوامل محیطی، آموزشی، اجتماعی، خانواده و شیوه برنامه ریزی آن؛ مدیریت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، سلامتی و شیوه رعایت بهداشت، کمبود خدمات فوری و زیر ساخت ها؛ تورم و به ویژه افزایش بهای انرژی، بالا رفتن گرمایش کره زمین، بحران های اقتصادی و...

در ادامه این گفتار و بیان علل بوجود آمدن پدیده فقر باید گفت که دیدگاه های فراوان و گوناگونی وجود دارد و در این قسمت نظر

جان کنت گالبرایت (تولد ۱۵ اکتبر ۱۹۰۸ در انتاریو-کانادا) را در راستای عوامل ایجاد و گسترش فقر می آوریم که می گوید فقر ناشی از عوامل زیر است:

فقر ناشی از وجود عوامل طبیعی.

♦ فقر ناشی از کمبود نیروی انسانی کارآموده و آموزش دیده

♦ فقر ناشی از نداشتن گرایش توانمندان اقتصادی به سرمایه گذاری

♦ فقر ناشی از چگونگی برنامه اقتصادی جامعه

♦ فقر ناشی از فساد حاکمیت و ناتوانی در اداره جامعه

♦ فقر ناشی از آب و هوا و عوامل طبیعی و جغرافیایی

همانا زمانی که نظریه *جان کنت گالبرایت* را در جامعه ای مانند ایران بررسی کنیم متوجه می شویم که گاهی جای علل و معلول عوض می شود. یعنی وجود یک حاکمیت و دولت فاسد می تواند ناشی از فقر موجود در جامعه باشد و بالعکس فقر و فساد موجود سبب ایجاد و گسترش فقر شده باشد. همچنین نبودن نیروی انسانی کارآموده ناشی از فقر است و همزمان سبب گسترش فقر نیز می باشد. دیگر اینکه پدیده استعمار را که یکی از عوامل بوجود آمدن و گسترش فقر است را نباید فراموش کنیم. می دانیم

که استعمارگران با برنامه ریزی، فقر و پس روی اقتصادی را برای بدست آوردن منافع خود و همچنین از بین بردن اعتماد به نفس و برقراری فرهنگ وابستگی، برای جوامع استعمار شده به وجود می آورند. البته گروهی نیز بر این باورند که فقر ناشی از سرنوشت الهی است و می پندارند که در سرنوشت گروهی از افراد جامعه ای چنین مقدر شده است که فقیر باشند. اینگونه باورهای معنوی و تقلید بدون تحقیق در جوامع مذهبی آنچنان شدید و راسخ است که به ساختار سیاسی و بخش حاکمیت چنین جوامعی نیز سرایت کرده است. گروهی نیز باور دارند که فقر ناشی از کاهلی و تنبلی گروهی از افراد جامعه است. بنابراین بیان گردید اگر بخواهیم علل فقر را گروه بندی کنیم می توانیم سه گروه به شرح زیر را اعلام کنیم.

♦ فقر ناشی از پذیرش سرنوشت

♦ فقر ناشی از کاهلی و تنبلی

♦ فقر ناشی از عوامل ساختاری و اخلاق جامعه

فقر ناشی از پذیرش سرنوشت است

مقدرات و سرنوشت را نمی توان صد درصد از پیش مشخص شده و غیر قابل تغییر بدانیم و یا آن را نپذیریم، ولی هیچگاه نمی توان خرد گرایی را در برنامه فقر زدایی نادیده گرفت. **دنباله مطلب در صفحه ۵۶**

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوريتي

♦ مدیر و مدیرکل

♦ سوشیال سکيوريتي (SSI)

♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)

♦ دریافت حقوق پرستار

♦ دریافت حقوق بازنشستگی

♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکيوريتي

♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوريتي (Appeal)

در سراسر بی اریا

(415) 446-8682 + (925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

The Simorgh Dance Collective



Journey of the Simorgh

January 11, 2020

Show: 7 - 9 pm

Center for Performing Arts
at Menlo-Atherton

555 Middlefield Rd
Atherton, CA
94027

- Sadegh Hatefi
- Farima Berenji
- Homeyra Banejad
and Ensemble
- Simorgh Dance Collective

Tickets: \$35 advance, \$40 at door

journeyofthesimorgh.bpt.me
journeyofthesimorgh.farimadance.com



Farimadance.com



A dance concert adapted from the Persian epic Conference of the Birds featuring folkloric, classical, and sacred dances of the Silk Road

Designed by: Shirin Farimad



تهران نفس ندارد!

سمیرا قیاسی

بلبل و گنجشک و حتی کلاغ هایش هم به گوش نمی رسد، شهری که مردمش همیشه عجله دارند، شهری پر از دود و آلودگی و نفس های به شماره افتاده!

طاهران رفته و طهرانی به جایش نشسته که خستگی از سر و رویش می بارد. تهرانی که جان ندارد، نفس ندارد، جا ندارد، اما انگار همه فراموش کرده اند! انگار دیگر برای کسی مهم نیست که این پایتخت بزرگ و زنده دنیا دارد نفس نفس می زند و ذره ذره جان می سپارد! انگار وسط برگزاری همایش ها و سمینارها و اجلاس ها و جلسات مهم جایی برای رسیدگی به اوضاع از وخامت گذشته این شهر باقی نمانده است! انگار دیگر هیچ دلی برای تهران نمی تپد!

در کوچه و خیابان های این شهر خسته که قدم می گذاری هر لحظه ده ها و صدها عابر از کنارت می گذرند که به زبان های مختلفی سخن می گویند.

میهمانان و ساکنانی از گوشه گوشه ایران که عمده شان به دلیل نداشتن کسب و کار مناسب در شهر و دیارشان

جایی خوانده بودم که تهران را در سالیان دور «طاهران» می نامیدند. حالا اما نمی توان باور کرد که این تهران همان تهرانی باشد که روزگاری صفت بارزش پاک و تمیزی بوده!

در عکس ها و فیلم های تهران قدیم و در قصه ها و کتاب هایی که از آن دوران وجود دارد، شهر کوچک و زیبا و دل نشینی دیده می شود که درخت های چنار و سروهای بلندش و رودخانه ها و بیلاقیات باصفاش، دل هر رهگذری را می برد.

شهری بی دود ماشین، شهری بی بوق و سر و صدا، شهری بی آدم های خسته، شهری بی شتاب و عجله، شهری با درشکه هایی که نشستن در آن اوج مدرنیت و رفاه بود یا نهایتا ماشین دودی که خبر از پیشرفت شهر می داد.

حالا اما انگار آن تهران را برده اند و جایش شهری کثیف و دود زده و خسته و شتابان و پر سر و صدا آورده اند! شهری که دارد از انبوه جمعیت منفجر می شود.

شهری که تعداد خودروهایش روز به روز بیشتر می شود، شهری که دیگر صدای

پدري خود ماندگار می شدند و نه آنها خسته و دلزده و دود زده بودند و نه این پایتخت کهنسال اینگونه شلوغ و پر ازدحام می شد.

نمی دانم هنوز می شود برای این شهر کاری کرد یا نه؟ اما کاش بشنوند صدای ما را آن بالا بالائی ها که نفس های تهران به شماره افتاده. تهران دارد خفه می شود. تهران خسته است. تهران دیگر توان قدم برداشتن ندارد. تهران گناه دارد!

کاش مسئولین می شنیدند و می دیدند صدای مردم را. صدای سرفه زدن های کودکان معصوم را. صدای نفس زدن پیرمردان و پیرزنان خسته را، و درد سرگیجه و سردرد های اهالی این شهر غرق شده در آلودگی!!
دنباله مطلب در صفحه ۵۲

راهی پایتخت شده اند و برخی برای تحصیل و ... اما چیزی که مهم است این است که بسیاری از این مردم را اگر مجالی برای گریز باشد اگر بتوانند و کار و شرایط مناسبی در شهری دیگر بجویند، فرار را بر قرار ترجیح می دهند. اما چه کنند که ناچارند به ماندن و تحمل کردن دود و شلوغی!

اما ماندن و بودن این مردم و زندگی کردن شان در این شهر بزرگ و دود زده و خسته، دلیل بر رضایتشان نیست. بسیاری از آنها چاره ای جز این کار ندارند. و ای کاش اینگونه نبود. ای کاش برای تحصیلکردگانمان، در جای جای این سرزمین کار و شغل مناسبی میسر بود که تن به غربت و دل به دلتنگی نمی سپردند و در خاک و بوم

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960

597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1



جوجه مرغابی بینوا

(تمثیلی از روزگار دوزخی امروز مردم ایران)
یک جوجه مرغابی بینوا امروز نمی داند چرا راهش را گم می کند و می آید حوالی فروشگاه.
شاید یکی دو هفته ای از عمرش نگذشته است. هنوز پر پرواز ندارد. افتان و خیزان راه می رود. عینهو کودکی که می خواهد راه رفتن را تجربه کند.
می خواهم بگیرمش و آبی و دانه ای در حلقش بریزم. به سرعت می رود لای بوته ها گم و گور می شود.
چند دقیقه بعد دوباره پیدایش می شود. زیر سایه درختی لمیده است و به آرامی جیک جیک می کند.
دوباره پاورچین پاورچین خودم را به او می رسانم و سعی می کنم بگیرمش، اما فرار می کند و می رود لای بوته ها.
یکی دو ساعت بعد می بینم زیر ماشینم مشتی پر ریخته است. نمی داند کدام گربه ای، زاغی، زغنی از کدام گورستانی آمده است و جوجه مرغابی بینوایم را لت و پار کرده است.
دلم بدرد می آید. یکی دو ساعتی حال و حوصله هیچ کاری را ندارم. بعدش می روم توی فکر و خیالات.
به خودم می گویم: «اگر راهش را گم نکرده بود، اگر از آشیانه اش جدا نشده بود، اگر فرصت زندگی می یافت، اگر مجال زیستن می یافت در پهنه چه آسمان ها که به پرواز در نمی آمد؟ چه پر و بالی می توانست بکشد. چه شهرها و کشورها و قاره ها را زیر پر و بال خود نمی دید؟ اما، آه از آن زاغ و زغن لعنتی!

چه شباهتی!

زمستان ۱۳۵۶ بود. دانشجوی سال آخر دانشگاه تبریز بودم. شب خوابیدیم و صبح بیدار شدیم دیدیم نیمی از شهر تبریز در آتش خشم خلاق سوخته است. مقر حزب رستاخیز و بانک ها و سینماها یک شبه دود شده و به هوا رفته بودند.
استادار آذربایجان شرقی سپهد اسکندر آزموده بود. برادر همان آزموده ای که مصدق را به محاکمه کشانده بود. مردی بیسواد و عامی و تند خو و بد زبان.
حیران مانده بودیم که چگونه ممکن

است ساواک با آن سیطره جهنمی اش چنین رویدادی را پیش بینی نکرده باشد.
هفته ای نگذشت که نخست وزیر و وزیرانی چند به تبریز آمدند تا به قول خودشان پیوند ناگسستنی شاه و ملت را به رخ این و آن بکشند. جلسه دولتی شان با فشار و اعتراض مردم نیمه کاره ماند. من خبرنگار رادیو بودم و می دیدم که وزیران و وکیلان چگونه می کوشند جان خود را از این محصه برهانند. فردایش روزنامه ها از قول نخست وزیر تیتیر زدند که: خرابکاران از آن سوی مرزها آمده بودند!

پس فردایش، شاه در حالیکه انگشتانش را در جیب های جلیقه ضد گلوله اش فرو کرده بود با تبختری شاهانه فرمودند که: مه فشاند نور و سگ عو گو کند!
هنوز دو سه ماهی نگذشته بود که شریف امامی سکان کشتی سیاست ایران را بدست گرفت و درصدی به حقوق کارمندان و کارگران افزود. اما آتش انقلاب روز بروز بیشتر زبانه می کشید. لاجرم در چند شهر ایران از جمله در تهران حکومت نظامی و منع رفت و آمد شبانه بر قرار شد. برخی از نمایندگان مجلس فرمایشی اعتصاب غذا کردند یا استعفا دادند. سربازان با توپ و تانک در خیابان ها مستقر شدند. ماهنوز یکسالی نگذشته بود که شاه صدای انقلاب را شنید و کاخ شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله در چشم بر هم زدن فرو ریخت و بدنبال آن ملت ایران به ژرفای منجلاب بویناکی در غلتید که نام انقلاب اسلامی به خود گرفت.

اکتوبر ۱۳۵۶ سال از آن رویداد تلخ می گذرد. گویی تاریخ در حال تکرار شدن است: آقای عظمی می گوید «مردمی که هزار هزار به خیابان ها ریخته و بنیاد های حکومت خودکامه ملایان را می لرزاندند اشاری هستند که از بیگانگان پول می گیرند تا اغتشاش راه بیندازند.» برخی از نمایندگان مجلس فرمایشی استعفا داده اند.
آقای رییس جمهور کلید ساز می گوید: «اغتشاشگران از اهالی بومی شهرها نیستند بلکه کسانی هستند که با دریافت پول آمده اند تا امنیت مملکت

را مغشوش کنند.»

فلان وزیرک مفلوک وعده می دهد که به شصت میلیون نفر از شهروندان ایرانی کمک های نقدی پرداخت خواهد شد. دستگاه قضایی شاه برای متهمان شرکت در هجوم تبریز ده سال زندان وعده می داد و عدلیه ملایان شرکت در جنبش همگانی امروز را «بغی» می داند و وعده طناب دار می دهد.

و همین امروز در شیراز حکومت نظامی برقرار شده و شورای امنیت ملی فارس وضعیت قرمز اعلام کرده است.

شباهت ها را می بینید؟ فقط مانده است با یک اعتصاب عمومی آخرین ضربت جانکاه را بر فرق این حکومت جهل و جنون و خون فرو آورد تا رهبر کبیر انقلاب! صدای انقلاب را بشنود و آنگاه بر چوبه دار سلام کند. امروز یا فردا.

دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد.

خلاق هر چه لایق

می گوید: «خلاق هر چه لایق!»

می گویم: «منظورتان چیست؟»

می گوید: «مردم ایران لیاقت حکومتی بهتر از این را ندارند!»

می گویم: «بین کاکا این مردم همان مردمی هستند که صد سال پیش، یعنی

زمانی که نیمی از مردمان گیتی به خواب خوش فرو رفته بودند، آزادی و عدالت را فریاد کشیدند و با ایثار خون و جان و مال و هستی شان انقلاب مشروطه را پی ریختند. این مردم همان مردمی هستند که چنگ در گلوئی امپریالیسم انگلستان یعنی قدرتمند ترین نیروی استعماری زمانه خویش انداختند و تا او را از میهن خویش نراندند یکدم از پای ننشستند. این مردم همان مردمی هستند که در درازنای قرن ها سینه خود را آماج تیر زهر آگین تازیان و چنگیزیان و تیموریان و غزان و دیگر اشغالگران اجنبی کردند تا ایران و ایرانی زنده بماند. این مردم همان مردمی هستند که اکنون و امروز با دستن خالی به پیکار با یکی از اهریمنی ترین و تبهکار ترین حکومت های جهان پرداخته و می روند تا کاخ ظلم و تحقیر و اسارت را بر سر نابکاران فرومایه ای که میهن ما را به تباهی کشانده اند خراب کنند.»

می گفتی ای عزیز «سترون شده ست خاک» اینک ببین برابر چشم تو چیستند هر صبح و شب به غارت توفان روند و باز باز آخرین شقایق این باغ نیستند



انجمن فردوسی زادروز حکیم فردوسی را گرامی می‌دارد

سخنران:

فریده پور عبدالله

موضوع سخن:

**مادرتباری و نقش زنان در شاهنامه
از فرانک فرهیخته تا گردیده خردمند**

برنامه موسیقی توسط:

هوشنگ پاکپور و گروه همناوزان

زمان: شنبه هجدهم ژانویه ۲۰۲۰ - گردهمایی ۶/۳۰ و شروع برنامه ۷ بعدازظهر

مکان: کلیسای سایننتالوژی در شهر مانتن ویو

Church of Scientology
1080 Linda Vista Ave., Mountain View, California 95126

برنامه شامل سخنرانی، پرسش و پاسخ، موسیقی و پذیرایی

برای کمک به تأمین هزینه این نشست، از ده دلار کمک شما سپاسگزاریم.

تلفن: (408)295-1240

(ratio) در مردان و تقسیم کردن شماره کمر به شماره لگن می توان آن را تعیین کرد. مثال: چنانچه اندازه کمر ۵۶ اینچ و اندازه لگن ۴۵ اینچ باشد تقسیم ۵۶ به ۴۵ می شود ۱/۲.

این رقم از شماره ۰۹۵ در مردان و از شماره ۰۸۵ در زنان بیشتر است که ممکن است ایجاد بیماری های قلبی و یا سایر بیماری ها را باعث شود.

بطور کلی اندازه کمر بیش از ۴۰ اینچ در مردان و بیش از ۳۵ اینچ در زنان نشان دهنده تجمع چربی در بدن است که برای سلامتی فرد خطرناک می باشد.

چگونه چربی ها را کاهش دهیم

فعالیت های فیزیکی و ورزش به روش های گوناگون مانع تجمع چربی ها در بدن می شوند چون در اثر این فعالیت ها چربی سوخته شده و تولید انرژی می کنند. حتی میزان ۳۰ دقیقه حرکت فعال در روز موثر است. همراه ورزش رژیم غذایی گیاهی و کم کردن نان و برنج (Carbohydrate) و شیرینی ها به کم شدن چربی ها کمک می کنند. کم کردن غذاهای از قبل تهیه شده، یخ زده، ترک سیگار، خواب بیش از پنج ساعت در شب و دور کردن استرس ثابت شده است که مانع تجمع چربی در بدن می شود.

و در زنان در ناحیه باسن جمع می شوند. غذاها، نوشابه های شکر دار، شربت ذرت (corn syrup)، آب میوه شیرین، بیشتر از ۲ نوشابه الکلی در روز، کم خوردن مواد پروتئینی، کم مصرف کردن فایبر (Fiber) به تجمع چربی ها در داخل شکم کمک می کنند.

چربی ها و هورمون مردانه

جهت سوختن چربی ها در مردان نیاز به میزان کافی هورمون تستوسترون (Testosterone) می باشد. تحقیقات نشان داده است که تجمع چربی ها در شکم مردان (visceral) باعث کاهش هورمون تستوسترون می شود که در نهایت منجر به تجمع چربی در بدن هم می شود. نکته دیگر اینکه این چربی ها باعث بالا رفتن هورمون های زنانه (Estrogen) در مردان می شود که باعث بزرگ شدن سینه ها در مردان می شود.

یک روش فعال و فیزیکی روزانه میزان چربی ها را کم کرده و در نهایت اثر آن را روی هورمون های مردانه کم می کند.

اندازه گیری چربی بدن

جهت اندازه گیری دقیق میزان چربی داخل شکم به روش های CT و MRI نیاز می باشد. همین طور با اندازه گیری نسبت کمر به لگن (waist to hip)



بیماری چاقی (Belly Fat)

نیز نامیده می شود. از زمان های قدیم معلوم شده بود که این چربی از چربی های زیر پوست برای سلامتی انسان خطرناک تر است چون از خود، مواد گوناگونی ترشح می کند.

از قبل تصور بر این بود که چربی های داخل بدن انسان در سلول ها جمع شده و خطری ایجاد نکرده و آثار سوختن و تولید انرژی در فرد می باشند، ولی اکنون معلوم شده است که سلول های چربی (Fat cells) از



نظر بیولوژیکی فعال بوده و همانند غدد داخلی از خود هورمون و یا مواد شیمیایی دیگر ترشح می کنند.

چربی های داخل شکم (visceral) در بدن ایجاد التهاب کرده و ارتباطی با بیماری های متابولیک داشته و باعث بی اثر شدن هورمون انسولین (Insulin) می گردند که منجر به بیماری قند می شوند.

چربی های داخل بدن باتوجه به زن ها، هورمون ها، رژیم غذایی و میزان فعالیت های فیزیکی در قسمت های مختلف بدن ذخیره می شوند، حتی میزان استرس روزانه تجمع چربی ها در بدن را تغییر می دهد. اغلب چربی ها زیر پوست در مردان در ناحیه شکم

چاقی یا اضافه وزن یک بیماری پیچیده است که منجر به تجمع چربی در بدن افراد می شود. این بیماری می تواند باعث بروز بیماری های دیگر شود نظیر بیماری های قلبی، مرض قند، فشارخون

بالا و حتی سرطان. بنابراین دو مسئله افزایش فعالیت های فیزیکی و جسمی و رژیم غذایی سالم حائز اهمیت فراوان می باشد. بدن انسان دارای دو نوع چربی متفاوت می باشد که باتوجه به محل تجمع در بدن طبقه بندی می شوند:

- ۱- چربی های زیرپوست که شامل ۹۰٪ چربی بدن می باشد
- ۲- چربی های داخل شکم (visceral) که ۱۰٪ بقیه را تشکیل می دهد و عمیق تر بوده و در بین اعضا بدن قرار می گیرد و فاصله بین ارگان ها را پر می کند. این نوع چربی به نام چربی داخل شکم (Intraabdominal)



Farima Berenji
MA - PhD

Sufi and Persian Dance Master and Dance Ethnologist
Certified International Dance Council/ UNESCO Dance Ambassador

Member of National Folk Dance Association
Artistic Director of the Worldwide Simorgh Dance Collective

Classes & Workshops for Kids & Adults

Specializing in Ancient Warrior & Mystical Persian Dance & Sufi Whirling

Dances of Iran, Azerbaijan, Georgia, Kafkaz, Uzbekistan, Tajikistan & Balkan

For information on classes & workshops contact:
website: farimadance.com
email: info@farimadance.com

معرفی کتاب

Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلیه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان

ناشر: شرکت AuthorHouse

سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه



Soheila Rezae
Lic.: 01834116

فرا رسیدن سال نو میلادی ۲۰۲۰ را
به کلیه هموطنان عزیز تبریک
می گویم و برای همگی آرزوی
سلامتی و موفقیت دارم!

Soheila.Realtor@gmail.com

916-616-7395

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661



حیدری، شاعر معترضی که به شکل مشکوکی در بیمارستان جان باخت، به مردم شلیک کرده بودند. هم باید فرار می کردیم هم مقاومت. یاد گفته‌های خودشان افتادم، در اغلب فیلم‌هایی که در ژانر «سینمای دفاع مقدس» ساخته‌اند همیشه یک دیالوگ ثابت وجود دارد، دیالوگ این است: بچه‌های ما با دست خالی مقابل بیتی‌های تا دندان مسلح مقاومت کردند تا خوزستان سقوط نکند. دقیقاً همین طور بود، نیروهای دولتی تا دندان مسلح بودند و مردم با دست خالی. تنها سلاح ما فریاد بود و سنگ. آنها بر اساس وظیفه به ما شلیک می‌کردند و ما از گرسنگی و فقر فریاد می‌زدیم.

دیناله مطلب در صفحه ۵۱

و نداری اش می‌گفت، یک دفعه صدای شلیک گلوله آمد، همه از جا بلند شدند. به سمت مردم با تفنگ‌های جنگی و ساچمه‌ای تیر مستقیم شلیک می‌کردند. ماموران اول شروع به تیراندازی کردند و بعد گاز اشک‌آور زدند. همان جا تعداد زیادی زخمی شدند. جلوی خودم چند نفر زخمی شدند.»

این شهروند اهوازی در پاسخ به این سوال که کشته شدن کسی را به چشم دیده است یا نه می‌گوید: «در ۲۵ آبان، من خودم به چشم ندیدم اما می‌شنیدیم که مردم فریاد می‌زدند: (کشتند، جوان مردم را کشتند، غیرقابل باور نبود، چند روز قبل هم در اهواز نیروی انتظامی و بسیج، بعد از خاکسپاری «حسن

سلاح ما فریاد بود و سنگ، سلاح آنها تفنگ

محمد تنگستانی

جایی که امکان داشت سعی کردیم کارهایی که آنها را تحریک می‌کند یا سبب می‌شود بهانه‌ای دست شان دهد تا حمله کنند، انجام ندهیم. مردم یکدیگر را دعوت به نشستن می‌کردند. همه کف خیابان نشسته بودند. دست می‌زدند و شعار می‌دادند: «بنزین گرون تر شده فقیر فقیرتر شده، و از این دست شعارها. حتی گاهی از بین جمعیت یکی فریاد می‌زد و نیروهای ضدشورش را به همیاری و پیوستن به مردم دعوت می‌کرد.»

«مبین» براین باور است که زمانی که مردم در فکر اعتراض مسالمت‌آمیز بودند، ماموران نقشه حمله به مردم را در سر می‌پروراندند.

«مبین» در ادامه می‌گوید: «از ساعت ۹ صبح که من رسیدم و کم‌کم مردم به خیابان آمدند، تا ساعت حدوداً ۱۲ ظهر هیچ خبری نبود، نه کسی چیزی آتش زد و نه از طرف مردم خشونت صورت گرفت. ساعت حدوداً ۱۲ ظهر بود، یکی در میان جمعیت بلند شده بود و از فقر

با گذشت چند هفته از شروع اعتراضات پاییز ۹۸ اختلال در سیستم مخابراتی ایران هنوز ادامه دارد. برخی از کارشناسان بر این باورند که عدم اتصال اینترنت اپراتورهای تلفن همراه و اینترنت منازل، در برخی از شهرها و استان‌ها، به این دلیل است که فیلم‌ها و عکس‌هایی که شهروند خبرنگاران تهیه کرده‌اند کم‌کم به دست فراموشی سپرده شود و یا تاریخ مصرف آنها بگذرد. این گزارش را «مبین» از اهواز در تاریخ ۲۵ آبان‌ماه بعد از ۱۱ روز توانسته ارسال کند.

«مبین» در توضیح این گزارش می‌گوید: «از ساعت ۹ صبح کم‌کم مردم به صورت خودجوش اعتراض را شروع کردند. من خودم برای یک کار بانکی از خانه بیرون زده بودم. وقتی دیدم که مردم دارند تجمع می‌کنند کارم را رها کردم و در خیابان ماندم. مردم در سال‌های گذشته با هوش و تجربه شده‌اند، تجربه حمله نیروهای ضدشورش را داشتیم برای همین تا

Ali Driving & Traffic School

کلاس‌های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جرمه رانندگی دریافت کرده اند می‌توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس‌ها به زبان فارسی نیز عرضه می‌گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه‌ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249



Elham Sanei
Esthetician

SPOIL ME

Full Service Salon

جوان سازی،
ماساژ و ترمیم پوست
توسط: الهام

European Massage (60 min)
Reg: \$70 First visit: \$50

- ◆ Express Facial
- ◆ European Facial
- ◆ Optimal Facial
- ◆ Men Facial
- ◆ Deep Cleanser Treatment-AHA
- ◆ Back Treatment
- ◆ Hand Massage
- ◆ Cleanser
- ◆ Dermal Cooling Mask
- ◆ Sea Weed Mask

For Appointment please call:

(650) 471-4357 ◆ (650) 961-5262

www.spoilmespasalon.com

1764-A Miramonte Ave., Mountain View, CA 94040

چک های بی محل و خلاصه از بیم دستگیری در این خانه و پشت آن پرده پنهان شده است.

جالب آنکه آن خانم دختری سه چهارساله داشت که فوق العاده با نمک و دوست داشتی بود و سال ها بعد او تبدیل شد به یکی از دوبلورهای بسیارخوش صدا و گویندگان بسیار محبوب تلویزیون ملی ایران و با یکی از سرشناس ترین مدیران و تهیه کننده و برنامه سازان تلویزیون هم ازدواج کرد.

این حوادث گذشت و بیست و هشت مردادی از راه رسید و یکی دو سالی هم از آن ایام سپری شد تا اینکه در همان اوضاع و احوال ناجوری که بودم، روزی ناگهان اتومبیل بسیار بزرگی با راننده ای بسیار مودب با دست کش های سفید دم در خانه فکس می ظاهر شد که من از طرف جناب شجاع الدین شفا خدمت رسیده ام و ایشان قصد ملاقات شما را دارند. من که قدری هول شده بودم گفتم من لباس درباری ندارم و یک دست کت و شلوارم برای عزا و عروسی است و او گفت اصلا مطلبی نیست و به اتفاق ایشان رفتیم سراغ آقای شجاع الدین شفا که آن هنگام یکی از اعضای برجسته دربار شاهنشاهی بود. خلاصه آنکه ایشان می خواستند من بر وزن شاهنامه، «پهلونامه» ای تدوین کنم و پنج هزار تومان هم به پول آن موقع که ارزش بسیار زیادی داشت، به من داد که وسایل و مقدمات این کار را فراهم کنم و قدری هم به خودم برسم.

با ایشان خداحافظی کردم و با همان تشریفات، راننده دربار درمیان بهت و حیرت همسایه ها مرا به خانه ام رساند و من مدتی فارغ از هر نوع نگرانی و فکر و خیالی، این پنج هزار تومان را به همراه دوستان و رفقا خرج اغذیه و اشریه کردم و روزی به خود آمدم که ناگهان باز سروکله آن راننده پیدا شد که جناب شجاع الدین شفا منتظر شما هستند. با نهایت شرم خدمت ایشان رسیدم و در پاسخ پرسش مودبانه او که جناب عماد کار پهلونامه به کجا رسیده است، عرض کردم جناب شفا لطفا از من یکی در این مورد بکشید بیرون که این کارها از من ساخته نیست و پس از مقداری عذرخواهی از ایشان جدا شدم و این آخرین دیدار من با این مرد بسیار فرهنگ دوست و مهربان و دوست داشتنی بود.

خانه که چه عرض کنم یک اتاق داشتم که تمام اتاق های خانه در آن خلاصه می شد. بسیار گرسنه بودم، گشتم و دیدم در این اتاق یک عدد تخم مرغ دارم و مقداری نان خشک و قدری کره چند روز مانده. پریموس را روشن کردم و بشقاب فلزی را روی آن گذاشتم که با این یک تخم مرغ نیمروئی برای خودم درست کنم. نیمرو وقتی حاضر شد با دستان لرزانم، هنگامی که می خواستم آن را روی نان خشک بگذارم، نیمرو تالایی افتاد روی خاک و خل حیاط خانه که مشغول آشپزی بودم و یک روی آن کاملاً با دانه های خاک و سنگ ریزه پوشانده شد. مجبور بودم در حیاط خانه آشپزی کنم، زیرا صاحب خانه که آدم بسیار سخت گیری بود، شرط کرده بود که من حق ندارم در داخل اتاق، پریموس یا وسیله خوراک پزی روشن کنم، زیرا می ترسید که یا خواب بروم یا بی دست و پائی از خود نشان دهم و اتاق و در نتیجه تمام خانه را به آتش بکشم و حق هم داشت. خلاصه با حسرت تمام، تخم مرغ خاک آلوده را برداشته و از شدت گرسنگی با مقداری فوت زدن و با انگشت تمیز کردن، تخم مرغ را داخل دهانم لنباندم، تخم مرغی که سر تا پا پوشیده از شن ریزه بود و زیر زبان و دندانم صدای آن را می شنیدم، بسیار بسیار متاثر شدم و اشک چشمانم را پوشاند و در همان حال این شعر در من جوشید و گفتم:

برما گذشت نیک و بد روزگار، اما تو زندگی فکری به حال خویش کن، این روزگار نیست
تعریف می کرد در این وضع و حال گاهگاه به خانه خانمی میرفتم که خانه اش به شکل عجیبی شباهت به «خانه قمرخانم» داشت که سال ها بعد سریال آن را در تلویزیون نمایش دادند. می رفتم و بشقابی غذا و دوسه پیکی عرق می زدم و سر حال می آمدم بیرون. در یکی از روزها که فکرم سر جایش بود، دیدم خانم خانه ضمن بشقابی که جلوی من می گذارد، بشقابی هم از زیر پرده ای که اتاق را به دو قسمت تقسیم می کرد، به پشت پرده می فرستد و همین کار سبب آشنائی من با شخصی شد که پشت پرده پنهان شده و از قرار مدتها بود که در همانجا زندگی می کرد. پیش از ۲۸ مرداد بود و جسته گریخته شنیدم که این شخص از قرار به سبب مخالفت با مصدق یا شاید هم کشیدن



حسین جعفری

از هر دری...

یادی از عماد خراسانی غزل سرای معروف و سرشناس

**چون نکو می نگرم، حاصل افسانه یکبست
اینهمه قصه ز سودای گرفتار انست
ورنه از روز ازل، دام یکی، دانه یکبست
ره هر کس به فسونی زده آن شوخ ار نه
گریه نیمه شب و خنده مستانه یکبست
گر زمن پرسی از آن لطف که من می دانم
آشنا بر در این خانه و بیگانه یکبست
هیچ غم نیست که نسبت به جنونم دادند
بهر این یک دو نفس، عاقل و دیوانه یکبست
عشق آتش بود و خانه خرابی دارد
پیش آتش، دل شمع و پر پروانه یکبست
گر به سرحد جنونت ببرد عشق عماد
بی وفایی و وفاداری جانانه یکبست**
وبساری غزل های دلنشین و معروف دیگر که تنها به آوردن دو بیت از غزل دیگری اکتفا می کنم و می گذرم:
**گر چه مستیم و خرابیم چو شب های دگر
باز کن ساقی مجلس سر مینای دگر
امشب را که در آنیم غنیمت شمیریم
شاید ای جان، نرسیدیم به فردای دگر**
عماد خراسانی با وجود استعداد عجیبی که در سرودن شعر، به ویژه غزل داشت، اما در زندگی، همیشه هشت او گره نه اش بود و دنیا آن گونه که باید، برایش نمی چرخید.
تعریف می کرد که روزی رفتم خانه،

عرض می شود پیش از آن که به نوشتن این خاطره بپردازم، لازم است تاکید کنم من این خاطره را از دوست عزیز شنیده ام که او هم عین آن را از شاعر و غزل سرای ارجمند عماد خراسانی سال ها پیش، یعنی در دوران حکومت پیشین شنیده بود و من با اجازه از او، این خاطره را اینجا می نویسم.

سید عمادالدین حسنی برقی، معروف به عماد خراسانی، متولد سال ۱۳۰۰ خورشیدی است. به عبارت دیگر اگر زنده بود، اکنون ۹۸ سال داشت اما این شاعر ارجمند و سراینده اشعار دلنشین در ۲۸ بهمن ۱۳۸۲ یعنی در ۸۲ سالگی درگذشت.

او سراینده غزلیات بسیار دلنشینی است که ممکن است شما این غزلیات او را از برنامه گل ها و باصدای خوانندگان مشهوری چون گلپا شنیده باشید که از جمله آنها یکی را به عنوان نمونه ومشتی از خروار برای شما می آورم:

**پیش ما سوختگان، مسجد و میخانه یکبست
حرم و دیر یکی، سبحة و پیمانه یکی است
اینهمه جنگ و جدل حاصل کوه نظریست
گر نظر پاک کنی، کعبه و بتخانه یکبست
هر کسی قصه شوقش به زبانی گوید**

برای فروش

یک رستوران موفق ایرانی با ۱۵ سال سابقه و با درآمد مکفی در شهر سن حوزه، به علت بازنشستگی به فروش می رسد. اجاره آن حدود ۲۰۰۰ دلار در ماه و با مساحت ۸۸۰ اسکورفیت می باشد.

برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید!

۲۹۴۲-۴۲۵(۴۰۸)



امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی (خرید و فروش)

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

♦ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت ♦ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی ♦ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت ♦ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است

♦ Sales & Purchase ♦ First time Buyers ♦ Free Market Evaluation ♦ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity



2253 Cypress Springs Dr.



1210 Stephanie Ct.



731 Colleen Dr.



2881 Meridian Ave #166



7097 Santa Teresa Blvd.



2218 Channing Ct.



8741 El Toreador Way



5317 Vauxhall Cir.



6023 Buffett Pl.



24879 Skyland Rd.



860 B St.



(408) 857-2131

1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125

ARafsanjani@InteroRealEstate.com ♦ www.AminEstates.com

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

Burg & Brock. dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC
POWERFUL LAWYERS

دکتر کامران یدیدی
وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی
نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B



دم گرمم به تو افسرده درون درنگرفت

زاهد از حق مگذر سردتر از کافوری

(حزین لاهیجی)

کافور صمغ سفید خوشبویی است که از دیرباز به عنوان دستبویه و برای خوشبو کردن جامه و بستر به کار می‌رفته است. غسل میت با کافور، مالیدن کافور بر مواضع هفت گانه میت و حنوط با کافور از رسوم اسلامی است. کافور طبیعت سرد دارد و از آن برای فرونشاندن التهاب، ساختن مرهم برای زخم و کاهش قوهٔ باه در مردان استفاده می‌شود. روز و شب را به کافور سپید و مشک سیاه، روی سپید را به کافور و خط عارض را به مشک و سپید شدن موی سر را به گردیدن مشک به کافور تشبیه کرده‌اند، و موی کافورنگ را بر سر چون نشستن برف سرد پیری بر بام عمر دانسته‌اند.

کافور نام درختی است از جنس Cinnamomum و گونهٔ Camphora که در انگلیسی Camphor نامیده می‌شود. در زبان پهلوی و متون عهد باستان نیز کافور یا «کاپور» نامیده می‌شده است. امروزه برای تهیهٔ کافور بخار آب داغ از گرد چوب آن عبور می‌دهند، آن را تقطیر می‌کنند و از اسانس روغنی آن گرد خوشبوی سفید و شکرمانند کافور را جدا می‌کنند و به مصارف دارویی و غیر آن می‌رسانند. درخت کافور همیشه‌سبز، تنومند و پُرشاخه با سایه‌انداز گسترده است. در مورد قطع و استفاده از درخت کافور در گذشته گفته‌اند که آن را «...در زمستان چون برگ ندارد نمی‌توان شناخت، مگر به تابستان به گرمای گرم... و در آن بیشه ماران بسیار باشند و از شدت حرارت خود را جهت خنکی بر درخت کافور می‌پیچند تا نسایم خنکی کافور و صندل به ایشان می‌رسد. رفتن به آنجا متعذر بود. تابستان به سر کوه‌ها روند و تیر به آن درخت که شناخته باشند اندازند برای علامت و چون زمستان آید و ماران در سوراخ روند هر که تیر خود را بر درخت بازباید آن درخت از آن او باشد.» در بیت زیر اندام معشوق و زلف او به درخت کافور و مار تشبیه شده است:

آن زلف چو مار تشنه در تاب تموز / پیچیده بر آن درخت کافورش بین

خاستگاه کافور آسیای شرقی از هند تا چین و ژاپن است. کافور قیصوری، منتسب به شهر قیصور در هندوستان، معروف بوده است، با دو بیت از مجیرالدین بیلقانی و قطران تبریزی:

جهان از برف پُر کافور قیصوری ست پنداری / بیاور بادهٔ روشن که شد روی هوا تازی
کوهسار اکنون پُر از کافور قیصوری بود / شاخسار اکنون پُر از لؤلؤی عمانی بود
بیت بالا، در توصیف زمستان است. لؤلؤی عمانی = مروارید دریای عمان، (در اینجا) کنایه از شاخه‌های یخ‌زده.

به نقل از شاهنامهٔ فردوسی، کافور در زمرهٔ هدایای امپراتور چین به اسکندر و نیز توسط پادشاه هند به خسرو انوشیروان بوده است. درهرحال، کافور را بیشتر از دیار دور می‌آوردند و از این رو قیمتی بوده است، با ابیتی از وحشی بافقی:

ترازویی که باشد بهر انگشت / بود سنجیدن کافور از او زشت

انگشت = زغال.

برای نگاهداری کافور و جلوگیری از تبخیر و تجزیهٔ آن در معرض هوا، در ظرف آن جو می‌گذاشتند. عبارت عربی «الشعیر وقایه الکافور» به معنای «جو نگاهدار کافور باشد» یا «کافور در حمایت جو باشد» (لغت‌نامهٔ دهخدا) و دو بیت زیر از ظهیر فاریابی و لامعی گرگانی یا جرجانی (لغت‌نامهٔ دهخدا) در تأیید همین مطلب است:

به روزگار تو آن انتظام یافت جهان / که از حمایت جو بی‌نیاز شد کافور

تا مزاج روح مانند معتدل در عهد تو / دانهٔ جو در ضمان حفظ کافور آمده

کافور خوشبوست و بیضه یا شمامهٔ کافور را همچون بیضه یا شمامهٔ عنبر که نوعی دستبویه یا گوی خوشبو بوده در مراسم و اوقات شادمانی در دست می‌گرفتند و می‌بوییدند. کافور ریاحی از جهت مرغوبیت اشتها داشته، ولی وجه تسمیهٔ آن به تحقیق روشن نیست. آن را از دیار ریاح در هند یا منسوب به حاکمی در هند می‌دانند. در برخی اشعار، به تصور ارتباط ریاح و رایحه، آن را ریاحی ضبط کرده‌اند که نادرست است، با سه بیت از منوچهری، خواجوی کرمانی و عطار:

واندر دل آن بیضهٔ کافور ریاحی / ده نافه و ده نافگک مُشک نهان است
زهی از عنبر سارا کشیده / رقم بر گرد کافور ریاحی
زهی = آفرین. سارا = خالص. [چه خوب که بر گرد رخسار سپیدش خط مشکین عارض برآمده است.]

کافور ریاحی ار بود اصلی / کافور نه کافوری ریاحی ایم
ایم = هستیم. (غزل با ردیف ایم است.)

به علاوه، جامه و بستر را با کافور خوشبو می‌کردند، با دو بیت از فردوسی:

نشسته بر شاه، پوشیده‌روی / به تن بر یکی جامه کافوربوی

در شاهنامهٔ فردوسی، شیرین با جامهٔ کافورزده به دخمهٔ خسرو می‌رود، در کنار جسد او می‌نشیند، زهر می‌خورد و در آنجا جان می‌دهد، اما در خسرو و شیرین نظامی گنجوی شیرین در دخمهٔ خسرو خود را با خنجر می‌کشد:

بگسترد کافور بر جای خواب / همی ریخت بر چوب صندل گلاب

شمع کافوری شمعی بوده که برای خوشبویی به هنگام سوختن بدان کافور می‌آمیختند و مخصوص مجالس بزرگان بوده، با سه بیت از سعدی، کلیم کاشانی و صائب:

ابلهی کاو روز روشن شمع کافوری نهد / زود باشد کش به شب روغن نماند در چراغ
چنان عالم به بند اعتبار ظاهر افتاده / که پروانه نسوزد گر نباشد شمع کافوری
عاشقان را سردی معشوق بر دل بار نیست / شمع کافوری کند سرگرم‌تر پروانه را
و در مثل آمده که «به جای شمع کافوری چراغ نفت می‌سوزد» یعنی این جانشین مرتبت جمال و کمال اصل را ندارد و «برعکس نهنند نام زنگی کافور» مثلی دیگر است، با دو بیت از مولوی و ابوالفرج رونی:

مر اسپران را لقب کردند شاه / عکس چون کافور نام آن سیاه

بر آن کافی نباشد اعتمادی / بسی باشد سیه را نام کافور

از آداب غسل مرده در اسلام آن است که یک بار نیز مرده را با آب کافور غسل دهند و سپس با کافور حنوط کنند، یعنی بر هفت موضع سجده‌گاه مرده کافور بمالند، درحالی که به نقل مکرر از شاهنامهٔ فردوسی، کافور از عهد باستان در ایران وجود داشته و در مناسبت‌ها، به‌ویژه در کفن و دفن، بیشتر همراه با مشک و عود و عنبر و گلاب مورد استفاده قرار می‌گرفته است، با دو بیت زیر از فردوسی:

تن شاهوارش بیاراستند / گل و مشک و کافور و می خواستند

تنش زیر کافور شد ناپدید / و زان پس کسی روی دارا ندید

چهار بیت متوالی زیر از نظامی گنجوی نیز گواه دیگری از این رسم در عهد و دیار ساسانیان است. شیرین از خون گرم خسرو در بستر بیدار می‌شود، بدن بیجان او را در کنار خود می‌بیند، بر خود غلبه مییابد و بدن خسرو را با گلاب و کافور می‌شوید.

از کافور نوعی روغن به‌دست می‌آید که بوی بسیار تندی دارد و از جمله کاربردهای پزشکی آن مصرف خارجی این روغن برای تسکین خارش و دردهای ملایم است. کافور طبیعتی سرد و خشک دارد. کافور را برای پایین آوردن تب و فرونشاندن التهاب تجویز می‌کردند و برای تعدیل سردی آن، گلاب با آن می‌آمیختند، با سه بیت از حزین لاهیجی، امیرمُعزّی و خاقانی:

بر تن چه زنی گلاب و کافور / این شعله در استخوان گرفته

من دلی دارم ز عشقش گرم و پیش او شوم / تا مگر بنشانند این گرمی به کافور و گلاب
کافور به بر و روی سپید و گلاب به بوسه اشاره دارد.

زاله و صبح به‌هم یافتند کافور و گلاب / زین و آن داروی هر درد سر آمیخته‌اند

در بیت بالا، زاله یا شبنم به گلاب و سپیدهٔ صبح به کافور، با لف و نشر مشوش یا نامرتب، تشبیه شده است.

در بیت زیر از فردوسی کافور به سپیدهٔ صبح اشاره دارد:

سپیده چو برزد ز بالا درفش / چو کافور شد روی چرخ بنفش

و به سبب طبیعت سرد، از کافور مرهم می‌ساختند و بر زخم می‌نهادند تا خنکی یابد و التیام پذیرد، با بیت زیر از کلیم کاشانی و چهار بیت بعد از صائب:

بر جراحت‌های ناسور کلیم از بی‌کسی / غیر حرف سرد مردم مرهم کافور نیست

داغی که به امید نمک چشم گشوده‌ست / مپسند که از مرهم کافور شود خشک

چارهٔ من مرهم کافوری صبح است و بس / من که دارم بر جگر داغی ز هر اختر جدا
در بیت بالا، سپیدهٔ صبح به کافور تشبیه شده که فروغ اختران یا ستارگان را از بین می‌برد.

از دم سرد خزان بر گل صدر برگ نرفت / آنچه بر زخم من از مرهم کافور آمد

دل خوش‌مشربی دارم که سردی‌های دوران را / به اکسیر تحمّل مرهم کافور می‌سازد
اکسیر = جوهری فرضی که ماهیت جسم را تغییر دهد. دنباله مطلب در صفحه ۵۸

چاکراها: چاکرای دوم

بخش دوم
مریم سالاری

چاکراها مراکز انرژی در بدن هستند که انرژی حیات (prana) از طریق این مراکز وارد بدن می شود و توسط کانال های نادی در سطح بدن جریان پیدا می کند. هفت چاکرای اصلی در راستای ستون فقرات، در انتهای دنباله (چاکرای اول) تا فرق سر (چاکرای هفتم) ادامه می یابد و هر یک دارای رنگ و فرکانس منحصر به فرد می باشد. در ماه گذشته به تعریف چاکرا و بررسی چاکرای ریشه و یا چاکرای اول پرداخته شد. در این ماه به ادامه مطلب چاکراها یعنی چاکرای دوم پرداخته می شود.

چاکرای دوم (چاکرای خاجی) (sacral chakra- svadhithana)

این چاکرا، شخص احساس سر زندگی و شغف در زندگی دارد. چاکرای دوم به علت اتصال بر تخمدان ها و رحم، سیگنال قاعدگی و همچنین اتصال به ماه به عنوان چاکرای زنانه خوانده می شود. همچنان چاکرای ساکرال یا چاکرای خاجی، ارتباط مستقیم با اندام تناسلی، معده بزرگ، مهره های پائین کمری، لگن، مثانه، طحال، کبد و آپاندیس دارد و مسدود بودن و یا پیش فعال بودن این چاکرا سبب عوارض ناخوشایندی بر این اندام ها می شود.

باز بودن و متعادل بودن انرژی در چاکرای دوم
در صورت باز و بالانس بودن انرژی در این چاکرا، شخص حالت های زیر را در زندگی خود تجربه خواهد کرد:

- ♦ وجود نظم و هارمونی در زندگی و ارتباط عالی با خود، دیگران و طبیعت.
- ♦ دوست داشتن خود و هنر برقراری ارتباط با دیگران.
- ♦ داشتن رابطه ای صمیمی با خانواده، دوستان و اطرافیان با در نظر گرفتن حد و مرزهای خصوصی.
- ♦ احساس شور و شوق و خلاقیت داشتن در تمام مراحل زندگی.
- ♦ حس خوب نسبت به جنسیت خود و نداشتن شرم و گناه.
- ♦ سرکوب نکردن میل جنسی.
- ♦ احترام به یک رابطه جنسی، عاطفی با مرزهای سالم.
- ♦ حضور و ارتباط داشتن با روح و جسم خود.

مسدود بودن چاکرای دوم

- ♦ بسیاری از تجربیات در زندگی می تواند منجر به انسداد چاکرای دوم شوند.
- ♦ به عنوان مثال: شرم از بدن و جنسیت، فشارهای تربیتی خانواده، جامعه و فرهنگ، تلقین های مذهبی و سوء استفاده جنسی منجر به مسدود شدن چاکرای دوم می شود. در صورت بسته بودن چاکرای دوم و حرکت نکردن انرژی در این چاکرا شخص دچار:
- ♦ حس شرم و خجالت از وجود خود، سرزنش کردن خود و دیگران.
- ♦ حس گناه.

- ♦ سردرگمی عاطفی، بی اعتماد بودن به خود و باور نکردن عشق دیگران.
- ♦ باور داشتن به اینکه من لایق دوست داشتن نیستم.
- ♦ لذت نبردن از رابطه جنسی.
- ♦ درد کمر، درد عصب سیاتیک.
- ♦ مشکل کلیه، مشکل ادراری، کیست.
- ♦ ناباروری، ضعف جنسی.
- ♦ خستگی مداوم.

پیش فعال بودن چاکرای دوم

همان طور که مسدود بودن چاکراها باعث عوارض و علائمی در بدن شده، پیش فعال بودن چاکراها نیز باعث خارج شدن زندگی از هارمونی و اثرات منفی بر سلامت جسمی و روحی فرد می شود و شخص ممکن است حالت های زیر را در زندگی تجربه کند:

- ♦ بیش از حد طبیعی، احساساتی و حساس بودن.
- ♦ بیش از حد وابسته بودن به دیگران.
- ♦ دیگران را بر خود مقدم داشتن و عدم وجود مرزهای شخصی.
- ♦ پرخاشگر، حساس و حسود.
- ♦ دلواپس، دستکاری صحبت و اتفاقات برای بدست آوردن قدرت و کنترل دیگران و خود را بعنوان یک قربانی نشان دادن (Manipulative). دنباله مطلب در صفحه ۵۲



مریم سالاری

مربی یوگا



کلاس های رایگان یوگا برای عزیزان مبتلا به بیماری ام. اس.

با انجام یوگا شما می توانید:

Date: Every Saturday

Time: 12pm - 1:15pm

- ♦ Classes ONLY for people diagnosed with MS
- ♦ Free Parking & Elevator on site
- ♦ For questions & information please call Maryam

- ♦ قوی کردن ماهیچه ها و عضلات
- ♦ داشتن تعادل بهتر
- ♦ بالا بردن انرژی
- ♦ مبارزه با خستگی
- ♦ بالا بردن قدرت تمرکز

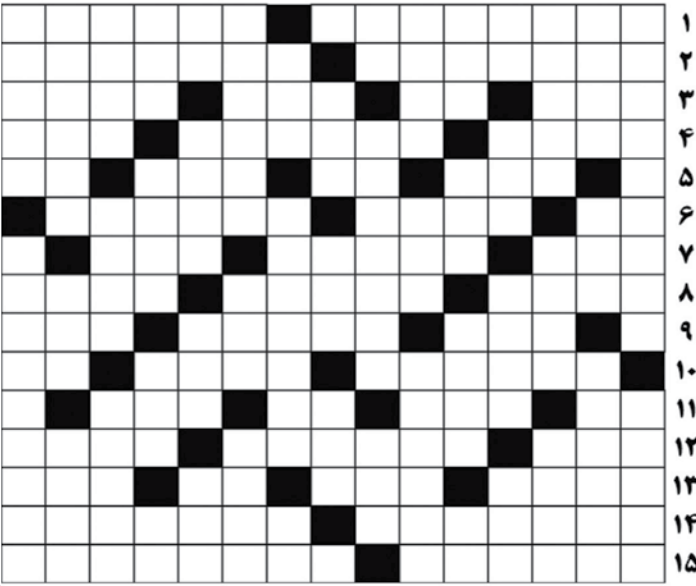
(408) 802-8882

Pars Equality Center
1635 The Alameda, San Jose, CA 95126

حل جدول در صفحه ۴۲

سرگرمی

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



عمودی

- ۱- بورس - خار سفید
- ۲- فریاد بلند - دعای زیرلب - میوه پاییزی
- ۳- پایتخت آلمان - صحرای مصر - شهر صنعتی ایران
- ۴- حرف تعجب - زمان بی پایان - از کانیها - از قلل ایران
- ۵- خوردنی بعد غذا - خرید و فروش - بانی - مروارید
- ۶- ضرر، خسارت - کتان مصری - قوی هیکل
- ۷- دوش و کتف - ادامه داشتن - زرد انگلیسی
- ۸- مدرک - برق منفی - واحد سرعت هواپیما
- ۹- یاری - از وسایل تمیز کننده - صدمه و آسیب
- ۱۰- چپه - شیرینی کرمانشاهی - قوم ترکمن
- ۱۱- میوه - موش خرما - فار - درخت انگور
- ۱۲- قلاب کمربند - ماده ها - هنر انگلیسی - زیر پا مانده
- ۱۳- اعضاء - الگو - بوزینه
- ۱۴- ناصر - آینده - اثر امیل زولا
- ۱۵- عصبی مزاج - از بیماری های ویروسی

افقی

- ۱- التیام - تارنما
- ۲- مخفف اروپا و آسیا - زحمتکشان جامعه
- ۳- سیدموی شاهنامه - علامت مفعولی - افسانه - چاقوی آشپزخانه
- ۴- نژاد ایرانیان - نمک شناس - ریشه
- ۵- کندن گور مرده - آب بند - اسم - امر گفتن
- ۶- آب آذری - ستبر - نام قدیم شهر تنکابن
- ۷- بریدن شاخه زائد - نژاد کشور ارمنستان - اثر پاتریک وایت
- ۸- سفره چرمی - خاک و غبار - چارپایان
- ۹- نصف چیزی - در دل افکندن - مسافرخانه مدرن
- ۱۰- حاصل سوختن زغال - گله کردن - یک عامیانه
- ۱۱- بدی - فرزندپسر - زینت رو - آزر
- ۱۲- اثر جین اوستین - شم - حلال رنگ
- ۱۳- آشنا به کار - پروانه هواپیما - شیره خرما - مرغابی سیاه
- ۱۴- از جزایر بزرگ جهان - اثر ایزابل آئنده
- ۱۵- قیچی پشم زنی - کنایه از غذای محقرانه

مدرسه فارسی البرز
تجربه یادگیری زبان فارسی را
برای فرزندان شما زیباتر می سازد

(408)829-8296
1954 Camden Ave. #3, San Jose

بازویم هر قدر یارا داشت یاران را گرفت

چون فشاندم آستین در دست جز مارم نبود

(معنی کرمانشاهی)

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

Pezhvak of Persia

پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان
شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک
کسب و خدمات خود را به ایرانیان
شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و
چهارمین جمعه هر ماه

www.ferdosi.org

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

ورود برای عموم آزاد است

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر
ماه میلادی در شهر فریمانت.
مکان:

Fremont, Main Library

۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰

۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰

ورود برای عموم آزاد است

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در
رستوران فیمس کباب.

تلفن اطلاعات:

۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

**1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CA**

انجمن فرهنگی آذربایجان در شمال کالیفرنیا

سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی
سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های
رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و
زبان انگلیسی.

با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت
۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲

secretary@acsnc.org
16400 Lark Ave. #260
Los Gatos CA

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب
از کانال ۱۵ سن حوزه
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

انجمن فردوسی زاد روز حکیم فردوسی را گرامی می دارد

سخنران: فریده پور عبدالله
روز شنبه ۱۸ ژانویه
۱۲۴۰-۲۹۵ (۴۰۸)

مکان: Scientology Building

**1080 Linda Vista Ave.
Mountain View, CA**

آموزش شعر و ادب با نصرت الله نوح

در کلاس تدریس حافظ و حافظ خوانی،
غزلیات حافظ از نقطه نظر اسطوره
شناسی، تاریخ، آیات و احادیث مورد
تحلیل و بررسی قرار می گیرد. این
جلسات هر هفته در روزهای سه شنبه
از ساعت ۷ تا ۹ عصر برگزار می شود.

(۶۵۰)۵۶۵-۹۶۸۵

استخدام

رستوران یاس واقع در شهر سن حوزه به تعدادی «سرور» با تجربه و با سابقه کار نیاز دارد. ۴۸۴۱-۷۱۲ (۴۰۸)

ازدواج

آقایی هجتم ۶۴ ساله، قد ۱۶۳ وزن ۶۲، مجرد، تحصیل کرده، شاغل، سلامت، مهربان و خوش برخورد، میل به شنایی و ازدواج با خانمی ایرانی.
RFP1356@gmail.com PO Box 261, Morgan Hill, CA 95038

تدریس خصوصی

شیمی و زیست شناسی توسط دانشجوی دکتری در ناحیه سانتا کلارا کانتی ۹۹۵۴-۴۱۴ (۳۰۵)

مشارکت

جهت مشارکت سهمی از زمینی به مساحت حدود ۱۰۰۰ متر مربع در شمال تهران به فروش می رسد. ۷۵۹۳-۸۸۸ (۸۳۱)

استخدام

نیازمند به یک خانم و یا آقا برای کار Marketing در بی اریا بطور تمام و یا نیمه وقت. ۸۶۲۴-۲۲۱ (۴۰۸)

استخدام

به یک خانم ایرانی، مهربان و صبور، بطور شبانه روزی، با داشتن گواهینامه مجاز در ایالت کالیفرنیا جهت نگهداری از یک زوج سالمند و بازنشسته نیاز است. ۲۳۲۶-۳۰۳ (۶۵۰)

فال ستارگان

دی	مهر	تیر	شروالدین
درست است که اتفاق تازه ای نیفتاده است، اما سعی کنید نگاهتان را به زندگی عوض کنید. این نگاه تازه شماست که به اشیاء و اشخاص معنای تازه ای می بخشد. در این صورت خوشحال و با طراوت خواهید بود. رفته رفته وضعیت مادی شما بهبود می یابد و همین مساله روحیه تان را عوض می کند.	اگر از نظر احساسی شکست خورده اید، دلیل نمی شود که این تجربه دوباره تکرار شود. باید قدر خودتان را بدانید و نگرانی و استرس را از خود دور کنید و امیدوار باشید. یک آرزوی بزرگ و از نظر خودتان دور از دسترس، محقق می شود. به یک مسافرت شیرین می روید و با آشنایی های تازه، روحیه تان عوض می شود.	از اظهار نظرهای خود هراسی نداشته باشید و آنچه را که می پندارید درست است، بی پرده با دوست نزدیکتان در میان بگذارید. اواخر ماه به یک میهمانی بزرگ دعوت خواهید شد. حساسیت بیش از حد شما، راه رسیدن به هدفهایتان را برایتان دشوار می کند. نامه مهمی دریافت می کنید.	اندیشه خود را برای خود نگه دارید، با این کار ارتباط خود را با دیگران حفظ خواهید کرد. اگر سرمایه خود را در جای امن نگهداری نکنید برای رفع مشکلات در سراسر ایالت فرار خواهد گرفت. این ماه زمان مناسبی است که مسایل اقتصادی را در نظر بگیرید و به آینده توجه کنید. اگر در این ماه طرح آینده خود را مشخص نکنید بعدا عقب خواهید ماند.
بهمن	آبان	مرداد	اردیبهشت
باید در کارها دقت را با سرعت توأم کرد تا هم سریعتر انجام شود و هم چیزی فروگذار نشود. موفقیت مهمی در انتظار شماست. نگرانی تان در مورد مسائل مالی بیهوده است. شاید در حال حاضر شرایط مناسب نباشد اما همه چیز دوباره درست می شود. در زمینه ازدواج، سعی کنید احساسات خود را بی پروا و صریح با همسر تان در میان بگذارید.	جایی برای افسوس خوردن نیست. سعی کنید از فرصت های آینده استفاده کنید تا موفق شوید. همین روزها هدیه گران قیمتی به دست تان می رسد. یکی با خبر خوش در راه است. مسائل اقتصادی تان را جدی بگیرید. نباید بر اثر سهل انگاری دوباره ضرر و زیان ببینید. منافع بلند مدت خود را در نظر داشته باشید.	سعی کنید به عقاید دیگران احترام بگذارید. هرکس حق دارد نظر خود را ابراز نماید. شما باید گذشت داشته باشید. از نظر عاطفی ماه پرشوری در پیش دارید. دوست و یا یکی از اقوام خانواده گرفتاری قانونی پیدا کرده و سعی خواهد نمود که شما را نیز آلوده سازد. پشت سر دیگران بدگویی نکنید تا دیگران نیز از شما تعریف بد نکنند.	نباید همه افکار را به گذشته ربط داد و همه دل بستگی ها و خوشی ها را در همان گذشته ثابت نگه داشت. بزودی تحولات تازه ای در زندگی تان پیش می آید. سعی کنید راز نگه دار باشید و آن را در جهت منفی و رسوایی بکار نگیرید. موقعیت های کاری خوبی سر راه تان قرار می گیرد. با صبر و حوصله تصمیم تان را بگیرید.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
مواعی به چشم می خورد که باید بسیار حوصله داشت و صبور بود تا بتوان به تدریج این موانع را برطرف کرد. یک تفریح یا سفر مناسب در پیش رو خواهد بود. این روزها اگر مراقب نباشید مشکلات اقتصادی به سراغتان می آید. نسبت به توانایی و استعدادهایتان تردید نکنید و در پذیرفتن بعضی تعهدات از خود اختیار عمل نشان بدهید.	منتظر اتفاقات زیادی هستید که ممکن است هیچ کدام از آنها رخ ندهد. بهتر است به جای این کار برای فردای خود برنامه ریزی کنید. به طور جدی فکر کنید تا تغییرات تازه ای را در محیط کاری خود به وجود بیاورید. با یک دوست قدیمی که مدتها از او بی خبر بودید، رابطه تازه ای برقرار می کنید.	هنگامی که عشق و عاشقی پیش بیاید، بهتر است در تصمیم گیری های مهم به جای قلب، عقل تان را راهنما قرار دهید. در رابطه با کار خود اگر تمرکز بیشتری بکار نبرید، نخواهید توانست تا مسئولیت تان را به پایان برسانید. اگر وقت تان را بجای فعالیت در تفریح بگذرانید، گرفتاری طویل مدتی برای خود ایجاد خواهید نمود.	دنبال این هستید تا تغییری در زندگی خود ایجاد کنید ولی بهتر است پیش از آغاز هر کاری، اطراف و جوانب آن را به دقت بررسی کنید. روزهای شادی در راه دارید. زیاد افسوس گذشته را می خورید و به همین دلیل نمی دانید به چه شکل به انجام برنامه هایتان بپردازید. خوشبین باشید و اراده خود را حفظ کنید تا موفق شوید.

نقش انتظارات در روابط زوجین

دکتر محسن محمدی نیا - مشاور خانواده - روانشناس و متخصص روابط زوجین

نامه دریافتی از یکی از دوستان:

سلام جناب آقای دکتر! من مردی هستم ۳۴ ساله و یک متخصص که از موقعیت اجتماعی خوبی در جایی که زندگی می‌کنم برخوردارم. به جهت تخصص و موقعیت اجتماعی که دارم و ویژگی‌های ظاهری ام، موقعیت‌های زیادی برای ازدواج برایم رخ داده است اما هیچ یک تاکنون به دل من نرسیده تا اینکه اکنون با دختری آشنا شده‌ام که دل مرا برده و به نظرم عاشق شده‌ام و از صمیم قلب دوست دارم با او ازدواج کنم. قبل از ایشان من با یک دختر اروپایی دوست بودم که طی یک سال زندگی مشترک کوچکترین مشکلی با هم نداشتم اما من تمایل زیادی به ازدواج با او نداشتم و به دلیل عدم جذابیت جنسی و فیزیکی او و مهاجرت ایشان به کشورشان ما از هم جدا شدیم. ولی در حال حاضر من بعد از یک خواستگاری از این دختر خانم و مشاوره ازدواج در ایران با هم نامزد کردیم. در طی شش ماهی که با هم زندگی مشترک را شروع کرده‌ایم دچار شک و تردید شده‌ام و می‌خواهم بدانم آیا این ازدواج سرانجام خوبی خواهد داشت یا نه؟ راستش کمی ترسیده‌ام. در حالیکه ما در ایران به یک مشاوره ازدواج رفتیم و روانشناس و ما دو نفر را جفت‌های موفقی برآورد کردند که با هم تناسب زیادی داریم. تا ماه اول هم، همه چیز خوب بود اما از ماه دوم به بعد روز به روز اختلافات ما بیشتر شد، بطوریکه دو هفته قبل چنان دعوایی با هم داشتم که تمام همسایه‌ها پشت درب منزلمان جمع شدند و یک جورایی آبروبریزی شد. نامزد من که یک خانم بیست و شش ساله است می‌گوید: «انتظارات تو از من زیاد است و من نمی‌توانم انتظارات و خواسته‌های تو را برآورده کنم.» بعنوان مثال او دوست دارد هفته‌ای دو بار با دوستان مجرد خودش بیرون برود و من سخت مخالفم. وقتی او آرایش کرده بود و لباس نه چندان جالبی پوشیده بود و می‌خواست با دوستانش بیرون برود من به او اعتراض کردم و گفتم: «من برنامه ریزی کرده بودم که امشب با هم بیرون برویم. تمام دوستان تو هم که مجرد هستند اما تو متاهلی. چرا باید اینهمه با آنها بیرون بروی؟ وقتی تو با آنها بیرون می‌روی، مردها به تو ممکن است نظر داشته باشند.» ایشان این اعتراض مرا حمل بر بی‌اعتمادی من نسبت به خودش دانست و گفت: «تو به صداقت و تعهد من شک داری.» بر سر این موضوع چنان درگیری و بحثی بین ما در گرفت که او فریادهای بدی می‌کشید. تمام وسایل شخصی مرا شکست و من از آن روز به بعد به شدت نسبت به او سرد شده‌ام. آیا انتظارات من از او بالاست؟ آیا این ازدواج منجر به طلاق خواهد شد؟ من خیلی نگرانم و پشیمان شده‌ام. شاید من دارم اشتباه می‌کنم. نمیدانم. لطفاً ما را راهنمایی کنید؟

سلام دوست عزیز، خوشبخت‌ترین زوجین دنیا هم با هم دچار مشکلات جدی می‌شوند. شما با هر کسی در این دنیا ازدواج کنید به زودی تضادها و اختلافات خودش را نشان خواهد داد. البته خیلی خوب است که نسبت به ازدواجتان حساس شده‌اید تا ازدواج محکم‌تری را پایه‌گذاری کنید.

نقش انتظارات در ازدواج: انتظارات نقش اساسی در رضایت یا ناراضی شما از ازدواج تان دارد. هر چقدر این

انتظارات سخت‌تر، سنگین‌تر، بالاتر و انعطاف‌ناپذیرتر باشند زندگی با شما سخت‌تر و مشکل‌تر خواهد بود و هر چقدر میزان انتظارات شما پایین‌تر، نرم‌تر و قابل انعطاف‌تر باشند زندگی با شما راحت‌تر و گوارتر خواهد بود.

بعنوان مثال میله‌ای را تصور کنید که دونه‌ای می‌خواهد از روی این میله



زندگی همسر قرار دارم. خانمی هم می‌گفت همسر تمام زندگیش لب تاب و همکلاسی‌ها و موبایل و تبلت است. دلم می‌خواهد کتاب‌هایش را آتش بزنم و آن لب تاب و موبایل و تبلت را روی سرش خرد کنم چون انگار ما اصلاً در زندگی او وجود نداریم.

البته گاهی اوقات هم همسر شما وقت و انرژی زیادی در رابطه‌اش با شما می‌گذارد اما شما توجهی نمی‌کنید چون از نظر شما این کارها هیچکدام ارزش بالایی ندارند و شما کارهای دیگری را سرمایه‌گذاری در رابطه می‌دانید. مثلاً آقای که خانواده‌اش را به یک هتل یا مسافرت خوب می‌برد اما همسرش معتقد است که اینها ولخرجی است و یا خانمی زمان زیادی را برای آرایش و زیبایی‌اش فقط بخاطر همسرش هزینه می‌کند اما مرد اینها را نمی‌بیند یا حتی هزینه‌های اضافی می‌داند. آنچه مهم است در تمام این موارد این است که هیچکدام از این رفتارها برای طرفین روشن و شفاف نشده است که جلوتر در باره آن بحث می‌کنیم.

قدرت و کنترل: چه کسی در زندگی تصمیم می‌گیرد؟ تصمیمات اساسی با کیست؟ آیا قدرت تصمیم‌گیری بین زوجین تقسیم شده است یا یک نفر مانند زندگی پدرسالار و مادر سالار، حرف اول را می‌زند و دیگری نباید مخالفت کند؟

معمولاً قدرت در دست کسی است که مخالفت می‌کند و هیچ اهمیتی به دیگری نمی‌دهد. به این حالت در روانشناسی می‌گویند: اصل حداقل تمایل (Principle of Least Interesting)، چه کسی سفر را کنسل می‌کند؟ چه کسی می‌گوید: نه به روابط جنسی، نه به هزینه کردن و خرید کردن، نه به رفت و آمدن داشتن با دوستان یا خانواده، نه به تفریح و....

روانشناسان متوجه شدند که دو نفر می‌توانند استانداردها و انتظارات کاملاً متفاوتی داشته باشند اما همچنان بتوانند به انتظارات هم پاسخ دهند و نیازها و انتظارات یکدیگر را برآورده کنند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

تحمل کنید و تا کجا دیگر نمی‌توانید تحمل کنید و صدایتان در می‌آید؟ چه کسانی این طرف خط قرمز شما هستند و چه کسانی آن سوی خط قرمز شما قرار دارند؟ همسر شما تا چه حد و تا کجا استقلال دارد و می‌تواند رفتارهای مورد علاقه‌اش را انجام دهد؟ رفتارهای او را در ذهن خود به دو دسته تقسیم کنید:

الف: رفتارهای شخصی

ب: رفتارهای غیر شخصی

رفتارهای شخصی رفتارهایی هستند که به دیگران آسیبی نمی‌زنند. مثلاً اینکه همسر شما دوست دارد فیلم به زبان انگلیسی یا فارسی ببیند و شما دوست دارید با موبایل خود موسیقی گوش کنید یا کتاب بخوانید. تا زمانی که این رفتارها هیچ آسیبی به دیگران نمی‌زند هیچکس حق ندارد برای شما مزاحمتی ایجاد کند. او از سیگار و قلیان خوشش نمی‌آید و شما دوست دارید. او از فلان غذا خوشش نمی‌آید شما دوست دارید مسافرت و کنار دریا و قایق سواری کنید اما او دوست دارد بنشینند منزل و فیلم تماشا کنند.

لیستی را تهیه کنید که امور همسران را به دو دسته تقسیم کند:

الف: امور شخصی

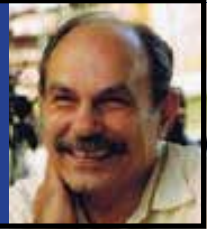
ب: امور غیر شخصی

و تا آنجا که می‌توانید حد و مرزهای یکدیگر را حفظ کنید و به خودتان اجازه ندهید که در امور شخصی او مداخله و او را مجبور کنید که کاری را که شما دوست دارید او هم انجام دهد.

سرمایه‌گذاری در روابط: انتظار دارید که همسران چه میزان وقت و انرژی و زحمات و تلاش را در رابطه‌اش با شما سرمایه‌گذاری کند؟

آقای شکایت می‌کند که همسر من دائماً با تلفن و اس‌کایپ در حال مکالمه با خواهران و برادران و والدین خودش است و من در درجه دوم اولویت در

عشق، هوس، نفرت

بخش سی و دو
عباس پناهی

«اگر ما تقاضای طلاق کنیم و او موافقت نکند چی؟» وکیل گفت: «تقاضای طلاق غیابی کنید و من هم علت تقاضای طلاق را ترس از فریدون عنوان می کنم که چون قبلا هم اقدام به قتل پریش کرده و در نتیجه بچه سقط شده و اکنون هم تهدید به قتل هردو شما کرده، می شود یک حکم طلاق غیابی از دادگاه گرفت و آنگاه شما به سرعت می توانید گذرنامه گرفته، پولهای تان را نقد کرده و در کشوری دیگر اقامت کنید و نشانی خود را هم به هیچکس ندهید.

زری از این فکر خوشحال شد و گفت: «پس همین الان اقدام کنید.» وکیل بلافاصله گفت: «میدانید که مخارج زیادی دارد. آیا تقبل می کنید؟» زری گفت: «بله نگران پولش نباشید.» وکیل گفت: «پس لطفا همین الان یک چک پنج میلیون تومانی برایم صادر کنید و تا من در دفترم هستم، بدستم برسانید که در اسرع وقت اقدامات را شروع نمایم.» زری معطل نکرد و سریع چک را نوشت و به دفتر وکیل رفت و از او خواهش کرد هر کاری که در دست دارد زمین بگذارد و اولین کارش دنبال کردن پرونده طلاق باشد و خود شروع به نقد کردن همه دارایی هایش کرد.

وکیل پریش وکیل زبردست بود و می توانست روز را شب و شب را روز به اثبات برساند. از همه شاهدان آن روز که همه خواهران و برادر و پدر و مادر فریدون بودند و قاعدتا می بایستی شهادت ها به نفع فریدون تمام شود، پرسش ها را طوری مطرح کرد که از پاسخ آنها نتیجه ای را که می خواست بدست آورد. پدر فریدون هم وکیل گرفته بود تا از فریدون دفاع کند اما با تمام تلاشی که کرد نتوانست بیگناهی فریدون را ثابت کند و نهایتا فریدون محکوم به قتل غیر عمد شد و مجازاتش شش ماه غیر قابل خرید و غیر قابل فرجام معین گردید و روانه زندان شد.

پیش از آغاز محاکمه یکی از دوستان فریدون با او تماس گرفت و از توانایی های وکیل زری خانم برایش گفت و تذکر داد که بختی برای تبرئه ندارد ولی برای رهایی از چنگ این مادر و دختر، باید بطوری که کسی نشنود، در گوشی پریش را تهدید کند که پس از اتمام دوره زندانی، با اسلحه ای که با خود آورده، اول مادرش را جلوی چشمش خواهد کشت و سپس او را و برای آنکه دوباره گرفتار زندان نشود، خودش را هم خواهد کشت. فریدون پرسید: «این تهدید به چه دردی می خورد؟» دوستش گفت: «احتمالا پریش و عمه ات خواهند ترسید و رضایت خواهند داد و اگر رضایت ندادند، و دادستان هم حکم جرم عمومی برایت صادر کرده باشد، لا اقل در مدتی که تو در زندان هستی، غیابا طلاقش را خواهد گرفت و به احتمال زیاد از این شهر و یا از کشور خارج خواهند شد.» وقتی حکم زندان شش ماهه صادر شد، فریدون از قاضی درخواست کرد که یک دقیقه با همسرش تنها صحبت کند. قاضی اجازه داد و فریدون هم بلافاصله توصیه دوستش را اجرا کرد و رنگ از روی پریش پرید و لکنت زبان گرفت و نتوانست آنچه که فریدون گفته بود را به کسی بگوید. اما به خانه که رسیدند

زبان ما هویت ماست
مدرسه فارسی البرز
مدرسه فارسی البرز

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ♦ کلاس های پیش دبستان (برای نوآموزان ۴ ساله)
- ♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ♦ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296
1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624



با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

نام تان شد مسخره، اسلام تان شد مسخره / دین تان، آئین تان، احکام تان شد مسخره
مسلمین واقعی در حیرت و غم روز و شب / اینچنین که کار صبح و شام تان شد مسخره

حجت الاسلام و شیخ و حضرت و آل و امام
آیت الله مطنطن نام تان شد مسخره
سالگرد انقلاب و سالروز ارتحال!
سال تان شد مسخره، ایام تان شد مسخره
چند تکه در کفن کرباس باید دوختن؟
امتحان کار و استخدام تان شد مسخره
از نوک عمامه تا نعلین، از سر تا به پا
شکل تان، تصویرتان، اندام تان شد مسخره
بس که با همحوزه های خویش وصلت کرده اید
نسل تان، فامیل تان، اقوام تان شد مسخره
چون همه رفتید سوی کامپیوتر، بی وضو!
فیسبوک و دات نت و دات کام تان شد مسخره
دین و ایمان خلاق لطمه خورده، تا شما
حرف تان، تصمیم تان، اقدام تان شد مسخره
پس همانطوری که در مصراع اول گفته ام
نام تان شد مسخره، اسلام تان شد مسخره

آه از نهادشان بهوا رفت زان نگاه
در چشمشان فضا و مکان جمله شد سیاه
کان جسد خفته و خموش
یک دست و پا نداشت
مهدی زینت بخش
ای بس دریغ و درد



تا نظر شما چه باشد؟

نامه ها و شعرهای رسیده به دفتر نشریه «پژواک»

سرباز فداکار

پایان جنگ
زنده و دلشاد و پر غرور سرباز قهرمان
پیروز و بیقرار
جانب منزل سپرد راه
با کوله بار حسرت دیدار و شوق وصل
اندیشه های درهم و ناقص بذهن داشت
فکرش رسید تا که خبر بر پدر دهد
آن مادر فلک زده زار و خسته را
از راه دور مژده وصل پسر دهد
الو، بابا منم، پسر جنگجوی تو
از جبهه آمدم
تا در کنار مادر و تو بعد سالها
جنگ و گریز، خستگی از تن بدر برم
در سایه پدر مهربان خویش
ایام زندگانی خود را بسر برم
اما در این سفر
یاری جدید و ناز، همراه با من است
همواره با من است
گفتا پدر که مقدمتان بس گرمی است
بر دیده می نهیم
مشتاق دیدن تو و همرمز جبه هات.
اما پدر بدان که همین یار نازنین
در چند ماه پیش

یک دست و پای خویش
از دست داده است با انفجار مین
تنها و بیخس است، بی جا و بی مکان
خواهم که بعد از این با ما بسر برد
تحت نظارت من و ما زندگی کند
گفتا پدر که چه افسوس می خورم
بر نوجوانی و بر زندگانش
اما پسر چنین صنم بیقواره را
در این خانه راه نیست
این پیکر شکسته بیدست و پای را
اینجا پناه نیست
بهتر که او بخانه معلولیان رود
تا رامش و نشاط خانواده ما از میان رود
با لرزش صدای پسر جمله قطع شد
الو، الو، ... الو
بانگی دگر ز گوشی در دست برنخاست
چند روز بعد بر پدر بینوای او
از سوی سازمان نگهداری پلیس
این خبر رسید
فرزندتان،
فرزند قهرمان وطن خودکشی نمود
رفتند مادر و پدرش با فغان و درد
بر سر زنان به محضر پزشک قانونی
تا بنگرند لاشه فرزند خویش را



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ♦ دریافت گرین کارت و تمدید گرین کارت
- ♦ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ♦ گرفتن Employer Identification Number
- ♦ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ♦ ثبت Fictitious Business Name
- ♦ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ♦ تشکیل شرکت ها (Incorporation, LLC, DBA)
- ♦ سوشیال سکيوریتی
- ♦ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ♦ مدیکر و مدیکال
- ♦ طلاق در آمریکا
- ♦ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی
- ♦ تعویض نام

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ♦ Toll Free: (888) 350-9060 ♦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

آموزشی در ایران هستند چون بین دو سنگ وزارتخانه ایی که حداقلهای مدرسه را تامین نمی کند و خانواده شاگردان درمانده اند.

«متاسفانه وزارت آموزش و پرورش از خودش سلب مسئولیت می کند و مدام تاکید می کند که گرفتن شهریه اجباری نیست تا توپ فشار را بیندازد داخل زمین مدیر. مدیر هم نمی تواند روشنگری کند چون شغلش به مخاطره می افتد. در دوره مدیریتم در مدرسه دولتی ماهانه بین یک میلیون تا یک میلیون هشتصد پول آب و برق برایمان می آمد و این در حالی بود که اداره آموزش و پرورش ۲۸۰ هزار تومان کمک هزینه پرداخت قبض می داد هم برای برق هم برای آب و هم سایر قبضهای مرتبط با انرژی. با این اوضاع به نظران چاره ای به جز مشارکت والدین وجود دارد؟

او ادامه می دهد: «همان روزها به ما بخشنامه می دادند که اجباری برای پرداخت پول از سوی والدین وجود ندارد و ما حق نداریم آنها را تحت فشار بگذاریم اما از آن طرف می گفتند خودتان از طریق مشارکت مردمی درآمدزایی کنید چون ما در بحث مخارج مدرسه مداخله و کمکی نمی توانیم بکنیم.»

است. اول پرسیدند چقدر می توانی به بودجه مدرسه کمک کنی و وقتی گفتم من آه در بساط ندارم گفتند اشتباه کردیم و اصلا بحث پول نیست فقط ما جای خالی نداریم و ظرفیت تکمیل شده.»

یک کاربر فضای توئیتر به نام فرج قادری در صفحه توئیترش نوشته برای ثبت نام دخترش در دبیرستان شهدای اقتدار ناچار شده ۹۶۰ هزار تومان شهریه واریز کند. اما روزهای سخت دیگری هم هست. روزهای توزیع کارنامه ها در انتهای هر ترم. آنجا که کارت خوان می گذارند جلوی والدین و اگر وجه مورد نظرشان را پرداخت نکنی از کارنامه خبری نیست. خانم پریا سال گذشته زمان دریافت کارنامه دخترش مجبور شده شناسنامه او را نزد مسئولان مدرسه گرو بگذارد.

یک بام و دو هوای وزارت آموزش و پرورش و مدیران مدارس دولتی که بی تقصیرند

این را مدیر سابق چندین و چند مدرسه دولتی می گوید. او الان مدیر یک دبیرستان غیر انتفاعی دخترانه در عظیمیه کرج است اما سی سال سابقه مدیریت مدارس دولتی دارد. او از اجبارهای پیش روی مدیران مدارس دولتی می گوید.

به گفته خانم «مریم. ن» مدیران این مدارس بیچاره ترین عناصر سیستم

دم خروس آموزش و پرورش پول می گیرد و تکذیب می کند

ماهرخ غلامحسین پور



است و مسئولیت قانونی دارد. با این همه عملاً از اصل سی ام قانون اساسی با این محتوا که دولت، متولی اصلی آموزش و پرورش رایگان برای همه آحاد ملت است چیز زیادی نمانده.»

او می گوید در جریان پرونده یک مدرسه دولتی در غرب تهران است که بیش از چهارصد خانواده به آموزش و پرورش اطلاع دادند این مدرسه آنها را تحت فشار گذاشته، اما علیرغم اعتراض گسترده، مدرسه بازخواست نشده. می شود فهمید که این دریافتها نمی تواند بی اذن و چراغ سبز آموزش و پرورش انجام شده باشد حتی اگر به اسم مشارکت های مردمی ربطش بدهند. «زری» سال گذشته شرایط درآمد شوهرش بهتر از امروز بود. او برای ثبت نام دخترش به مدرسه دخترانه «سپاه اسلام» در محله نازی آباد ۵۰۰ هزار تومان کمک کرد. امسال با تغییر محل زندگی به مدرسه دیگری مراجعه کرده و مدیر مدرسه برای ثبت نام دخترش از او دو برابر این مبلغ تحت عنوان مشارکت داوطلبانه و کمک به مدرسه درخواست کرده.

«به مدیر مدرسه گفتم وسع نمی رسد گفت جا نداریم بچه را بردار و ببر. به آموزش و پرورش منطقه رفتم. فکر کردم حالا اسم مدرسه را می پرسند و تلفن می زنند و پیگیری می کنند اما همان جا آقای کارمندی داشت با تلفن حرف می زد و به کسی آن طرف خط تلفن گفت این مدرسه امروز چندین مورد شکایت داشته و کاری هم از دست ما بر نمی آید. مدرسه مجبور است مخارجش را در بیاورد. دیگر نایستادم نوبتم بشود و از اداره آموزش و پرورش آمدم بیرون. رفتم به مدرسه دیگری که چند کیلومتر از خانه ام دور است. آنجا هم گفتند اول برو واریز کن. گفتم من نمی توانم و اگر اسم دخترم را ننویسد مجبورم او را توی خانه نگه دارم. خانم دلش سوخت. گفت لاقلاً دوستان هزار تومان واریز کن که خرج آب و برق بچها توی کلاس در بیاید. حالا دخترم باید چند کیلومتر آن روتر از خانه با اتوبوس برود و بیاید. هزار خطر توی این مسیر طولانی وجود دارد اما چاره نیست.» آنها مستقیم به زری نگفتند چون پول نداری ثبت نام نمی کنیم: «یک جور عجیبی بود در مورد چیزی حرف می زدیم ولی وانمود می کردیم موضوع چیز دیگری

مسئول ثبت نام یکی از مدارس دولتی منطقه بیست تهران پوشه زرد رنگ محتوای مدارک را می گیرد و روی یک تکه کاغذ کوچک می نویسد ۹۸۰ هزار تومان.

مرد که در حاشیه بازار چینی فروشان صالح آباد بساط دستفروشی دارد سعی می کند زن پشت میز را قانع کند، برای همین هم اصرار می کند: «به جده سادات ندارم. این نصف حقوق یک ماه من و شش سر عائله است.»

معاون مدرسه که دلش با دیدن اشک های مرد سوخته، به در نیمه باز اتاق مدیر اشاره می کند. مدیر مدرسه کل مشاجره را شنیده و قبل از ورود مرد در آستانه در اتاقش ظاهر شده. پرونده زرد مدارک را می گیرد طرف مرد و می گوید: «متاسفانه ظرفیت مدرسه پر شده. همکارم نمی دانست. الان متوجه شدم دیگر جا نداریم.» مرد می گوید: «یعنی دخترم را خانه نشین کن!» مدیر جواب می دهد: «به مدارس دیگر سر بزنید. شاید جا داشته باشند.»

آموزش و پرورش کماکان گرفتن شهریه از سوی مدارس دولتی را تکذیب می کند. پدر و مادرها اما حرف دیگری می زنند. آنها می گویند اگر پول خواسته شده را نپردازند از ثبت نام دانش آموز به بهانه تکمیل ظرفیت امتناع می کنند.

سال گذشته موضوع دریافت شهریه های اجباری از سوی مدارس دولتی به حدی گسترده شد که دامنه آن تا احتمال استیضاح وزیر آموزش و پرورش هم پیش رفت و نماینده مردم شاهین شهر اصفهان تهدید کرد که اگر وزیر آموزش و پرورش به بحث دریافت شهریه های اجباری رسیدگی نکند موضوع استیضاح را مطرح خواهند کرد.

اما علیرغم دم خروسی که از قبای مدارس دولتی بیرون زده، باز هم آموزش و پرورش حاضر به پذیرش این حقیقت نیست.

«فرید مرزبان» وکیل دادگستری و مشاور حقوقی یک سامانه خدمات مشاوره تلفنی رایگان به مردم است. او می گوید این روزها عمده سئوالاتی که مطرح می شود در مورد موضوع شهریه مدارس است.

«آموزش و پرورش به صراحت و بی پرده پوشی از والدین درخواست پول می کند اما هرگز رسماً مسئولیت این درخواستها را نمی پذیرد برای اینکه این کار خلاف قانون

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)



Immigration
&
Citizenship Services

تلفن برای تعیین وقت در شمال و جنوب کالیفرنیا یا تلفن برای تعیین وقت در سایر مناطق

408-261-6405

818-616-3091

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4954 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

511 (c)(3) Nonprofit Organization

کسب تابعیت (سببی زن شیب)

کارت اقامت دائم (کارت سبز)

درخواست مهاجرت خانوادگی

نماید کارت سبز

مجوز اشتغال

معافیت از پرداخت هزینه

در پهنای کاینات

آسمان دور است و بلند
بتکرار به آسمان نگاه میکنم
به آفتابش
و در شب به ستارگان، به ماهتابش
ستاره ها و سیاره ها و ماهتاب های بیشمار
که دست بدست هم کهکشان ها را ساخته اند
و وسعت کاینات را
بی انتها کرده اند

و بر میگردد به خودم، به انسان
به کمبود های ادراک بشری
به ناچیزی فهم انسانی، به عقل ناقص
و درین میان عقل کامل را میجویم
و فهمی را که کمبودی ای ندارد
که آغاز و انجام هر دو را میداند
میبیند

و بر وسعت مسلط است

که عشق را زاده است

که جاذبه را

که به جماد جاذبه آموخته

که به حیات احساس بخشیده

و آنگاه عشق را عاشق میشوم

و جاذبه را

و چشمان ترا در آسمان ادراک خویش

که ستاره میشوند و آسمان

و کایناتی پر از جاذبه

و من باز و باز عاشق میشوم

به وسعت کهکشان ها

رووف روشان

سوداگر خام

شور و سرکش و ناساز
در گذار شب‌اروزان روزمره‌گی
و آتشباران آغوشی از هوس
در خنکساران بستر خواهش.

تاول آجین جانم
خون بهای شبانه‌های هم آغوشی تو بود مگر.

اکنون اما،

که نوشداروی لذت نیز

مرهم گذار سوز تازیانه‌های تو نیست،

سودای هستی سوخته را به تامل می‌آیم

و غم می‌خورم به ندامت-

که زیان گران را

امکان عرامت بنمانده‌ست.

چه پر مایه بهائی به خاکستر نشست،

وقتی که در تغافل بی قدری در عنفوان جوانی

چون این نابخردانه

معامله افتاد!

جهانگیر صداقت فر

چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ

پیمانچه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ

می‌نوش که بعد از من و تو ماه بسی

از سلخ به غره آید از غره به سلخ

خیام

(با بوزش، در شماره قبل حافظ چاپ شده بود.)

اهرم ننگت باد

باز ملای پلید و شیناد
مظهر ریب و ریا و بیداد
آیت ظلم و تباهی و فساد
پای در کوچه کشتار نهاد

اهرم ننگت باد!

شیخ بیچاره چه بی تدبیری
جان شیرین جوان می‌گیری
باهمه خلق جهان درگیری
می‌زنی تیشه به فرق فرهاد

اهرم ننگت باد!

باغ در دست تو ناپاک افتاد
سرو پای خس و خاشاک افتاد
غنچه پرپر شد و بر خاک افتاد
می‌چکد خون ز گلوی فریاد

اهرم ننگت باد!

ای که در کار ولایت لنگی
با خداوند خرد می‌جنگی
سربه‌سر نام نداری ننگی
بشکنند این کمر استبداد

اهرم ننگت باد!

اهرم سرو روان را کشتی
شور سهراب جوان را کشتی
خیزش تیزیلان را کشتی
مادرش از ته دل می‌زد داد

اهرم ننگت باد!

اهرم این هیجان می‌بینی
نعره شیرزنان می‌بینی
خیزش نسل جوان می‌بینی
این ندا بود که آوا سر داد

اهرم ننگت باد!

گوش کن گوش صدا می‌پیچد این صدا در همه جا می‌پیچد
می‌رود پای خدا می‌پیچد دختر ملت ایران جان داد

اهرم ننگت باد!

اهرم قلب سیاهی داری
آدمی خوار سپاهی داری
نفرت‌انگیز نگاهی داری
دیر یا زود دهنده‌ت بر باد

اهرم ننگت باد!

م. سپند

پیمان عشق

پست و بالا دارد این وادی بس پیچان عشق
ای قدم بگذاشته در راه بی پایان عشق
سبزه کاری های امروزت مگر روزی رسد
تا بیارد ابر امید پر از باران عشق
دیر گاهی شد دغلبازان و شیادان بزور
توسن قدرت همی رانند در میدان عشق
ای خدا آخر چه صبری در تو باشد چونکه خود
این همه تیر ستم بینی خلد بر جان عشق
باره کاخ تجاوز بر غرور مردمان
کی روا داری فرو باشد به نخلستان عشق
تا به کی مظلوم در بند شقاوت جان دهد
تا به کی سرها رود بر دار منصوران عشق
آفرین بادا به جان هایی که با روشن دلی
سر نتابیدند از هر عهد و هر پیمان عشق
عزت‌شان اینقدر کز خون گرم این یلان
نار کاخ افکن رسد روزی ز داغستان عشق

ابوالقاسم غضنفر

تریاک

دیدار تو تریاک و تسکین روانم
با آنکه تلخی میزنی هر دم بجانم
من تشنه لبخند زیبای تو هستم
لب تر کنی جان پیش پایت می‌فشانم
تو شهره ای در بین مهرویان عالم
من سرشناسی بین خیل عاشقانم
ای غره از زیبایی و در دلربایی
با من جفا کمتر بکن، نامهریانم
کن امتحانم یک اشاره یک نظر کن
من زهره را بر دامن تو می‌کشانم
من سایل درگاه چشمان تو هستم
با عشق تو من مالک این کهکشانم
باد صبا داند که امشب در کجایی
هر جا که هستی شمع جان را می‌نشانم
من راه را گم کرده ام، گم گشته جان
با عطر دامانت بده ره را نشانم

محمد رضا پاک نژاد

م. رود

بودن آزمایش باید راهی کشتارگاه شود. به کمک پسر جوان وسایل را جمع کردیم. از منزل مشقاسم خارج می‌شدیم که بز زودتر از ما خانه را ترک کرد. به منزل بعدی که رسیدیم بز سیاه جلوتر از ما وارد حیاط شد و بسیار آرام در گوشه‌ای ایستاد. کم کم کنجکاو شده بودم که چرا این حیوان دنبال ما خانه به خانه می‌آید و کار ما را تماشا می‌کند! در آن روز تقریباً تمام گاوهای شیری روستای شول را خون‌گیری و آزمایش سل کردیم. در همه خانه‌ها این بز بازیگوش ما را همراهی کرد.

کار در روستای شول دو ساعتی طول کشید. باید زودتر به اداره برمی‌گشتیم و قبل از پایان وقت اداری خون‌های گرفته شده را به آزمایشگاه در شیراز می‌رساندیم. از اهالی روستا که اطرافمان جمع شده بودند، خداحافظی کردیم. در میان مردها، بچه‌ها و زن‌ها متوجه همان بز سیاه شدم که روی یک تل‌خاکی نزدیک به ماشین ایستاده بود. در لندرور را باز کردم تا سوار شوم. ناگهان بز سیاه با یک پرش سریع در قسمت عقب ماشین قرار گرفت. خیلی تعجب کردم. دلم می‌خواست زبان همدیگر را می‌فهمیدیم و از او سؤال می‌کردم. «بز سیاه چرا دوست داری با ما بیایی؟» از کسانی که در کنار ما ایستاده بودند با صدای بلند پرسیدم: «این بز مال چه کسی است؟» مرد میان سالی که آفتاب کمی چهره‌اش را سوزانده بود با حالتی صادقانه گفت: «خانم دکتر مال من است، اشکالی ندارد، آن را ببرید.» با لبخندی گفتم: «ممنون، من نمی‌توانم او را به شهر ببرم، لطفاً بز را از ماشین پیاده کنید.» پسر جوان با یک جست به پشت لندرور پرید تا بز را پیاده کند ولی حیوان مقاومت می‌کرد و پیاده نمی‌شد. بالاخره پسر به کمک صاحب بز او را از ماشین پیاده کردند.

زن مشقاسم پرسیدم: «همه این بچه‌ها مال خودت است؟» زن لبخندی از سر غرور زد و با سر علامت داد: «بله.» روی پاشنه برگشتم تا به همکارم بگویم کار را شروع کنیم که ناگهان با بز سیاه رنگی در پشت سرم بر خورد کردم. او با چشمان میخی رنگش نگاهم می‌کرد. به زن مشقاسم گفتم: «لطفاً بزتان را به داخل آغل ببرید.» زن با تعجب گفت: «ولی این بز مال من نیست.» از پسر راهنمایان خواستم بز را بیرون ببرد و یکی دو نفر را برای کمک با خودش بیاورد. بعد از چند دقیقه‌ای پسر با یک مرد قوی هیکل که ظاهراً برادر صاحب‌خانه بود برگشت.

وسایل را از کیف بیرون آوردیم و مشغول کار شدیم. دوباره سر و کله بز پیدا شد. این دفعه، همان جا کنار در ایستاد. پسر دوید تا او را از منزل خارج کند ولی بز شیطان مقاومت می‌کرد. همان طور که دفترچه یادداشت را بیرون می‌آوردم تا مشخصات صاحب گاوها را بنویسم به پسر جوان گفتم: «ولش کن، کاریش نداشته باش.» گاوهای مشقاسم را مرد و پسر جوان مهار کردند. از رگ گردن آنها خون‌گیری کردیم و خون آنها را درون لوله‌های مخصوص ریختیم و روی آن شماره گوش گاوها را نوشتیم. گاوها سعی می‌کردند خود را خلاص کنند ولی هنوز کار ما تمام نشده بود. آزمایش سل را هم انجام دادیم. در تمام مدتی که مشغول کار بودیم، بز ایستاده بود و با حوصله به ما نگاه می‌کرد. مشقاسم دو گاو و یک گوساله داشت. واکنش تب‌مالت را هم برای گوساله تزریق کردیم. قبل از خداحافظی به زن گفتم که سه روز دیگر برای نتیجه آزمایش سل برمی‌گردیم و یادآور شدیم که اگر گردن گاو پس از تزریق توبرکولین (Tuberculin) متورم گردد، این گاو مشکوک به سل است و در صورت مثبت



از خاطرات یک دامپزشک

دکتر فریبا مکارمی

بز سیاه

می‌کرد، گفت: «چه کسی دوست دارد راهنمای ما بشود؟» پسر بچه‌ای با نگاهی بسیار کنجکاو با صدای بلند فریاد زد: «آقا مرا قبول دارید؟» خندیدم و گفتم: «چرا که نه.» با خوشحالی کیف وسایل را برداشت و به راه افتاد.

چند قدمی که رفتیم جلوی در منزل ایستاد و گفت: «این جا منزل مشقاسم است، می‌دانم که گاوشیری دارد.» یاالله گفتم و وارد شدیم. پسر با صدای بلندی فریاد زد: «مشقاسم،» خانمی از درون منزل جواب داد: «مشقاسم نیست.» پسر گفت: «عیبی ندارد از طرف اداره دامپزشکی آمده‌اند گاوها را معاینه کنند.» زنی حامله که طفل تقریباً یک ساله‌ای در بغل داشت با سرعت از داخل منزل بیرون آمد و گفت: «مشقاسم سر زمین است، من می‌توانم کمک کنم؟» نگاهی به شکم او انداختم و بعد نیم‌نگاهی هم به بچه‌ای که در بغل داشت. گفتم: «نه، ما مزاحم شما نمی‌شویم، فقط یکی دو تا مرد لازم داریم تا گاوها را برایمان نگه دارند.»

در وسط حیاط منزل مشقاسم ایستاده بودم که احساس کردم نگاه‌هایی روی صورتم سنگینی می‌کنند. سرم را که بلند کردم در ایوان طبقه بالا هفت کودک را دیدم که با تفاوت سنی یک الی دو سال پهلوی هم ردیف ایستاده بودند و به من و همکارم زل زده بودند. با تعجب از

من و همکارم آقای ملکی برای تست سل و تب مالت بر روی گاوها به روستای شول می‌رفتیم. این روستا از توابع زرکان است که برای رسیدن به آن باید از مرودشت عبور کرد. مسیر طولانی و ناهموار و هوا بسیار گرم بود. حتی با ماشین لندرور به‌سختی می‌توانستیم از بعضی قسمت‌ها عبور کنیم. پس از طی مسافتی طولانی در جاده خاکی و گذشتن از چندین روستا به شول رسیدیم. این روستا گاوداری صنعتی نداشت و ما باید کارمان را خانه به خانه انجام می‌دادیم. روز پر کاری در پیش داشتیم.

به روستا که رسیدیم، تعدادی پسر بچه در کوچه‌ای با یک توپ پلاستیکی کهنه بازی می‌کردند، می‌دیدند و فریاد می‌کشیدند. با دیدن ما بازی را رها کردند و دنبال ماشین به راه افتادند. شول روستایی کم جمعیت به نظر می‌آمد. تعداد خانه‌ها اندک و کوچه‌ها به قدری باریک بود که ماشین اداره را باید رها می‌کردیم و پیاده به منازل روستایی می‌رفتیم. به غیر از بچه‌ها کم‌کم بقیه اهالی نیز متوجه آمدن ما شدند. تعدادی زن و مرد روستایی دور ما حلقه زدند. همکارم برایشان توضیح داد: «ما مأمور اداره دامپزشکی هستیم و برای آزمایش تب‌مالت و سل بر روی گاوها به روستای شما آمده‌ایم.» آقای ملکی همان طوری که وسایل کار را از پشت ماشین پیاده

واژه نامه حقوقی انگلیسی-فارسی

شامل واژه های:

حقوقی، سیاسی، اقتصادی و جامعه شناسی
تالیف: دکتر احمد ایرانی،
کارشناس ترجمه

لس آنجلس، کالیفرنیا ۲۰۰۶

بهای کتاب با هزینه پست: ۱۲ دلار

Ahmad Irani

201 Glenlog Cir., Apt. 319, Monterey, CA, 93940



Notary
Public

(408) 909-9060

By Appointment Only

شده برای حق خروج از کشور را لغو کند. هر چند پس از ماجرای نیلوفر اردلان کاپیتان تیم فوتسال زنان که مخالفت همسرش مانع خروج او از کشور و شرکت در مسابقات جهانی شد، بحث‌های فراوانی در مورد خروج زنان ساکن ایران از کشور همراه با تقاضای تغییر قانون مطرح شد، اما مساله به زنان داخل ایران محدود نیست و محدوده قوانین ایران گاه تا خارج از ایران هم کشیده می‌شود. زنی که در خارج از کشور زندگی کند اگر در سفر به ایران گذرنامه‌اش باطل شود، بدون اجازه شوهر امکان تمدید گذرنامه و خروج از کشور را نخواهد داشت.

همچنین تعدادی از زنان ساکن خارج از کشور به دلیل احتمال مخالفت همسرشان با سفر آنها به ایران یا به دلیل اختلافات دیگر، ممکن است ممنوع‌الخروج شوند و دیگر امکان بازگشت به خانه خود را پیدا نکنند. چنین اتفاقی دو سال قبل برای زنی به نام مهین در ایران رخ داد. او به همراه همسرش به ایران سفر کرد و قرار بود مدتی بعد از همسرش به سوئد برگردد. اما تمام مدارکش اعم از گذرنامه ایرانی، بلیت و کارت اقامت دائم او در سوئد، مفقود شد. مهین در گفت‌وگو با بخش فارسی رادیو سوئد اعلام کرده بود که نزدیک به دو ماه تلاش کرده تا بتواند گذرنامه جدید ایرانی بگیرد و به سوئد برگردد، اما نتوانسته بود. همسرش رضایت نامه‌ای را که نشان دهد با بازگشت او به سوئد مخالف نیست به ایران نفرستاد.

در چنین شرایطی سفارت سوئد در ایران نیز نمی‌توانست به این زن کمک کند چون با وجود داشتن اقامت دائم در سوئد، سفارت سوئد چون هنوز شهروند این کشور نشده بود نمی‌توانست از سفارت سوئد در ایران گذرنامه بگیرد. **دنباله مطلب در صفحه ۸۵**

حقوقی به مادر نیست. این به آن معنی است که حضانت با ولایت که خاص پدر و جد پدری است تفاوت اساسی دارد. اگر حضانت به مادر سپرده شود ولایت پدر و در غیاب پدر، جد پدری نسبت به کودک تا زمان حیات آنان باقی است. به عنوان مثال، مادری که حضانت کودک با او است و پدر طفل یا پدر بزرگ طفل زنده باشند، نمی‌تواند برای کودک معامله‌ای انجام دهد یا برایش حساب بانکی باز کند و بدون اجازه پدر کودک را از کشور خارج کند.

همچنین، سپردن حضانت کودک به مادر مطلق و بدون استثنا نیست. به حکم ماده ۱۱۷، قانون مدنی اگر مادر مبتلا به جنون شود یا ازدواج کند پدر می‌تواند حضانت فرزند را پس بگیرد. این همان اتفاقی است که برای تایماز و کودکانی مانند او می‌افتد. به این معنی که پدر یا جد پدری می‌توانند بر اساس ولایت خود بر کودکان، مانع خروج آنها از کشور و پوستن‌شان به مادر شوند یا در صورت سفر به ایران مانع خروج مجددشان شوند.

بازگشت ناممکن

این تنها قوانین مربوط به حضانت و سرپرستی نیست که باعث اعمال فشار و خشونت به زنان ایرانی ساکن خارج از کشور می‌شود. قانون دیگری که جلوی آزادی حرکت زنان را در خارج از کشور می‌گیرد و خشونت ذاتی خود را بر زنان اعمال می‌کند، قانون گذرنامه است.

بر اساس قوانین ایران، صدور گذرنامه برای زنان متأهل، منوط به اجازه شوهر است و حتی در صورت داشتن گذرنامه هم شوهر می‌تواند با مراجعه به دادگاه و ممنوع‌الخروج کردن زن، مانع خروج او از کشور شود. حتی در صورت گنجاندن حق خروج از کشور در شرایط ضمن عقد این امکان وجود دارد که مرد و کالت داده



خشونت قانون علیه زنان حتی خارج از مرزها

نعیمه دوستدار

مختلفی متوسل شد: اعمال فشار از سوی خانواده، تماس با رسانه‌های سوئدی، مراجعه به وکیل در ایران و به اجرا گذاشتن مهریه و... اما چرا دسترسی به پدر تایماز در ایران آسان نبوده و پدر او بر اساس چه حقی تایماز را پیش خود نگه داشته بود؟

ولایت از حضانت قوی‌تر است

اغلب تصور می‌شود که حق سرپرستی کودک یا حضانت باعث اعمال چنین خشونت‌هایی بر زنان و کودکان می‌شود. اما در واقع، با اصلاح ماده ۱۶۹ قانون مدنی توسط مجلس ایران و تأیید نهایی آن از سوی مجمع تشخیص مصلحت، حضانت فرزندان چه پسر و چه دختر تا ۷ سالگی به عهده مادر گذاشته شده و پس از آن نیز بنا بر صلاحدید دادگاه ممکن است دادگاه فرزند را به پدر واگذار نکند.

اما حضانت که در لغت به معنی پروردن و در اصطلاح عبارت از نگهداری مادی و معنوی طفل (پرورش و تربیت) است، به معنی سپردن سایر امور او به خصوص امور

۲۳ ژانویه سال ۲۰۰۵، تایماز پسرک پنج ساله مقیم سوئد قرار بود که تعطیلات آخر هفته را با پدرش بگذراند.

مادر تایماز پس از جدایی از همسرش در دادگاه خانواده سوئد توافق کرده بود تایماز را در شهر فالشوپینگ به دست پدرش بسپرد. اما پدر تایماز او را بدون اطلاع مادرش و خلاف رای دادگاه در سوئد دزدید، ابتدا به پاریس منتقل کرد و پس از آن به ایران برد.

دو سال و اندی طول کشید تا مادر تایماز بتواند فرزندش را برگرداند. ایران در این زمینه تابع قوانین بین‌المللی نبود. مسئول پرونده تایماز در وزارت امور خارجه سوئد، درباره قوانین ایران به کیمیا گفته بود: «ایران کشوری است که مردان در آن هم صاحب زنان و هم صاحب کودکانند.» هر چند در نهایت کیمیا موفق شد که پس از شش سال و نیم دوباره در کنار فرزندش باشد، اما طی این مسیر برای او آسان نبوده است.

او برای بازگرداندن فرزندش به راه‌های

Danford Services Inc.

Full Bookkeeping & Tax filing

- ◆ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ◆ تهیه و تنظیم کلیه گزارش‌های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ◆ ثبت انواع شرکت‌ها در سراسر آمریکا
- ◆ مشاوره و ارائه روش‌های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت‌ها
- ◆ صدور چک‌های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره‌برداری از روش‌های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت‌ها

امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی‌های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!

◆ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ◆ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ◆ Payroll set up (one time charge) ◆ Payroll Processing ◆ W2 or 1099 forms issuance ◆ Business Registration ◆ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

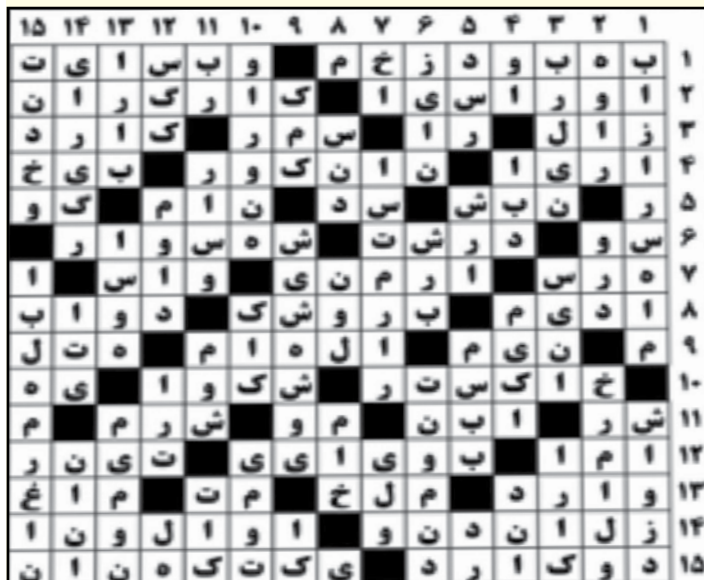
مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182

Reza Farshchi

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014



حق انتخاب

فرشته

کشف می کنیم چطور باید ادامه بدهیم.» سعی کردم حواسم را به جمله ها جلب کنم. در این موقعیت هر دو به انتخاب می اندیشیدیم، گوینده و من راننده. در تمام زندگی مجبور به انتخاب بوده ام و ترس همواره انتخاب هایم را تحت الشعاع قرار داده.

فکری به ذهنم رسید. به راهم ادامه می دهم با همین سرعت در همین بزرگراه. با همه ترسم از بلندی و ترسم از رانندگی در بزرگراه، حتی با وجود رانندگان سمجی که همه می خواهند از سر راهشان کنار بروم، من ادامه می دهم. آنها که عجله دارند راهی پیدا می کنند، آنقدر در زندگی دور زده اند و از بین خطوط رانده اند که عادت کرده اند. ترافیک روان شد. این بار نمی ترسیدم و دیگر نه بدنام و نه فرمان ماشین، هیچ کدام نمی لرزیدند. من هم عضوی از همین اجتماعم. از اهالی همین شهر. شهروندی که مالیات می دهد، بیمه می پردازد و حقوق شهروندی را رعایت می کند. پس دلیلی ندارد در تمامی جاده ها برای دیگران راه باز کنم و جایم را به دیگران بدهم. چرا همیشه باید فکر کنم حق با دیگران است، چون زن هستم؟ یا چون ماشین مدل بالا ندارم یا چون خانه ام جایی در حاشیه شهر است؟ من هم به اندازه وجودم و همه زندگیم حق دارم. دیگر اجازه نخواهم داد در عادی ترین امور زندگی از صف خرید تا رانندگی، از محل کار تا امور زندگی حقم را ضایع کنند. کسی حق ندارد چون زن هستم، به من توهین کند. من هم از این جاده، از این شهر، از این خیابان و از تمامی جاده ها سهم دارم. هم حق انتخاب دارم، هم حق حیات و هیچکس در هیچ مسیری نمی تواند مجبورم کند کنار بکشم یا اجازه دهم سریعتر به مقصد برسد.

و تمسخر به من انداخت و به سرعت رد شد. ماشین ها کج و راست می شدند و با سرعت از بین دیگر ماشین ها مثل ماری که کسی در تعقیبشان باشد می خزیدند و می گریختند. همه همدیگر را دور می زدند، دور هم می چرخند و دیوانه وار می روند. در این سرازیری وحشتناک همه در حال تاختن هستند. نمی دانم چرا اینقدر عجله دارند. بوق زدن و نور بالا چه معنا می دهد؟ بعد خنده ام می گیرد. کجای دنیا و در چه زمانی به آنها که در بزرگراه با سرعت بیشتری میتازند جایزه داده اند و رانندگان متخلف را تقدیر کرده اند؟ این همه شتاب برای چیست؟ گمان نکنم هیچ وقت در خیابان قصد شرکت در هیچ مسابقه ای را داشته باشم. آن هم در این ارتفاع و با این فرمان لرزان و ترمزی که باید چند بار التماسش می کردم و بر سرش می کوفتم تا سرعت را کم کند. ترافیک دیگر روان نیست. ماشین هایی که هر کدام با سرعت سرسام آور لایی کشیدند و رفتند باعث راه بندان شده اند. ماشین ها مثل کلافی سر در گم در هم پیچیده اند. بین همه ماشین هایی که راننده هایش فقط برای سرعت بیشتر این راه را انتخاب می کنند، در راهبندان گیر افتاده ام.

با وجودی که تمام مدت فکر کردم ازین راه نیایم، درست سر از همین مسیر در آوردم. باید از اولین تقاطع دور بزنم و از داخل شهر عبور کنم. ترافیک و چراغ قرمز را به این سرعت و این همه شتاب ترجیح می دهم. رادیو را روشن می کنم. کارشناس برنامه از انتخاب می گوید: «مجبور به انتخاب هستیم. انتخاب به عمل می انجامد و انتخاب و عمل مأموریت شخصیت ماست. انتخاب های ماست که نشان می دهد ما واقعا کی هستیم. در رویارویی با خطرها و تهدیدها ماست که

کشت سر یک زن رانندگی می کرد شرم داشت. اصلا علت اینکه بریدگی جاده را ندیدم و سر از بزرگراه در آوردم این بود که سر چهار راه قبل موتور سواری چراغ قرمز را رد کرده بود. به سرعت ترمز گرفتم تا با او تصادف نکنم، در عوض او با نفرت به من نگاه کرد و گفت: «گمشو نکبت...» داشتم فکر می کردم این همه نفرت برای چه بود؟ من که کار اشتباهی نکردم. چون من زن بودم و ماشین سوار و او مرد موتور سوار تا این حد خشمگین بود؟ یعنی ماشین سواری یک زن، اینقدر برایش گران تمام شده! این همه کینه از کجا آمده، من چه ظلمی به او کرده بودم! شاید هم ایرادی در شکل و شمایلیم بود. خواستم گوشه خیابان ترمز کنم و خودم را در آینه ببینم. به خودم آمدم دیدم در مسیر بزرگراه افتاده ام. صورت پر از نفرت مرد مدام پیش رویم بود. اینها تحلیل های من بود در آن موقعیت ترسناک، تحلیل زنی ترسو بود. ترس از رانندگی در بزرگراه، ترس از ارتفاع. دلگیر از برخورد بی ادبانه یک مرد سر چهارراه قبلی و چهار راه های دیگر. شاید هم ترسی که از تصادف ماه قبل هنوز در وجودم مانده. تصادفی که به خاطر خودخواهی یک راننده قانون شکن اتفاق افتاد. جناب سروان با وجودی که اقرار کرد مقصرت طرف مقابل است سری تکان داد که شما هم البته بی تقصیر نیستید. مردی خودش را وارد معرکه کرد و گفت: «همین طور ماشین را بر می دارند و توی کوچه خیابان جولان می دهند. یکی نیست بگوید آخه زن...» سروان حرفش را قطع کرد.

ترافیک روان است و من هنوز از کنار پل در سمت راست جاده می رانم. ماشینی بوق می زند و نور بالا می اندازد. بی توجه به راهم ادامه می دهم. چه توقعی دارد! او می خواهد سریعتر بتازد و من می خواهم با سرعت مجاز رانندگی کنم. ایراد از من نیست. در خط سبقت هم نیستم. ماشین پشت سر راهی پیدا می کند و با بوق وحشتناکی که معنای بی عرضه بدبخت می دهد، از کنار ماشین من به طرز میروند. باز ماشینی دیگر و باز بوق و نور بالا. به سرازیری می رسم. حرکات مارپیچی ماشین ها برای دور زدن و رد شدن از همدیگر از این بالا نمایان است. هر ماشینی رد می شود بوق کشداری می زند که یعنی: سد راه، برو کنار. تو در این جاده چه می کنی؟ راننده ای نگاهی پر از تحقیر

شهر زیر توده ای از دود و گرد و غبار پنهان شده بود. از آن بالا که چشمم به شهر افتاد، تنم شروع به لرزیدن کرد. ترس از ارتفاع دارم و ناخواسته از بین ده راه موجود، سر از این راه در آوردم. فرمان ماشین در دستم می چرخید. دودستی فرمان را چنگ زدم. به بیرون نگاه کردم، سرگیجه گرفتم. با تمام توان فرمان را چسبیدم. فرمان می لرزید و همراه لرزش فرمان ماشین تکان می خورد. وحشت کردم. پا روی ترمز گذاشتم، فشار می دادم اما مثل سنگ سخت شده بود. انگار هیچ کدام از قطعات ماشین با هم همساز نبودند. هر کدام ساز خودش را می زد. کلاژ درست جا نمی افتاد. فرمان هرز شده بود. ماشین به شدت تکان می خورد. ترس از اینکه هر لحظه، ماشین از کناره پل به پایین پرتاب شود از همه این ها بدتر بود. فاصله ام از لبه پل زیاد بود اما با فرمان لرزان نمی شد به هیچ چیزی مطمئن بود. با دست های لرزان، بدن خسته و کوفته از یک روز سخت کاری، محکم فرمان را گرفته بودم. دیدن شهر از این ارتفاع، تنم را میلرزاند و حالم را بدتر می کرد.

سر بالایی پل که تمام شد، سرعت ماشین ها هم زیادتر شد. با آن همه ترس متوجه نور ماشینی از پشت سر شدم. مدام چراغ می زد. دستور می داد که کنار بروم تا بتواند به راهش ادامه دهد. توجه نکردم. بوق های ممتدش مدام اخطار می داد راه را باز کنم. انگار درک نمی کرد در مسیر خودم با سرعت مجاز رانندگی می کنم. ماشینی با سرعتی دیوانه وار لایی کشید، به چپ و راست خزید و رد شد. شاید میتازد تا بقیه را پشت سر بگذارد کاری که هر روز و هر ساعت در زندگی انجام داده و به آن عادت کرده. فکر کردم آنکه در زندگی بیشتر احساس ضعف و عقب ماندگی می کند در بزرگراه بیشتر می تازد. تنها در جاده است که می توان دیگران را پشت سر گذاشت و قدرت و سرعت را به رخ کشید. شاید هم از این که از دیگران رد می شود لذت می برد. برای برخی عقب افتادگی در زندگی با سرعت سرسام آور در جاده جبران می شود. ماشینی که پشت ماشینم مدام بوق می زد و نور بالا می انداخت، راهی پیدا کرد از روی خطوط و بین ماشین ها به طرز وحشتناکی لایی کشید و به سرعت دور شد. چه کسی یا چه چیزی منتظرش بود که این همه شتاب داشت. نکند از این

دفتر خدمات بین المللی

✧ قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

✧ کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

✧ امور مربوط به Social Servies در آمریکا

Office of International Services

(408) 909-9060



از اینجا، از آنجا گلنار

میتونی انجام بدی قطع رابطه با این خانم همسایه هست، چون بنظر میرسه اصلا لیاقت دوستی با تو را نداره. مطمئن هستم در همین دور و برها و گوشه و کنار هموطنی را پیدا خواهی کرد که به اندازه کافی وقت اضافه در روز داشته باشه که بتونه بیاد و بغل دستت بشینه و صبح تا شب هر دو با کمک یکدیگر شریک غم و غصه های زندگی همدیگر شوید. بالاخره هر چه باشد هر کسی زبان هم نوع خودش را بهتر می فهمه و متوجه میشه».

خانم آشنا لبخندی زد و گفت: «میدونستم که بالاخره حرف هایم را درک میکنی. نگران من هم نباش. حواسم جمع هست.» خیلی سریع، از خانم آشنا خداحافظی کردم و به طرف ماشینم رفتم. همانطور که سرم را برگرداندم که از راه دور با او به عنوان خداحافظی دستم را تکان دادم دیدم که خانم همسایه دم در خانه اش ایستاده و با یک همسایه دیگر مشغول صحبت است. در همین ضمن خانم آشنا که او نیز آمده بود دم در، به محض اینکه چشمش به خانم همسایه افتاد لبخند زنان رفت به طرف او و با صدایی بلند گفت: «سلام عزیزم. از صبح کجا بودی؟! یک عالمه بهت تلفن کردم، اما جواب ندادی. نکنه خودت را از من قایم کردی! شام چیکار میکنی! باشو بیا خونه من. یک غذای ایرانی درست کردم که میدونم خیلی خوشت خواهد آمد»

در ماشین را باز کردم و نشستم پشت رُل فکر کردم خدا را شکر یک صحنه کاملاً آشنا بالاخره دیدم. حتماً شما هم زیاد چنین صحنه ای را دیدید که یکی از دست یکی دیگه عصبانی میشود و کلی هم پشت سرش حرف میزند، اما تا طرف مربوطه را می بیند زود قربان صدقه اش میروود و جانش را (البته فقط شفاها) می خواد هزاران بار فدایش کند.

هایش نیز سر به سر این و اون میذاره، که البته بنظر میرسه تو نیز جزو (این و اون) هستی، ازش بدت آمده و اعصابت را خرد کرده و حالا هم داری پشت سرش هر چی که از دهن در میاد بهش میگی، آنهم بعد از آن همه خوبی و مهربانی هایی که به تو کرده!»

خانم آشنا با قیافه (بین من با کی طرفم) نگاهی بهم کرد و گفت: چند دفعه تکرار کنم؟! این زن مدام درحال بگو و بخند هست. اصلاً میدونی چیه! این آمریکایی ها همشون این جورى هستن. معنی واقعی زندگی نمی فهمن. فقط میگوین و می خندن. غم و غصه ای ندارند. تازه اگر هم ناراحتی داشته باشن، بی خیال هستند. درد و بدبختی شان به پای ما ایرانی های بیچاره، بد بخت و آواره نمی رسه. ببینم، تو خسته نمی شی، اعصابت خرد نمی شه، حرص نمی خوری که یک نفر را ببینی که مدام در حال خندیدن و شوخی کردن و سر به سر گذاشتن باشه؟!»

با حالتی عجیب و تا حدی باور نکردنی از حرف های این خانم آشنا، با خودم فکر کردم که ایشان، دانسته و یا ندانسته، به اندازه کافی با عقل و روان و انرژی من بازی کرده و بهتر است که هر چه زودتر موضوع را خاتمه دهم تا قبل از اینکه کار به جاهای باریک نکشیده.

آهی بلند سر دادم و با حالتی بسیار متأثر و کنایه وار گفتم: «درست میگی. واقعا چه جهنمی است وقتی یک نفر در زندگیمان پیدا میشه که حالت و روحیه اش خوب، مثبت و خوشحال باشه. با این جور افراد نباید معاشرت کرد چون متأسفانه حالت عادی ندارند و به راحتی با حرکات و رفتار عجیب و غریب شان میتونن اطرافیان را افسرده و ناراحت کنند. مثل همین اتفاقی که برای تو افتاده. حق داری که ناراحت و عصبانی بشی، و بهترین کاری که در این شرایط

شوخی کردن و سر به سر همه گذاشتن. خب آخه هر چیزی اندازه های داره!» با حیرت گفتم: «خیلی معذرت می خوام اما منظورت درست نمی فهمم! ممکنه یکم به زبان ساده تر برام بگی که این خانم همسایه چیکار کرده که تو اینقدر از دستش عصبانی شدی؟! بنظر من باید دلیل قانع کننده و بهتری برای ناراحت شدن داشته باشی، تا این حرفها! در چند جلسه ای که من این خانم را دیدم و باهاش تا حدودی آشنا شدم، به غیر از مهربانی، دست و دلبازی و اظهار علاقه، هیچ حالت و رفتار بدی ازش ندیدم. تازه کلی بگو و بخند و شوخ هم هست، که خودش مزیت بسیار خوبی و به قول خودت هر موقعی که به کمک احتیاج داری، تا حد توانیش بهت رسیده. حالا بگو ببینم واقعا مشکلات با خانم همسایه چیه؟!»

خانم آشنا با حالت بی حوصلگی سرش را تکان داد و گفت: «ای بابا، دلت خیلی خوشه. مهربانی و دست و دلبازی و کمک کردن سرش را بخوره. حرص و عصبانیت از هر و کر و شوخی کردن هاش است. هر وقت که می بینمش داره میگو و می خنده و سر به سر آدم میذاره. هر موقع باهاش درد دل می کنم و از غم و غصه هام و مشکلات زندگیم برآش میگو، با لبخند بهم جواب میده که (خودت را ناراحت نکن، بالاخره درست میشه). هر کی که شناستش فکر میکنه که این زن هیچ مشکل و ناراحتی در زندگیش نداره. اما میدونی چیه، اینقدر بی غیرته که اصلاً حالیش نیست دور و برش داره چی میگذره. آخه فقط خندیدن و شوخی کردن که نشد زندگی!»

نگاهی به خانم آشنا انداختم و با حالتی مبهم و گیج به خانم آشنا گفتم: «بین، حرف ها و دلایلت در مورد عصبانیت با خانم همسایه یک جورایی در نظر من بی منطق و عجیب و غریب میاد. تو داری میگی کاری نداری که این خانم همسایه بسیار بهت کمک میکنه. میگی که مهم نیست که انسان مهربان، از خود گذشته و مانند یک خواهر بهت علاقه داره. میگی تمام اینها سرشو بخوره. اما در واقع مشکل اصلیت با این خانم همسایه این است که چون او انسان بسیار مثبت، شوخ و بگو بخندی هست و در ضمن شوخی

اگر به این مسئله اعتقاد داشته باشیم که در بعضی از کرات آسمانی، موجودات دیگری زندگی می کنند، بنظر من کره زمین، به راحتی، برای داشتن عجیب و غریب ترین موجودات، در اول لیست قرار خواهد گرفت.

مدتی بود که یکی از آشنایان خیلی دلش می خواست که خانم همسایه دیوار به دیوارش را که چند ماهی بود به آنجا نقل مکان کرده بود، به من معرفی کند. می گفت: «میدونم که از او خوشت خواهد آمد. زن بسیار مهربان و انسان فوق العاده کمک کنی است. خیلی به من میرسه و نهایت لطف و محبت را نسبت به من داره. در عین حال، کلی هم آدم شوخ، بامزه و بگو و بخندی هست. واقعا شانس آوردم که چنین همسایه ای نصیبم شده.»

بالاخره موقعیتی دست داد و با خانم همسایه آشنا شدم. همانگونه که در مورد این خانم شنیده بودم، زنی مهربان، از خود گذشته و خوبی بنظر میرسید و مدام نیز اظهار علاقه به خانم آشنا می کرد و اینکه او را مانند خواهر دوست دارد. بعد از چند بار ملاقات با او و آشنایی بیشتر، از شخصیتش خوشم آمد، چرا که متفاوت بود. نظریاتش نسبت به زندگی و انسان ها برایم جالب و شنیدنی بود. بنظر زنی بسیار خوش برخورد، خوش طبع، بگو و بخند و کلا انسانی با دید بسیار مثبت نسبت به زندگی و اطرافیان. به خانم آشنا برای داشتن چنین همسایه ای تبریک گفتم، چرا که همسایه خوب داشتن نعمت بسیار بزرگی است.

یکی دو ماهی گذشت تا اینکه هفته پیش که رفته بودم سری به ایشان بزنم، در ضمن صحبت از او حال خانم همسایه را پرسیدم! ناگهان صورتش حالت طبیعی خود را از دست داد و شروع کرد به بد و بیراه گفتن به خانم همسایه! بسیار متعجب شدم. دلیل ناراحتی و عصبانیتش را پرسیدم. جواب داد: «اصلاً نمی خوام اسمش را بیاری. ازش هیچ خوشم نمیاد. خیلی پرو و بی ادب هست.» با تعجب بسیار پرسیدم: «چی شده و چکار کرده که اینقدر ناراحت و عصبانی شدی؟!» جواب داد: «مگه نشنیدی! زن خیلی پرویی هست. هر وقت دور هم جمع میشیم مدام در حال ریسه رفتن و



ماهنامه پژواک

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

گذری در تهران قدیم

شد. در همین دوره به دستور میرزا آقاسی دو محله به نام های «عباس آباد» و «محمدیه» به محله های تهران اضافه شد. در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه قاجار به همت میرزا تقی خان امیر کبیر بناهای زیادی احداث شد. از جمله آنها می توان از مدرسه دارالفنون، بازار امیر، بازار کفاش ها و سرای امیر نام برد. جمعیت تهران نیز در این زمان بسیار زیاد شده و به ۱۵۰ هزار نفر رسیده بود. لذا میرزا یوسف مستوفی الممالک (صدراعظم) و میرزا عیسی (وزیر) مامور شدند تا محدوده جدید شهر تهران را تعیین کنند. اراضی وسیعی را داخل محدوده شهر وارد کردند و شهر را خندقها و باروهای جدید (به شکل هشت ضلعی) محدود ساختند، ارتباط شهر نیز با خارج از طریق دوازده دروازه به نام های: شمیران، دولت، یوسف آباد، دوشان تپه، دولاب، خراسان، باغشاه، قزوین، گمرک، حضرت عبدالعظیم، غار و خانی آباد امکان پذیر بود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

حلاوتی در بیان داشتند که ممزوج با سادگی و صداقت فطریشان هر شنونده را مشعوف می نمود و محاسنی همراه اسامی میمون و مبارکشان، امثال سعید و سعد و مبارک و الماس و یاقوت و زمرد و بشیر و بشارت که باعث جلب توجه مردم شده نه تنها در محافل خاص از آنها استفاده دلفک نمایند بلکه وجود آنان را موجب طرب و شگون و نشاط بشناسند، تا کم کم که با بهم خوردن بساط فجری و واژگون شدن احوال بندگی و خدایندگی و بی سر و سامانیشان لازم شد تا جهت اعاشه بکاری دست بزنند و بهترین راه، آن که دلقکی مجانی را بصورت پولی درآورند و دور کوچه و بازار با شکلک درآوردن و یکی دو اسباب بومی خویش مانند (طبلک) و (چوبک) داخل اجتماع گردیدند و چون مورد توجه واقع شدند مطرب ها به تعلیم و تربیتشان پرداخته مزه و نمک نمایشاتان ساختند و با از میان رفتنشان بستگی به استعداد پیدا نمود که تا چه کسانی بتوانند عهده دار رُل ایشان بوده باشند که ذبیح و مهدی مصری سرآمدشان گشتند، تا اندک اندک که با ورود تمدن غرب، تأثرهای جدی و سیاسی فرنگی خشک خشن بی مزه غم افزا جایگزین نمایشات روحوی وطنی گردیده، این بدیعه نیز مانند سایر بدایع از میان دلخوشی های مردم رخت برپستند!

پس از مرگ کریمخان زند، آغا محمد خان فرصت را مغتنم شمرده و از شیراز فرار کرده و با تنی چند از بستگان خود راهی تهران شد و با همت ایل قاجار و همراهان خود موفق به تصرف تهران شد و روز یکشنبه ۱۱ جمادی الثانی سال ۱۲۰۰ هجری قمری که مصادف با نوروز بود در تهران جلوس کرد و از آن تاریخ، تهران دارالخلافه خوانده شد و به عنوان پایتخت قاجاریه انتخاب گردید و به ساختن عمارت تخت مرمر که تنها یادگار آن عهد است اکتفا کرد. ولی در زمان فتحعلیشاه ساختمان های تازه ای احداث شد که از آن جمله می توان مسجد امام شاه، مسجد سید عزیزالله، مدرسه مروی، قصر قاجار، نگارستان و لاله زار نام برد. در آن زمان طبق گفته «ژنرال گاردان» فرانسوی تهران حدود ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت (سال ۱۲۲۲ هجری قمری). در زمان به سلطنت رسیدن شاه قاجار رونق و رشد تهران ادامه یافت. باغ داودیه، مسجد جمعه و بازار بین الحرمین در زمان سلطنت وی احداث

لب کلفت مو وزوزی پنهان و آشکار سر از گوشه و کنار برآورده تیرهای چشم و پیکان های سینه ارباب و ولینعمت ها گردیدند، که این برای خداوندان زور و قدرت که به اتکاء پول و خودسری هزاران زن و فرزند رعایا و زیردست را به زیر مهمیز آورده، دست رد به سینه محرم و نامحرم تر و امری غیرقابل تحمل تر بشمار آمد که کارشان را به انتقام کشانید، در این کیفیت که زنان ودختران آنها (کنیز و غلام ها) را قفل زده دوخت و دوز نمایند و مردان و پسران ایشان را بیضه کشیده اخته بکنند و چه زیاد بودند تا اواخر کنیزان باکره بنام (دده) که لبه های نهانگهشان بوسیله زه دوخته شده و یا سوراخ شده قفل از آنها گذرانده شده بود و غلام سیاه های پیر درشت هیکل زمخت اندامی بنام «آغا»، «آغا مبارک»، «آغا بهرام...» خصی که بوسیله کشیدن، یا ابریشم بستن، یا کوبیدن اخته گردیده، آوایشان بسان صدای زنان نازک و صورتشان چون چهره پیرزنان بی مو و پرچین و چروک شده بود.

بهر تقدیر این غلام و کنیزها که سیمایی مخصوص به خود داشتند و هرگز زبانشان به لهجه خالص فارسی بر نمی گردید و اکثر کلمات را با میان زبان ادا کرده هرچه هم مسلط شده بودند باز (دام) را (رام) و (الف) را (ارف) می گفتند

تهران قدیم

جعفر شهری

تاریخچه سیاه بازی

و حکام و امرا و بزرگان نیز به تبعیت غلام و کنیزهایی سفارش داده، داشتن آن برایشان نوعی مفخره و شکوه و جلال به حساب آمده کم و زیاد آن کم و زیاد اعتبار و حیثیتشان گردید و به پیروی از ایشان اغنیا و دولتمندان و تجار و دنبال اینان علماء و روحانیون که غلام و کنیز سرمایه بزرگیشان گردید.

اما دیری نپائید که همین لذت دهان موجب ننگ و بدنامی های بزرگ شده

بی مناسب نیست مروری در پیدایش سیاه ها به تهران و ورودشان در نمایشات بکنیم.

از ادوار پیشین یکی از تجارت های پر سود دلنشین، که هم بهره مالی و هم لذت جسمانی داشته خرید و فروش غلام و کنیز بوده که در تمام ممالک، خاصه در مشرق زمین رواج فراوان داشته بود. غلام و کنیزهایی با صورت و قیافه های



میدان حسن آباد

مختلف از زیباترین دختران و پسران و زنان و مردان با انواع حرف و اطلاعات مخصوص کسب لذات روحی و نفسانی و اطفاء غرائز حیوانی همراه دانش های گوناگون ناز و ادا، غنچ و دلال، رقص و ساز و آواز، دلبری و مصاحبت، محاوره و مجلس آرائی، شعر و غزل و نقالی، حکایات و روایات و قصص و ندیمی و مانند آن تا کنیز و غلام های میانه حسن و میانه کمال جهت نوکری و بندگی کلفتی و خدمتکاری و پرستاری، الی زشت صورتان بدهیبت و کرپه منظران دیو هیئت برای کارهای دشوار خسیس، امثال کلکشی و آب کشی و پذیرائی دواب و زراعت و فلاح و جارو کشی و شست و شوی و کشیدن چرخ و عراده و آنچه از آن دشوارتر و نارواتر نبوده، حیوانات از آن عاجز آمده باشند.

مختلف از زیباترین دختران و پسران و زنان و مردان با انواع حرف و اطلاعات مخصوص کسب لذات روحی و نفسانی و اطفاء غرائز حیوانی همراه دانش های گوناگون ناز و ادا، غنچ و دلال، رقص و ساز و آواز، دلبری و مصاحبت، محاوره و مجلس آرائی، شعر و غزل و نقالی، حکایات و روایات و قصص و ندیمی و مانند آن تا کنیز و غلام های میانه حسن و میانه کمال جهت نوکری و بندگی کلفتی و خدمتکاری و پرستاری، الی زشت صورتان بدهیبت و کرپه منظران دیو هیئت برای کارهای دشوار خسیس، امثال کلکشی و آب کشی و پذیرائی دواب و زراعت و فلاح و جارو کشی و شست و شوی و کشیدن چرخ و عراده و آنچه از آن دشوارتر و نارواتر نبوده، حیوانات از آن عاجز آمده باشند.

اما این نیز برای زنان خورده خوابیده حرمسراها که سال تا سال رنگ شوهر ندیده، چندان سمن برای همسرانشان بود که یاسمن بنظرشان نمی آمد و دختران تنهائی کشیده به جوش و خروش افتاده که سایه مرد بر ایشان آب خنک رفع تشنگی و حرارت مطبوع سرمازدگی می آمد و برای آقازاده هایشان که از چهار پای نر و ماده نگذشته تجاوز به زیردست و ضعیف در خونشان رشد کرده بود فایده نتوانست رسانیده، طولی نکشید که نوزادان و کودکان نیمه رنگ و سیاه و قهوه ای و کشمش و خرمائی پهن بینی

معمولا خریداران اینگونه افراد را متمکنین و دولتمندان تشکیل می دادند و راس همه دربارها و سلاطین بودند که زبده ترین کنیز و غلام، چه به عنوان هدیه و پیشکش و چه به عنوان بیع و شرا در اختیارشان قرار می گرفت تا زمان قاجاریه که تهران پایتخت شده کنیز و غلام های گرجی و ترک و رومی، اندرون را مملو ساخته، منتسبین به دربار



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی و اداری در دادگاه های ایران

با همکاری وکلای با تجربه

ارائه خدمات حقوقی و اداری در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ انجام امور مربوط به نظام وظیفه و خدمت سربازی
- ◆ گواهی عدم سوء پیشینه (ویژه کشور کانادا)
- ◆ انجام امور دانشجویی
- ◆ تمدید گواهینامه رانندگی
- ◆ امور بیمه سازمان تامین اجتماعی
- ◆ بیمه عمر
- ◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

سیم و امید، شیر هنگ کنگ و گربه ایران در سایه ازدها

آرش عزیزی

ایران در سال‌های اخیر بارها و بارها صحنه اعتراض بوده: ۱۸ تیر ۷۸، خرداد ۸۸، دی ۹۶ و حالا اعتراضات آبان ۹۸. اما همزمانی اعتراضات در دیگر کشورها با اعتراضات آبان ۹۸ ایران، آن را از اعتراضات قبلی ایران متمایز می‌کند. این یعنی می‌توان امیدوار بود که مردم ایران در جدال خود با فساد و فقر و دزدی و دیکتاتوری تنها نیستند.

فردی نیست که بدون ذکر هویت‌اش صحبت می‌کند. بسیاری از جوانانی که با آنها صحبت می‌کنم حاضر به گفتگو با نام خود و ایستادن مقابل دوربین نیستند. یکی از این جوانان می‌گوید: «اتفاقا باید همین را بنویسم! همین که هنگ کنگ به این‌جا رسیده. وقتی ما به حکومت چین برگشتیم قرار بود «یک کشور، دو نظام» برقرار باشد یعنی ما آزادی‌های مدنی‌مان را حفظ کنیم. اما تا همین حالا چین اینقدر حقوق ما را پایمال کرده که می‌توان گفت رسیده‌ایم به «یک کشور، یک و نیم نظام» یعنی بیشتر و بیشتر داریم زیر سلطه پکن می‌رویم. تا جایی که دیگر می‌تسیم از آزادی بیان خودمان استفاده کنیم.»

مبارزه با سلطه پکن وجه مشترک جنبشی است که توانسته علیرغم اختلافات بسیار متحد بماند. در این جنبش همه نوع گرایش پیدا می‌شود اما همه از ابتدا موفق شده‌اند بر پنج خواسته توافق کنند: پس گرفتن لایحه‌ای که فرستادین مجرمان از هنگ کنگ به چین را ممکن می‌ساخت (در ۲۳ اکتبر این لایحه کنار گذاشته شد تا معترضین به خواست اولشان برسند)، عدم اطلاق واژه «شورش» به اعتراض دوازده ژوئن (که عواقب قانونی برای شرکت‌کنندگان دارد)؛ آزادی و عفو دستگیرشدگان؛ برقراری کمیسیون مستقل برای تحقیق در مورد رفتار پلیس؛ استعفای کری لام، رئیس اجرایی هنگ کنگ و اعمال حق رای همگانی برای انتخاب رئیس اجرایی بعدی و انتخاب مجلس قانونگذاری هنگ کنگ.

ئی می‌گوید: «من به این جنبش پیوستم چون نمی‌خواهم هنگ کنگ به شهری در چین بدل شود. دیگر هیچ نقطه بازگشتی برای ما نیست. خیلی‌ها دستگیر شدند، کشته شدند، زخمی شدند. اگر اکنون پا پس بکشیم ما را نمی‌بخشند. از هیچ یک از پنج خواسته خود کوتاه نخواهیم آمد.» همین روحیه سازش‌ناپذیر جوانان است که جنبش را پیش برده اما حتی بخش‌های به اصطلاح «بزرگسال‌تر» نیز از حرکات جوانان پشتیبانی می‌کنند و حاضر به حذف بخش‌های رادیکال‌تر آن نیستند.

در چند ثانیه اولی که «ئی» را دیدم سخت بود از حالت کودکانه‌اش خنده‌ام نگیرد. این جوان ۱۹ ساله کلاهش را یک طرز بامزه‌ای روی سرش گذاشته بود و بی‌خیالی نوجوان‌هایی راداشت که هنوز خیلی به قواعد دنیای بزرگسال‌ها عادت نکرده‌اند. باورش سخت بود که همین جوان چند دقیقه دیگر به چشم‌هایم زل بزند و بگوید: «حزب کمونیست چین شاید قوی باشد اما من حاضرم جانم را هم در راه آرمان آزادی و دموکراسی بدهم.» حرف توخالی نمی‌زد. او و رفقای هنگ کنگی‌اش در شش ماه گذشته رویدادهای بسیاری از سر گذرانده‌اند. با او در پارک ویکتوریا دیدار می‌کنم که از نقاط مرکزی شهر به حساب می‌آید. همین‌جا بود که در روز ۱۲ ژوئن تظاهرات یک میلیون نفری مردم جنبش حاضر را آغاز کرد. «ئی» خوب آن روز را به یاد می‌آورد و می‌گوید از آن به بعد دیگر شکی نداشته که متعلق به این جنبش است.

من «ئی» را اتفاقی پیدا نکرده بودم و ارتباط مان حاصل تماسی سازمانی بود. معترضین دموکراسی‌خواه هنگ کنگ اصرار دارند که رهبر و تشکیلات ندارند. وقتی می‌گویم می‌خواهم با «رهبران اعتراضات» صحبت کنم، به سرعت تصحیح‌ام می‌کنند که چنین کسی وجود ندارد. اما در عین حال بسیار منظم و سازمان یافته‌اند. گروهی تلگرام دارند که در آن هویت روزنامه‌نگاران پس از چند سوال و نشان دادن کارت خبرنگاری تایید می‌شود و آن‌گاه روزنامه‌نگار با فردی که بخواهد در تماس قرار می‌گیرد. من گفته بودم می‌خواهم با یکی از دانشجویان جوان در تماس باشم و همین است که به «ئی» رسیدم، متولد و بزرگ شده هنگ کنگ و دانشجوی سال اول زبان و ادبیات انگلیسی در یکی از یازده دانشگاه هنگ کنگ.

در شش ماه گذشته بیش از پنج هزار نفر در هنگ کنگ دستگیر شده‌اند و جوی از رعب و وحشت میان جوانان فعال برقرار است. همین است که «ئی» اسم واقعی‌اش را نمی‌گوید و در گفتگویی که با هم داریم صورتش را می‌پوشاند. او تنها



به نظرم این از دموکراسی هم خواسته مهم‌تری است و دلیل این‌که خیلی‌ها به این جنبش پیوسته‌اند همین است.

«لی» را می‌توان نقطه مقابل «ئی» دانست، با این‌که چند سال از او بزرگ‌تر است و رفتارش بزرگسالانه است. هر چه «ئی» با شور و شوق از آینده صحبت می‌کند، «لی» بیشتر خواسته‌های دفاعی دارد و می‌گوید امیدی به مقابله با دولت پر قدرت چین نیست. «ئی» در مقابل اما می‌گوید مردم هنگ کنگ باید راجع به آینده خودشان تصمیم بگیرند و هم استقلال می‌تواند یک گزینه باشد و هم بازگشت به بریتانیا و یا حتی پیوستن به آمریکا! او می‌گوید این گزینه در بین جوانان مطرح شده. از «ئی» در مورد ترامپ می‌پرسم که می‌گوید رفتار زیگرانگی رئیس‌جمهور آمریکا باعث نگرانی هنگ کنگی‌ها است چرا که کاخ سفید یک روز از همتای چینی‌اش، شی ژینپینگ، به عنوان «بهترین دوستش» نام می‌برد و روز دیگر از دموکراسی برای هنگ کنگ دم می‌زند.

«لی» هم برای این جنبش کم هزینه نداده. او در شفیلد انگلستان درس خوانده و همان‌جا زندگی می‌کرده که پس از در گرفتن جنبش احساس کرده باید به کشورش بازگردد. توضیح می‌دهد که خیلی از کسانی که در مشاغل یقه سفیدی همچون معماری شاغل هستند به جنبش پیوسته‌اند. در ضمن چند تا از ابتکارهای اینترنتی جنبش را نشان می‌دهد: مثل اپی که نشان می‌دهد نیروهای پلیس و سپاه مخوف معروف به «دایناسورها» کجا هستند و اپ دیگری که نشان می‌دهد کدام مغازه «زرد» است (یعنی نزدیک به جنبش دموکراسی) و کدام «آبی» (یعنی نزدیک به طرفداران پکن). «ئی» و «لی» مثل خیلی جوانان شیلیایی که دیده بودند که کمتر توجهی به رویدادهای جهانی همچون اعتراضات اخیر ایران کرده بودند. دنباله مطلب در صفحه ۵۱

روز قبل از صحبت‌م با «ئی» شاهد انتخابات شورای منطقه‌ای در هنگ کنگ بودیم، شورایی که وظایف نمایندگانش در سطح شهرداری است. در طول تاریخ هنگ کنگ اکثریت مردم هیچگاه در این انتخابات شرکت نکرده بودند اما این دفعه شمار شرکت‌کنندگان از ۷۰ درصد هم بالاتر رفت و شاهد پیروزی قاطع نمایندگان بودیم که طرفدار دموکراسی و مخالف سلطه پکن هستند.

در شب انتخابات، در حالی که صندوق‌های رای هنوز بسته نشده بودند، با سینتیا دیدار کردم، دختر جوانی که درس‌خوانده کانادا بود و تازه چند سال بود به هنگ کنگ بازگشته بود. او برای یکی از نمایندگان «حزب دموکرات» تبلیغ می‌کرد که حزب اصلی طرفدار دموکراسی است و نسبت به خیلی احزاب دیگر رویکرد نسبتاً معتدلی دارد. هنوز چندین ساعت تا معلوم شدن نتایج مانده بود اما سینتیا با اطمینان از «انتظار پیروزی» سخن می‌گفت. جالب این‌جا است که او گرچه لحنش با نوجوانی مثل «ئی» خیلی متفاوت بود اما از اساس بر همان خواسته‌ها تاکید می‌کرد. او از «افزایش آگاهی اجتماعی» بین مردم در شش ماه گذشته گفت و افزود: «مردم می‌دانند که احزاب طرفدار وضع موجود مسئول فساد موجود هستند و مسئول توحش پلیس.»

«توحش پلیس»، این واژه‌ای است که از خیلی‌ها می‌شنوم. بخصوص از «لی» دختر جوان ۲۲ ساله‌ای که در یکی از شرکت‌های بزرگ معماری هنگ کنگ کار می‌کند و در وقت نهارش با من بدون افشای نام واقعی‌اش و بدون نشان دادن صورتش در گفتگویی ویدئویی‌مان صحبت می‌کند.

با «لی» در پارکی زیبا صحبت می‌کنم که دفتر کارش در کنار آن واقع شده، در یکی از آسمان‌خراش‌های بی‌شمار هنگ کنگ. می‌گوید: «من به این خاطر به جنبش پیوستم که خیلی‌ها که می‌شناختم دستگیر شدند و من به شدت علیه توحش پلیس هستم.»

اعتراضها در ایران و نقش زنان

غزل صدر



آن سالها یعنی زن روز، به مداومت بر این تعریف از زن، تأکید داشت. در ادامه روند پاکسازی اخلاقی جامعه، تصویر تن زنانه هم از مجلات و کتابها، حتی کتابهای مرجع دانشگاههای هنر، حذف شد. هر هنرآمخته دانشکدههای هنر در ایران با سانسور بدن زنانه یا ماژیک، در کتب و مجلات کتابخانهها آشناست. سرکوب بدن زنانه حتی به کلاسهای دانشجویان هم سرایت کرده بود: برای طراحی از بدن زنانه، یکی از دانشجویان فقط به شرط پوشش کامل می‌توانست مدل بقیه باشد. هیستریک شدن بدن زنان، به تعبیر میشل فوکو، آغاز شده بود.

با اینهمه، این قصه تاریخ طولانی داشت. طاهره قره‌العین را خفه کردند و تن بی‌جان را در چاهی انداختند و چاه را پر از سنگ کردند. زنانی که در جنبش مشروطه به سودای آزادی طلبی به خیابانها آمده بودند، از سوی همان مشروطه‌خواهان و مردم عادی فاحشگانی خوانده شدند که برای بدنام کردن جنبش به میدان آمده بودند. عرف به مذهب آمیخته و تن زنان را هدف گرفته بود. بدنام دانستن زن مبارز، زنی که بیش از آنچه مردان در قانون برایش مقدر کرده‌اند طلب می‌کند، در دورانی نه چندان دور از امروز هم، گریبان بسیاری زنان را در کوچه و خیابان گرفت. در راهپیمایی‌های زنان در همان اوایل انقلاب، هرگز خواسته‌های آنان اولویت دانسته نشد. آنان پس از چندین روز راهپیمایی و تحمل انواع خشونت‌ها، در حالی که خود را مطلقاً تنها می‌دیدند، با بدن‌هایی خسته به خانه‌هایشان بازگشتند و به وعده‌هایی که قول می‌دادند پوشش تن را به اختیار خود زنان خواهند گذاشت، اعتماد کردند.

مهم‌ترین دلایل انحطاط اخلاقی آن دوران دانسته شد و در پی آن، از کتابهای درسی تا مجلات زنان، کنترل و مرزکشی بر بدن زنانه، به عنوان راهی به سوی غایت حیات اخلاقی جامعه مطرح شد. بر دیوارهای مدارس دخترانه شعارهایی با محوریت موضوع عفت دختران نوشته می‌شد و حیا، شرم، اطاعت و سربزه‌زیری دخترانه به عنوان ارزش جا افتاد. نقش محوری زن در خانواده، با تأکید بر وظایف خانه‌داری، به عنوان دلیل و فلسفه وجودی او به دختران خردسال دبستانی آموزش داده می‌شد.

وقتی که پاکسازی زنان بی‌حجاب از ادارات در دستور کار قرار گرفت، زنانی که در مهلت ده روزه حاضر به رعایت پوشش اسلامی نشده بودند از کار اخراج شدند. هرچه مرزبندی برای بدن زنان در عرصه عمومی سخت‌گیرانه‌تر شد، به همان اندازه عرصه خصوصی تقدس یافت: بر زن لازم است خودش را خوشبو کند، بهترین لباسها را بپوشد، به بهترین وجه زینت کند و با چنین وضعی صبح و شب با شوهرش دیدار کند. جهت‌گیری ضدغریبی که انقلابیون ادعایش را داشتند، به زودی به ابزار محدودیت زنان تبدیل شد: آزادی تن زنان را با فحشا معادل کردند و گفتند فحشا از آفات جوامع غربی است. بیشتر آن چه باید ممنوع می‌شد، به زنانگی مربوط بود.

با آغاز جنگ ایران و عراق، تعریف زن خوب در مدارس دخترانه مدون‌تر هم شد. زن خوب طبق این تعریف، در پشت جبهه‌ها حضور داشت. برای شوهران رزمنده بچه می‌آورد و در زمان غیبت آنان بچه‌ها را بزرگ می‌کرد و این عین تقدس بود. تنها مجله تخصصی زنان در

در سال ۱۳۷۳ مجسمه‌ای با نام «نرگس عاشقان» اثر زهرا رهنورد، در میدان محسنی تهران نصب شد، و همزمان نام میدان از محسنی به مادر تغییر کرد. زن در آن مجسمه، سراسر به دقت پوشیده و با حجاب است، از تنش فقط صورتش پیداست و جای سینه‌اش، قلبی دارد که با طرح اسلیمی‌های هنر اسلامی تزئین شده است. زن کودکی را در آغوش دارد. سازنده‌اش در روز نصب مجسمه در شمال تهران، بر عرفانی بودن پیام مجسمه و تقدس رابطه مادر و فرزندی تأکید کرد. نرگس عاشقان، نماد گفتمانی بود که در چهل سال اخیر، تلاش شد به گفتمان غالب زنانه تبدیل شود: راندن زنان به اندرونی و تأکید بر لزوم پوشیده بودن تن، پشت پرده زیستن، تقدس مادر بودن، همسر مطیع بودن و سایر چگونگی‌های بدن‌هایی که در خدمت ایدئولوژی انقلاب اسلامی بودند: زن به مثابه شهروند درجه دو. زنانی که نَسب‌شان به زنان آزادی‌خواه مشروطه می‌رسید، یعنی زنانی که در فضای مردانه مشروطه و دوران پس از آن بر حقوق اجتماعی و آزادی خود پای فشرده و متأثر از تحولات جهانی و باز شدن عرصه‌ها برای زنان سراسر دنیا، خواستار رهایی از مطبخ‌ها و پستوها شده و در نهایت راه خود را به مدارس و تحصیلات و حضور اجتماعی باز کرده بودند، حالا با وقوع انقلاب عقب‌گردی همه‌جانبه را پیش روی خود می‌دیدند. در تمام این سالها کمتر موضوعی به اندازه موضوع بدن زنانه محل مناقشه بوده است. از روزی که طاهره قره‌العین از رهبران جنبش بابی، در ملأ عام نقاب از صورت برداشت، بیش از ۱۷۰ سال می‌گذرد و باز، تعیین حدود برای تن زنانه

گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل **Scientology Building** در شهر مانتین ویو گرد هم می‌آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملاً «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می‌باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با

شماره تلفن ۲۶۲۷-۸۵۷ (۴۰۸) تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

ادامه مطلب اعتراض ها در... از صفحه ۴۸



فرا رسیدن کریسمس و سال نو ۲۰۲۰ میلادی را به هموطنان عزیز مسیحی تبریک می گوئیم.

افلیا پرویزاد و همکاران

اعتراضات، زنی بر بالای پل عابر پیاده ایستاد و فریاد زد که می‌خواهد مردم دنیا صدایش را بشنوند. شال سفیدش را از سر برداشت و مستقیم خطاب به رهبر جمهوری اسلامی سخن گفت. مردمی که صدایش را شنیدند، او را شیرزن خواندند. روزی دیگر، زنی در نجف‌آباد اصفهان با کشیدن پارچه‌ای سفید بر تن خود، با مردم شهرش سخن گفت: «مردم! زن‌هایی که سرپرست خانوارند و هیچ در دستشان نیست چه کنند؟» و مردم خلاف عصر مشروطه و حتی خلاف اوایل انقلاب، زنی را که با تمامیت فیزیکی و حضور تنه‌اش به خیابان آمده، دیدند، و حرفش را شنیدند و از او حمایت کردند. گویی تن زنان ایرانی از پس سال‌ها که به اجبار در پستو بوده، بیرون آمده و تاریخ به اجبار بر پوستش ثبت شده را پس می‌زند و می‌خواهد تاریخ خود را بنویسد. تاریخ پشت پرده ماندن و سرکوب را دیگر تاب نمی‌آورد و به مدنی‌ترین صورت ممکن، به شهروند درجه دو بودنش و به تبعیضی که چون سایر اقلیت‌های ایرانی بر او روا داشته شده، معترض است.

لباس پوشیده بود، حجاب را که نماد کنترل بدن زنان است به چوبی آویخت و بی هیچ حرفی، بر سکو ایستاد. او چند ماه بعد، برای دومین بار اعتراض تنه‌اش را بر گنبد فیروزه‌ای میدان انقلاب تکرار کرد و به زندان محکوم شد. زنان دیگری هم در بسیاری از شهرهای ایران حرکت خاموش اما اعتراضی ویدا موحد را تکرار کردند و نام دختران انقلاب، به مبارزه سالیان طولانی علیه محدود کردن زنان گره خورد. رهبر جمهوری اسلامی اما، این اعتراضات علیه محدودیت بدن را محصول هزینه و فکر دشمنان انقلاب و مسئله‌ای کوچک و حقیر خواند. در شورش آبان‌ماه ۹۸، هم‌چون خیزش دی‌ماه ۹۶، زنان بسیاری در خیابان‌ها فریاد کشیدند. در نقاطی از حومه تهران زنان جوانی نقش هدایت اعتراض را برعهده گرفتند. یک‌شکل پوشیده و منسجم، هریک نقش رهبری را برعهده داشتند که فقدان در سایر اعتراض‌ها، به چشم می‌آمد. به نظر می‌رسد تن سرکوب شده زنان ایران از بسته‌ترین منافذ باقی مانده راهی به بیرون یافته است. در روز سوم

دست دادند. سوگنامه او تعارضی است میان خواست‌های بنیادی و ناگزیری‌های موقعیتی، چه راه‌هایی بر او گشوده و کدام به بن‌بست می‌انجامید؟ چه مقتضیاتی او را محدود می‌داشت و چگونه بکه و تنها می‌توان بر این مقتضیات چیره گردید و در یک همبود انسانی شرکت جست؟ صدای رسایش به‌رغم جنه کوچک هنوز در این ایران بلازده جاری است»

چهار سال پیش از خودسوزی هما دارابی، تن زن دیگری در تپه‌های اوین مقابل جوخه آتش رفته بود. فاطمه مدرسی تهرانی (سیمین فردین) که پس از انقلاب در تشکیلات غیرعلنی حزب توده ایران، یکی از اعضا رهبری کمیته و عضو مشاور کمیته مرکزی بود در اوایل دهه شصت در اوج سرکوب‌های مخالفان حکومت به همراه دختر خردسالش دستگیر شده بود. او درباره تن شکنجه شده‌اش چنین گفته بود: «پاهایم تا زانو خونی بود. خون حتی از لای پانسمان پاهایم بیرون زده بود. نازلی با دیدن پاهای خونین‌ام وحشت‌زده به من چسبید. آن موقع یک چادر سفید سرم بود و می‌لنگیدم و نازلی را این‌ور آن‌ور به دندان می‌کشیدم. توالت‌های زندان سه هزار با سلول فاصله زیادی داشت. هر دفعه می‌خواستم بروم آنجا، باید با آن پاهای آتش و لاش، بچه وحشت‌زده را با خود می‌کشیدم. با همه درد و نگرانی می‌کشیدم دنیای نازلی را با شادی بیامیزم. هر بار که مرا برای بازجویی می‌بردند، مدام این دغدغه را داشتم، نازلی چه می‌شود.»

اعدام فاطمه مدرسی تهرانی تنها زن چپی که در بهار سال ۶۸ و آن‌هم پس از توقف کشتار همگانی مخالفان حکومت در تابستان ۶۷ اعدام شد، نشان از خصومت دیرینه و تمام‌نشدنی جمهوری اسلامی با زنان داشت.

در خرداد سال ۶۲، تن مونا محمودنژاد دختری هفده ساله را که معلم کودکان بهائی بود به همراه نه دختر بهائی دیگر به دار آویختند. پیش از اعدام، در زندان، با ذکر این‌که تن مونا به دلیل اعتقاد به بهائیت ناپاک است، برایش بشقاب جداگانه می‌گذاشتند. لوله‌ای به دستش می‌دادند و سر دیگر لوله را خود در دست می‌گرفتند تا از هر تماسی با تن او پرهیز کرده باشند. مونا محمودنژاد، آخرین دختر از آن جمع ده نفره زنان بود که اعدام شد. در دی‌ماه ۱۳۹۶، زنی به نام ویدا موحد در اعتراض به حجاب اجباری بالای سکویی در خیابان انقلاب رفت. او که به سادگی

آنان در فضایی مملو از قدرت توأمان عرف و شرع، آزادی خود را باز هم باخته بودند. تا برسیم به گوهر عشقی و دادخواهی‌اش، زن ایرانی راهی طولانی برای حضور تنه در عرصه عمومی پیموده است. گوهر عشقی در تمامی این سال‌ها هر جا حاضر شده عکس فرزندش، ستار بهشتی، را به سینه چسبانده است. حضور او با آن عکس، اجرایی معترضان را خلق کرده و بدن فرسوده او نمادی از دادخواهی شده است. زنی متعلق به محروم‌ترین طبقه اجتماع، بدون این‌که نیازی به سخن‌گفتن داشته باشد، با کشاندن تن خود به عرصه عمومی، و با حمل مدام تصویر فرزندش، مؤثرترین راه اعتراض را برگزیده است.

پیش از او، در جریان اعتراضات خیابانی سال ۸۸، تصویر پیکر ندا آقاسلطان که با چشمی خیره مخاطب را می‌نگریست در حالی که تنش بر خیابان افتاده و صورتش غرق خون بود، از استمرار سرکوب حکومت حکایت می‌کرد. پیکر خونین ندا آقاسلطان در عین حال، نشان حضور قاطع زنان در مبارزات آزادی‌خواهانه شد. زنان پیش و بیش از مردان به خیابان‌ها آمده بودند تا با قامتی ایستاده در مقابل باتوم مردان سرکوب‌گر، آگاهی خود را به نقش‌شان در مبارزه با حکومت ایدئولوژیک فقه محور نشان دهند. شمایل ندا، که علی‌رغم تمام آن سال‌ها محدودیت حضور تن زنانه به خیابان آمده و کشته شده بود، هنوز ماندگارترین نماد اعتراضات ۸۸ است.

پیش از ندا آقاسلطان، هما دارابی، پزشک و از اعضای حزب ملت ایران، در اسفند سال ۱۳۷۲ در میدان تجریش تن خود را به آتش کشید. او پیش از به آتش کشیدن خود، حجابی را که به اجبار بر سر کرده بود، از سر برداشت، و برای مردمی که تماشايش می‌کردند درباره حجاب تحصیل شده به زن ایرانی سخن‌ها گفت. او را که سال‌ها در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد به پنهان بی‌حجابی از کار اخراج کرده بودند. به اخراجش اکتفا نکرده و مطالبش را هم تعطیل کرده بودند. برای زنی چون او که عمرش را صرف مبارزه کرده بود، محرومیت از بدیهی‌ترین حقوق انسانی راحت نبود. پروانه فروهر، دوست و هم‌رزم او، درباره‌اش گفت: «وقتی انقلاب صورت گرفت گمان کرد زنان در جای طبیعی خود مستقر خواهند شد و نیازی به نبردی جداگانه نخواهند داشت، اما چنین نشد. آنها هیچ به دست نیاوردند که بسیاری هم از

ادامه مطلب **خشونت قانون... از صفحه ۴۲**

ممکن است آنها هم نتوانند برگردند. آنها هم تحت ولایت پدرشان هستند. ما هنوز در کشور جدید گذرنامه نگرفته‌ایم و شامل قوانین ایران می‌شویم. من اینجا عملاً زندانی شده‌ام.»

حق آزادی حرکت، یکی از حقوق اساسی انسان‌هاست که در اعلامیه حقوق بشر هم در نظر گرفته شده است، بر این اساس، دریافت گذرنامه هم بخشی از آزادی حرکت است و بر مبنای آن زنان برای خروج از کشور نباید نیازی به اجازه همسر داشته باشند اما در عمل خشونت مستمر همسران و پدران قرار می‌گیرند که حتی در صورت زندگی در محدوده قوانین کشورهای دیگر، همچنان حق اعمال خشونت را از قوانین ایران می‌گیرند.

ادامه مطلب **گذری در... از صفحه ۴۵**

به تفصیل در کتاب «المسالک الممالک» سخن گفته است. «ابن بلخی» نیز در «فارسنامه» حدود سال ۵۰۰ ه.ق از آثار تهران سخن به میان آورده است. «یاقوت حموی» در کتاب «المعجم البلدان» به سال ۶۲۰ ه.ق تهران را قریه ای از قرا «ری» می‌داند که بیشتر آن زیر زمین ساخته شده و شامل دوازده محله بوده است و اطراف آن باغ‌های فراوانی است که به هم راه داشته‌اند. «ذکریای قزوینی» در سال ۱۷۴ ه.ق در کتاب «آثار البلاد» که تقریباً ۷۰ سال بعد از یاقوت حموی - نوشته شده درباره تهران چنین می‌نویسد: «تهران شهری است زیرزمینی، مانند لانه مورچه، که اهالی آن به محض حمله دشمن در زیرزمین مخفی می‌شدند.» حمدالله مستوفی در کتاب «نزهة القلوب» خود به سال ۷۴۰ هجری قمری تهران را اینطور تشریح می‌کند: «تهران یکی از بیلاقات ری بوده و آب و هوایی گوارا و سالم دارد و دارای باغ‌های میوه فراوانی است و جمعیت زیادی هم داشته است» رونق تهران، پس از حمله مغول، به سبب مهاجرت اهالی ری به تهران بیشتر شد.

سخن آخر: شناسایی عواملی که باعث می‌شود کاسه صبرتان لبریز شود اهمیت دارد؛ چون می‌تواند نقش پیشگیرانه داشته باشد. هنگامی که تصور می‌کنید ممکن است در موقعیتی تنش‌زا قرار بگیرید می‌توانید تکنیک‌های مدیریت استرس، ذهن آگاهی و توجه به مولفه شفقت‌ورزی را دستور کار خود قرار دهید.

در حالی که تنها مقامات جمهوری اسلامی می‌توانستند با دادن گذرنامه ایرانی، برای خروج از کشور به او کمک کنند، این کار را نکردند. این در حالی است که بر طبق ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی، محل اقامت زن محل اقامت شوهر است. یک نمونه دیگر، داستان الناز است؛ زنی که چهار سال است از همسرش جدا زندگی می‌کند. در حالی که او به ایران بازگشته الناز با بچه‌هایش در خارج از کشور است. او مدت‌هاست که می‌خواهد برای دیدن مادر بیمارش به ایران سفر کند اما به دلیل وجود قانون صدور گذرنامه برای زنان متاهل، جرات این کار را ندارد: «اگر تنها بروم، ممکن است دیگر نتوانم برگردم چون گذرنامه‌ام تنها یک سال اعتبار دارد و برای تمدیدش باید شوهرم اجازه بدهد. اگر با بچه‌هایم بروم

از دیگر بناهای مهم دوره سلطنت ناصرالدین شاه می‌توان باغ گلستان، باغ و قصر سلطنت آباد، مدرسه و مسجد شهید مطهری (سپهسالار)، باغ فردوس، میدان امین السلطان، شمس‌العماره و ... نام برد. در این دوره چند محله نیز با نام‌های سنگلج، خانی‌آباد، قنات‌آباد، پاچنار، گود زنبورکخانه، و بازار بزرگ به محله‌های تهران اضافه شد.

نام تهران در حدود اواخر سده دوم پیش از میلاد، برای نخستین بار در نوشته‌های «تئودیس یونانی» آمده است. «ابو اسعد سمرقانی» در کتاب خود از شخصی به نام «ابو عبدالله محمدابن حماد تهرانی رازی» نام برده که اهل تهران بوده و در سال ۲۶۱ ه.ق چشم از جهان فرو بسته است؛ و لذا این کتاب قدیمی - ترین سندی است که به موجودیت تهران قبل از سده سوم هجری قمری اشاره می‌کند. «ابن حوقل» در سال ۳۳۱ ه.ق تهران را شهری سرسبز و دارای باغ‌های فراوان ذکر می‌کند که میوه‌های فراوانی داشته و ساکنان آن بیشتر در زیر زمین زندگی می‌کردند. استخری در سال ۳۴۰ ه.ق درباره تهران

انسان جایز الخطاست: هیچ انسانی کامل و بی نقص نیست. پذیرفتن این حقیقت که خودتان کامل نیستید، کمک می‌کند این باور را درونی کنید که دیگران هم ممکن است اشتباهاتی داشته باشند پس با شفقت بیشتری با خودتان و دیگران برخورد کنید که به صورت‌تر شدنتان کمک می‌کند و دیگران را به خاطر هر مسئله‌ای مورد سرزنش قرار نمی‌دهید.

چگونه صبور باشیم

صبور بودن در موقعیت‌های سخت زندگی به شما کمک می‌کند تا بهترین تصمیم‌ها را بگیرید و در عین حال روابط بهتری با دیگران برقرار کنید و از سلامت عمومی بالاتری برخوردار باشید. تصور کنید یک جلسه مهم کاری دارید، زودتر از همیشه از خانه خارج می‌شوید، در بین راه تصادفی رخ می‌دهد که منجر به ترافیکی سنگین می‌شود، این تجربه از جمله موقعیت‌هایی است که کنترلی بر آن ندارید. ممکن است دچار اضطراب شوید یا تمام مدت عصبانی باشید، به زمین و زمان بد و بیراه بگویید و مدام دستتان روی بوق باشد یا شاید خون‌سردی خودتان را حفظ کنید و بپذیرید که باید مدت‌زمانی صبر کنید تا ترافیک باز شود، تماسی بگیرید تا دیر رسیدن خودتان را اطلاع بدهید. در ادامه روش‌هایی را بررسی می‌کنیم که به شما کمک می‌کند تا صبور بودن را تمرین کنید.

مشکلات است و به شما کمک می‌کند هنگامی که با سختی‌ها و ناملاهیات زندگی رو به رو می‌شوید، نه تنها آسیب نبینید بلکه به این موقعیت‌ها به عنوان عاملی برای رشد خود نگاه کنید.

تنفس عمیق: هر زمان که دچار تنش شدید، چند تنفس عمیق شکمی بکشید. در زمان استرس، نظم تنفس‌تان به هم می‌خورد و ضعیف‌تر می‌شود؛ در نتیجه بدن‌تان اکسیژن کمتری دریافت می‌کند. تنفس عمیق پیامی به مغزتان می‌فرستد که باعث می‌شود سیستم پاراسمپاتی که فعالیت‌های انسان را در زمان استراحت تنظیم می‌کند فعال شود در نتیجه استرس و خشم‌تان کاهش پیدا می‌کند.

کشف تکنیک منحصر به خودتان: منشأ آرامش در افراد مختلف منحصر به خودتان است. مدت‌زمانی را برای خودتان صرف کنید. ببینید چه چیزی یا چه فعالیتی باعث ایجاد آرامش درونی‌تان می‌شود و هر موقع مضطرب یا عصبانی شدید آن تکنیک را به کار ببرید. گوش دادن به موسیقی، ورزش کردن، نگاه کردن به عکس عزیزتان، تجسم منظره‌ای زیبا و ... هر کدام می‌توانند باند دارویی آرامبخش برای شما عمل کنند.

لذت بردن از مسیر اهداف: زمانی که یک هدف بزرگ برای خودتان تعیین کنید و خود را به هر دری بزنید که به هدف‌نهایی برسید، مسلماً سختی‌های زیادی را متحمل می‌شوید که باعث می‌شود به مرور صبر و حوصله خودتان را از دست بدهید و حتی نیمه‌های راه ممکن است جا بزنید و همه چیز را رها کنید. اما اگر برای خودتان هدف‌های کوچک در جهت رسیدن به هدف‌نهایی تعیین کنید، احتمال بیشتری وجود دارد تا به موفقیت دست پیدا کنید؛ در نتیجه مسیر هدف‌برای‌تان لذت‌بخش‌تر می‌شود. رسیدن به هدف به صبر و تحمل نیاز دارد پس به صورت تجربی می‌آموزید که صبور باشید چون یک شبه نمی‌توان به همه آرزوها دست یافت.

مولفه‌های اصلی در صبور بودن: دست یافتن به صبر و آرامش مستلزم آشنایی با مولفه‌های اصلی تشکیل‌دهنده آن است. یکی از مولفه‌های صبر، پذیرش است، پس باید با این حقیقت که گاهی حوادثی در لحظه اتفاق می‌افتد که کنترلی روی آن ندارید واقع بینانه رو به رو شوید. سپس به این نکته توجه کنید که اوضاع تغییر می‌کند و همیشه روی یک منوال ثابت که برایتان آزار دهنده است باقی نمی‌ماند. در نهایت اینکه شما تنها نیستید و اتفاقات ناگوار برای هر فردی ممکن است رخ دهد.

صبور بودن یک انتخاب است: صبور بودن، ویژگی پسندیده‌ای است که باعث آرامش درونی‌تان می‌شود و حتی با صبوری می‌توانید الهام‌بخش دیگران نیز شوید. اگر به دلیل کوچکترین مسائل عصبانی می‌شوید و با دیگران جر و بحث می‌کنید، به این فکر کنید که زندگی نعمتی است که به شما اعطا شده است تا بتوانید بیشترین بهره‌وری را از آن داشته باشید. در حالی که تداوم یافتن اضطراب، تنش و عصبانیت مقدار زیادی از انرژی‌تان را هدر می‌دهد و شما را از اهدافتان دور می‌کند.

برنامه هفتگی، تمرین صبور بودن: خبر خوب این است که می‌توانید خصلت صبور بودن را در خودتان تقویت کنید، البته صبور بودن کار راحتی نیست مخصوصاً در دنیای تکنولوژی‌امروزی که شما می‌توانید به راحتی و بدون اندکی تعلل با ارسال پیامی تمام عصبانیت‌هایتان را به مخاطب خودتان انتقال دهید. با این حال اگر اراده کنید، با پشتکار لازم می‌توانید صبور بودن را تمرین کنید. تجدید نظری در روابط خودتان داشته باشید و از افرادی که عینک بدبینی گذاشته‌اند دوری کنید تا بتوانید به زیبایی‌های اطراف خود توجه کنید.

آمادگی برای موقعیت‌های دشوار: پذیرش این واقعیت که زندگی با فراز و نشیب‌هایی همراه است بیانگر این است که نباید تصور کنید که همه چیز باید بر وفق مراد شما باشد. تاب‌آوری به معنی افزایش سطح تحمل در هنگام رویارویی با

ادامه مطلب **سلاح ما... از صفحه ۳۷**

اعمال نشد. بعد از اینکه کشته و زخمی دادیم راهی نداشتیم یا باید مانند گذشته سرمان را پایین می‌انداختیم و به خانه بازمی‌گشتم یا باید برای احقاق حق و حقوق مان می‌ایستادیم و مبارزه می‌کردیم. تا قبل از آن به هیچ عنوان قصد خشونت نداشتند. ما خودمان اگر کسی می‌خواست خشونت داشته باشد آرامش می‌کردیم اما ساعت ۱۲ به بعد که حمله کردند دیگر نمی‌شد ساکت ماند. مدنیت و شعارهای مدنی زمانی معنی دارد که طرف مقابلت هم درکی از مدنیت داشته باشد، نمی‌شود با مدنیت برخورد کرد درحالی که طرف مقابلت دارد تو را با گلوله می‌کشد.»

ادامه مطلب **چه باید کرد... از صفحه ۵**

که بر تمام شئون زندگی مردم خیمه زده اند. با این فرقه شبه مافیایی که زندگی میلیونها نفر را گروگان گرفته اند؟ آیا سرنوشت ایران تبدیل شدن به یک کره شمالی دیگر است؟ اگر نه چه راهی پیش روی ماست تا این مصیبت از سر کشورمان رفع شود؟ از موضع اخلاقی و انسانی و همینطور به عنوان کسی که از ایران خارج شده ام نمی‌توانم دفع این بلا را بزرگ را دست به اسلحه بردن مردم و مقابله به مثل با نیروهای امنیتی و یا حمله نظامی یک قدرت خارجی بدانم. برای همین روزی هزار بار از خودم می‌پرسم چه باید کرد؟ سوالی که از ۸۸ تا امروز برای خود من بی پاسخ مانده است.

این بدن سر انجام با مرگ از هم می‌پاشد. پیش از آن که از هم بپاشد، عشق را به آن هدیه دهیم.

بخواهند صحبت کنند برایم با کنجکاوی از ایران می‌پرسند: مشخصه جنبش چیست؟ لیبرال‌ها چه می‌گویند؟ ماهیت اصلاح‌طلبان حکومتی چیست؟ صحبت با این دو جوان برایم امیدبخش و یادآور این واقعیت است که مبارزه حتی علیه سخت‌ترین دیکتاتورهای دنیا هم ممکن است. بیش از هر چیز این موضوعی است که هنگ کنگ و ایران را به هم نزدیک می‌کند: رویارویی با دیکتاتوری. نماد این شهر شیر است و این شیر غران نشان داده که می‌خواهد از زیر سایه اژدهای حکومت دیکتاتوری چین بیرون بیاید. موفقیت در این راه بی‌شک به خلاصی «کره» ایران از چنگال حکومت دیکتاتوری خود نیز کمک خواهد رساند.

هیچ وقت نتوانستم درک کنم چطور یک نفر که خودش هم بخشی از یک جامعه است با عوض شدن لباسش این حق را به خودش می‌دهد که به سمت همشهری‌ها و هموطنان خودش تیر مستقیم شلیک کند، زخمی کند و یا به قتل برساند. آنها مردم را به قتل رساندند و بعد سناریوی همیشگی خودشان را در رسانه ملی‌شان بازخوانی کردند. گفتند (اغتشاش است). اغتشاش کجا بود، ما گرسنه‌ایم. در کوجه‌ها و پس‌کوجه‌ها فرار می‌کردیم، برخی در خانه‌ها را باز کرده بودند و مردم را پناه می‌دادند و برخی نه. به صراحت می‌گویم تا بعد از ظهر از طرف مردم معترض در اهواز هیچ خشونت

در کشور خودمان استبداد صغیر وقتی به پایان رسید که مشروطه خواهان با قشون و تجهیزات نظامی تهران را فتح کردند. سال ۵۷ نیز معترضین زمانی پیروز شدند که بخشی از بدنه ارتش (همافران) به مردم پیوستند، در نیروهای نظامی ریزش به وجود آمد و درهای پادگانها به روی مردم باز شد. در کشور همسایه مان عراق، صدام که در کشتار معترضین و مخالفین حتی از به کار بردن سلاح شیمیایی هم ابا نداشت سالهای سال حکومت کرد و تنها با یک نیروی نظامی پر زور تر از خود به زیر کشیده شد. اما به واقع چه باید کرد با جمهوری اسلامی؟ با این اقلیت دست به اسلحه

بوده. نیتان به نمایندگی از فعالیت‌های سندیکایی‌اش سفری به برزیل داشته و حمایت جنبش کارگری آن کشور از مبارزات هنگ کنگ را جلب کرده که با توجه به توهمات چپ آمریکای لاتین نسبت به دولت چین کم دستاوردی نیست. «جاکو» در توضیح ارتباط شیلی و هنگ کنگ می‌گوید هر دوی آنها آزمایشگاه نوبلیرالسم و نظریات میلتنون فریدمن، اقتصاددان راست‌گرای آمریکایی، بوده‌اند. در همین چشم‌انداز است که او از اهمیت مبارزه علیه دیکتاتوری در ایران نیز می‌گوید و از لزوم همبستگی با اعتراضات ایران. آن‌ها به این اشاره می‌کنند که قبلاً فعالیت‌هایی در همبستگی با فعالین سندیکایی دستگیر شده در ایران نیز داشته‌اند. اما بیشتر از آن که

ادامه مطلب **بیم و امید... از صفحه ۴۷**

حزب کمونیست است جوانی مثل او جذب مارکسیسم شده. می‌گوید: «خشم جوانان علیه شرکت‌های بزرگ و گرانی قیمت مسکن و غیره باعث شده دنبال بدیل‌های سیاسی جدید باشند». این بوده که او در بحبوحه مبارزات دموکراتیک سال ۲۰۱۰ جذب نخله‌ای از مارکسیسم شده که هم بر سوسیالیسم تاکید دارد و هم بر دموکراسی؛ نخله‌ای که در اعتراضات سال ۱۹۸۹ میدان تیان کنار معترضین و علیه سرکوب آن‌ها توسط پکن ایستاد.

از «جاکو» سوالی را می‌پرسم که از تمام بقیه فعالین هنگ کنگی هم پرسیده‌ام. با چه امیدی با دولت پر قدرتی مثل چین روبرو شده است و چه امیدی دارد که یک گروه کوچک چپ‌گرا بتواند نقشی در مقابله با دولت حزب کمونیست چین ایفا کند؟ پاسخ او اما از بقیه متفاوت است. می‌گوید: «ما در واقع باور داریم که دولت چین فقط تلاش می‌کند قوی به نظر برسد اما با بحران‌های زیادی روبرو است. مثلاً بحران اقتصادی در چین مشکلی بسیاری جدی است.» «نیتان» هم همین را تاکید می‌کند. او اخیراً به جرم تلاش برای تشکیل اتحادیه کارگری در محل کارش، بانک اچ اس بی سی هنگ کنگ، اخراج شده و تلخی هزینه برای مبارزه را می‌داند. تفاوت آن‌ها با خیلی معترضین رادیکال این است که به جای این‌که خواهان جدایی از چین باشند خواهان «صادرات جنبش به چین» هستند و گسترش جنبش دموکراسی‌خواهی در چین. برخلاف خیلی معترضین آن‌ها رویکردی منفی به مهاجرین از چین نیز ندارند. مثلاً «لی»، که پدر و مادر خودش در کودکی از پکن به هنگ کنگ مهاجرت کرده‌اند با زبان معمول ضد‌مهاجر از چینی‌های سرزمین اصلی که به هنگ کنگ مهاجرت کرده‌اند می‌گوید و آن‌ها را اغلب «بی‌تمدن» و «بی‌سواد» می‌خوانند که حاضر به یاد گرفتن «فرهنگ ما» و زبان کانتونی نیستند (زبان رسمی بیشتر چین، ماندارین است اما زبان هنگ کنگ و بعضی شهرهای بزرگ چین مثل بندر گوانگژو، کانتونی است).

با این روحیه بین‌الملل‌گرا، جای تعجبی نیست که «جاکو» و «نیتان» بر خلاف بیشتر فعالین هم از مبارزات ایران شنیده‌اند و هم چشم‌اندازی نسبت به آن دارند. از آمریکای لاتین البته بیشتر می‌دانند. گروه آن‌ها سازمان‌دهنده اصلی آکسیون اعتراضی در مقابل کنسولگری شیلی در همبستگی با جنبش شیلی

گرچه روزنامه «ساوت چاینا مورنینگ پست» که روزنامه اصلی هنگ کنگ است سرمقاله‌ای در مورد ایران منتشر کرده بود. سینتیا هم البته گفت به این خاطر که یکی از «اینفلوئنسرها»ی اینستاگرام راجع به اعتراضات ایران نوشته از آن با خبر شده و حتی تعداد دقیق کشته‌هایی که ابتدا سازمان عفو بین‌الملل اعلام کرد (۱۰۷ نفر) بخاطر داشت. بهرحال هم او و هم بقیه جوانان وقتی می‌فهمیدند ایرانی هستم و از اعتراضات سخن می‌گفتم با گرم‌ترین کلمات ابراز همبستگی می‌کردند. «ئی» نوجوان حتی از من خواست پیغامی به جوانان ایرانی بفرستم: «امیدتان را از دست ندهید. کوتاه نیایید.»

با این همه این واقعیت که در مواقع اضطراری و حساس مثل بحران هنگ کنگ توجه بیشتر مردم به کشور خودشان و شرایط خودشان جلب می‌شود بار دیگر برایم ثابت شده بود. سینتیا حتی با «عذاب وجدان» از این واقعیت سخن گفته بود. اما همیشه گروهی از معترضین هستند که انترناسیونالیسم و همبستگی بین‌المللی برایشان جایگاه خاصی دارد.

«جاکو» و «نیتان» از این دسته هستند. با این دو در رستورانی در محله مشهور مونگوک در شبه‌جزیره کولون (شمال هنگ کنگ) دیدار می‌کنم. این محله برایشان خاطرات بسیاری دارد. «جاکو» می‌گوید پلیس در این‌جا این‌قدر گاز اشک‌آور زده که احتمال دارد هوای منطقه هنوز زهرآگین باشد. از کنار چند ایستگاه مترو رد می‌شویم که به علت درگیری‌های جنبش تعطیل شده‌اند و دیوارنوشته‌هایی را می‌بینیم که یادآور جنبش است.

این دو جوان از فعالین سازمان مارکسیستی «حرکت سوسیالیستی» هستند که به بین‌الملل‌گراترین نخله مارکسیسم یعنی تروتسکیسم تعلق دارد و خودش بخشی از یکی از سازمان‌های بین‌المللی تروتسکیستی به نام «کمیته برای بین‌الملل کارگری» است. «جاکو» و «نیتان» هر دو هم سن من هستند (حدوداً ۳۰ ساله) و بخش عمده دهه سوم زندگی خودشان را صرف ساختن نیروهای سازمان‌شان کرده‌اند. سازمانی که اکنون ۱۰۰ عضو در هنگ کنگ دارد و در ضمن در تایوان نیز فعال است و در خود چین هم فعالیت زیرزمینی دارد. «حرکت سوسیالیستی» حدود ده سال عمر دارد و جاکو از بنیانگذاران آن بوده است

از «نیتان» می‌پرسم که چطور در کشوری که تمام مبارزات جوانانش علیه سلطه

ادامه مطلب چاکراه... از صفحه ۳۳

سنگ هایی مانند: کلسیت نارنجی (Orange Calcite) عقیق مسی جگری (Carnelian) میثم سبز (Jasper).
 انجام رقص هایی که حرکاتی بیشتری در ناحیه شکمی دارد مانند رقص عربی (belly dancing).
 اجتناب از خوردن غذاهای فرآوری شده تا جای امکان و اضافه کردن سبزیجات و میوه های همچون پرتقال، زردآلو، بادام، هویج، انبه، سیب زمینی شیرین و زنجبیل به رژیم غذایی.
 انجام پزهای یوگا مانند: Hip circles-Hero pose, low lunge, Half Monekey dog pose, goddess, wide legged standing forward bend warrior pose, Frog pose.
 با آرزوی سلامتی و کامیابی در زندگی برای خوانندگان عزیز پژواک.

ادامه مطلب دنیای سینما... از صفحه ۱۶

اما یکی از پلیس ها خلافکار است و همین همکاری او را با پلیس وارد مرحله جدیدی می کند که نکته کلیدی فیلم هم هست.
 «طاهری» با نخستین ساخته خود، در هر سه مرحله (بازی، داستان و کارگردانی) از این تجربه سربلند بیرون می آید و با چهره فتوژنیک و مدل وارث می تواند بازیگر خوبی هم در سینمای آلمان محسوب شود.

ادامه مطلب تهران، نفس... از صفحه ۲۳

جای نفس عمیق رو به آسمان آبی باید در ماسک های نازبا تنفس کنند؟
 تهران، شهر آب ها و بیلاقی ها، شهر کوچه باغ ها و افاقیهای گل دار و عطر یاس، شهر چنارهای سبز و صدای سار و قناری دیگر نفس ندارد. نفس های تهران به شماره افتاده است. تهران کم کم جان می سپارد.
آیا کسی صدای تهران را می شنود؟

حُب پدر این خانواده با الاغ به سر کار خود می رود یا با تاکسی؟ دو فرزند این خانواده با گاری به مدرسه می روند یا با وسیله نقلیه به دانشگاه خود رفت و آمد می کنند؟ اینها در چادر زندگی می کنند یا در خانه؟ اگر در خانه هستند چه مقدار در سر سال به کرایه منزلشان افزوده می شود؟ اینها سنگ می خورند یا نان و روغن و برنج و گوشت؟ یونجه می خورند یا میوه؟ با برگی خود را می پوشانند یا نیاز به پوشاک دارند؟ آری اینچنین بود برادر...
 همه قیمت ها ثابت ماند و ۲۰۰ هزار تومان هم در جیبمان رفت!

راه های پیشنهادی برای باز کردن چاکرای دوم و تنظیم انرژی در این چاکرا:
 انجام مراقبه پویا (مراقبه پویا روشی از مراقبه است که معمولاً به نام اشو (Bhagulan Shree Rajneesh) شناخته می شود که دارای ۵ مرحله می باشد و انجام آن باعث رهایی و آزادی از بسیاری از احساسات پنهان نگه داشته، و شخص با انجام این مدیتیشن حالت سبکی و سر زندگی کرده و دستیابی به یک زندگی هنرمندانه و خلاقانه را برای خود میسر می کند).
 انجام دادن فعالیت هایی که به آن علاقمند هستید مانند نقاشی، عکاسی، رقص، آشپزی، ساخت جواهرات و غیره.
 انجام مدیتیشن با در دست داشتن

نقش «طاهری» در این فیلم، کاراکتر یک بوکسور است که برای راضی نگه داشتن مافیای عرب در آلمان در مسابقه ای می بازد و این منجر به نزدیکی او به باند مذکور می شود، اما پس از چندی با اطلاع از حامله بودن دوست دخترش سعی می کند تغییر مسیر بدهد و برای همین برای دستگیری باند با پلیس همکاری می کند،

کاش می شنیدند و می دیدند و به جای سرگرم شدن به دعوای سیاسی و بازی های تجاری و اداری شان، ساعتی، دقیقه ای، ثانیه ای، آنی! به حال دل من و ما و خرد و کلان این شهر می اندیشیدند و از خود می پرسیدند: گناه این مردم چیست؟ گناه مردم تهران چیست که به جای هوا باید دود گازوئیل استنشاق کنند و به

بالای شهر زندگی می کنند و پزشک خانوادگی شان هر هفته در منزل بر سر بالینشان حاضر می شود اینها را ندیده اند. راستی قضیه «مالیات بر خانه های خالی در شهرهای بزرگ چه شد؟» چه کسانی و چرا اجازه مالیات گرفتن از قانون های مسکن خوار را ندادند؟ چند میلیون مسکن خالی در تهران برای چه کسانی است که قیمت ها را این چنین بالا بردند. از این بگذریم، مُشت نمونه خروار است.
برسیم به مسئله بعد: بر فرض محال که تمام درآمد حاصل در بین اقشار ضعیف تقسیم می شود و ۲۰۰ هزار تومان به درآمد یک خانواده چهار نفره اضافه شود...

ادامه مطلب منطقه فضول آباد... از صفحه ۱۹

مدتی طول کشید از حق الزحمه من خبری نشد. وقتی درباره اش پرسیدم گفت: «وزارت ارشاد با چاپ آن کتاب موافقت نکرد.» البته این حرف ثابت شد دروغ است چون یکی از دوستان آن کتاب چاپ شده را در یکی از کتابفروشی های خیابان کریمخان دیده بود با زیر نویس های من زیر عکس های آن کتاب.

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

شاید توجه برانگیز و شنیدنی باشد. (...به روز عروسی نزدیک می شدیم. مادرم وسایلی که برایم آماده کرده بود را یکی یکی از پستو در می آورد و کنار اتاق می چید. جهیزیه من مثل تمام دخترهای روستا بود، شامل لگن خمیر کنی و سفره چند دلو برای قند و مواد خشک، کیسه توری، سه پایه، یک دست رختخواب، لباس، مشک آب، مشک دوغ، دو گلیم که خودم بافته بودم، جاجیم و کاسه، کشمش، برگه زردآلو و آرد که قرار بود سه روز بعد از عروسی به خانه داماد آورده شوند.» (نقل در کتاب از هرات تا اولین نوشته فلور یزدانی)

ادامه مطلب در باب افزایش... از صفحه ۲

مالیات را افزایش دهیم و یا قیمت انرژی را بالا ببریم تا به این اقبال کمک کنیم. بعد هم می گویند خیلی ما ماشین ندارند برای چه باید بارانه سوخت از جیب شان پرداخت شود؟
پاسخ: اولاً ابتدا یادم باشد در تدریس منطق مغالطات آن جمله اول را در مواضع مغالطه «ایهام یا مانعه الخلو» حتماً بیاورم. چنان این «یا» را بیان می کنند که گویی هیچ راهکار دیگری وجود ندارد. ثانیاً بزرگواران در قضیه مالیات تاکنون چگونه رفتار کرده اند؟ جز آنکه یقه قشر متوسط را گرفته اند و از آنها مالیات کسر می کنند. تو را به خدا یک نمونه نشان دهند که یقه گردن کلفتان را در قضیه مالیات گرفته اند؟

آیا اینها تاکنون به یک مطب پزشک متخصص رجوع کرده اند که قانون وار از میزبان بدبخت طلب پول نقد می کنند؟ خون مردم را می مکند و با هزینه های سرسام آور به جان مردم می افتند و ذره ای هم گوششان بدهکار نیست؟ این یک مورد مثل روز روشن است. چه کسی تاکنون با این پدیده در مطب پزشکان برخورد نکرده است؟
 بله، مسئولانی که در خانه های لاکچری

همکارم به گفتن خاطراتش ادامه داد: یه روز دوستی آمد خانه ما در پاسداران. گفت شما که اهل قلمی، این سی و دو عکس تاریخی از مناطق لرستان را برایمان زبرنویس کن. قرار است دوستم در کتابش بیاورد. حق الزحمه هم داده میشه. قبول کردم. یه روز آمد عکس ها را با زیر نویس ها برد. حسابی هم از جملات من تعریف کرد.

باز گفت: «زن پدر من خیلی خوبه. من هر گندی هم بزنم محاله بره به بابام بگه. بابام مرد خشنی هم هست. جناب سرهنگ، زن پدرم با من میاد میریم سر قبر مادرم که در تصادفی جان باخت. سنگ قبرش را می شور، گلاب می باشد، گل می ریزد و بیشتر از من برای مادرم که او را هم هرگز ندیده گریه می کند»

یک نو جهیزیه روستائی

نمی دانم این روزها در ایران با این ارقام تکان دهنده، پدران و مادران برای دخترانشان چگونه جهیزیه تهیه می کنند ولی من در اینجا میخوام به یک جهیزیه یک خانواده روستائی خودمان اشاره کنم

از یک طرف فردی که می خواهد از این امور استفاده کند مجبور است جنس خود را گران تر بفروشد تا مابه التفاوت هزینه را به دست بیاورد و از طرف دیگر فردی که مصرف کننده است و خود یک شغل آزاد دیگر دارد مجبور است درآمد شغلی خود را بالاتر ببرد تا قدرت خرید خود را حفظ کند. نتیجه آنکه فشار این افزایش هزینه به بخش کارگر و کارمند و معلم و بازنشسته و حقوق ثابت بگیر جامعه وارد می شود. خلاصه اینکه تمامی بخش های اقتصاد و همچنین تمامی افراد یک جامعه با حمل و نقل رابطه مستقیم دارد. تازه تمام اینها با احتساب ۵۰ درصد گرانی سوخت است. از کارخانجات و کارگاه های تولیدی و نیروگاه ها و... هم بگذریم که بزرگواران چنان وانمود می کنند که گویی اینها با تف کار می کنند!

در یک کلام: یک اصل لایتغیر در اقتصاد این است که افزایش هزینه سوخت، هزینه تولید را بالا می برد. این را یک دانش آموز دوره دبیرستان نیز به آسانی درک می کند، اما برخی بزرگواران را چه شده که خود را به ناهفمی زده اند؟

۳. می گویند درآمد حاصله صرف اقشار نیازمند می شود. یا باید نفت بفروشیم یا

ادامه مطلب ورزش از... از صفحه ۱۴

براستی آقای مارک ویلموتس کلاه بزرگی بود که بر سر همه رفته است. حالا در دستگاه آمارگیری و سنجش افکار عمومی ویلموتس افت وحشتناکی داشته است، حتی هموطنان روزنامه نویسی می گویند ما در تعجبیم که ایرانی ها چگونه او را به خدمت گرفتند. مایلی کهن شکست را به گردن ساکت و تاج می نهد و می گوید آنها از کجا آمده اند. او می گوید وقتی اسب های توانا اجازه ورود به میدان مسابقه را نداشته باشند هر الاغی می تواند به خط پایان برسد. آیا این فدراسیون به خط پایان رسیده است؟

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ... از صفحه ۲۰

در خاک بیلقان پرسیدم به عابدی
گفتم مرا به تربیت از جهل پاک کن
گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه
یا هر چه خوانده ای همه در زیر خاک کن
و ای شیخ این شمشیر استدلال چهار خطی
تو بود که زبان دراز آن طلبه را در کام
کرد. واقعا راست گفته ای که:
«خلاف راه صواب است و نقض رأی
اولوالباب: ذوالفقار علی در نیام و زبان
سعدی در کام.»

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

ندهید، همدیگر را تهدید نکنید. بگذارید این دوستی ها به همین زیبایی و صداقت در فیس بوک باقی بماند. کاری نکنید که مجبور باشید همدیگر را از صفحه تان طرد کنید. دوستان عزیز فیس بوکی ام، دوست تان دارم و عاشقتان هستم. باور کنید بدون شما زندگی بسیار سخت است.

ازدواج دست یابیم. اما شما باید سهم خود را انجام دهید و با همه وجودتان تلاش کنید تا به خواسته ها، انتظارات و نیازهای همسران پاسخ دهید و آنها را برآورده کنید. شما سعی کنید خواسته ها و نیازهایش را خوب بشناسید، آنها را کشف کنید و از نیازهایش سردرآوردید که او چه چیزهایی را دوست دارد، چه انتظاراتی دارد و از شما چه می خواهد. کار سختی نیست. از همین الان دست بکار شوید. دفترچه ای به خواسته ها و انتظاراتش اختصاص دهید و شروع کنید بنویسید. بعد از یکی دو ماه می بینید که به یک روانشناس کامل تبدیل شده اید. چیزهایی را از او می دانید و از خواسته ها و انتظاراتی آگاه شده اید که حتی او خودش هم نمی داند. موفق باشید

برای موفقیت در هر بازی باید:
۱- بازیکنان آماده و از نظر بدنی در نهایت خود باشند.
۲- داشتن سازمان کارآمد تیمی و انضباطی که هر بازیکن وظیفه خود را به طور انفرادی و در غالب تیمی پذیرا باشد.
۳- روحیه بالای تیمی و انگیزه برای پیروزی.
۴- ذهنیت بالا در حد نهایت مسابقه و به تیم اندیشیدن نه به خود We mentality not me mentality
۵- کار سخت زیر فشار Hard working there is no substitute for hard work
۶- قدرت مثال زدنی تیمی.

آنوقت بود که استاد سید کاظم عصار این آخرین یادگار حکمت الهی که حکومت عقل بر دین را می آموزد غش غش خندید. خنده اش زهر تلخ مباحثه را گرفت و عصار فرمود:
- حضرت آیت الله امشب که به حجره تشریف بردید یک گلستان قرض بگیریید. - برای چی؟
- برای اینکه باب هشتم آن را باز کنید و این قطعه را چند بار بخوانید:

از اینکه این همه دوستان خوب، جوان، میانسال، پیر و عزیز دارم خیلی خوشحالم ولی چرا آنقدر سعی دارید با گرفتن عکس با آدم های معروف ثابت کنید آدم مهمی هستید! چه چیزی را می خواهید ثابت کنید! به خودتان دروغ نگوئید و به منم که عاشقتان هستم دروغ نگوئید. به هم فحش اگر این خواسته یا انتظار را مطرح کنند دیگر از ارزش و اعتبار آن کاسته شده است. در واقع معتقدند اگر خواسته شان را بگویند دیگر ارزشی ندارد. زمانی این خواسته ارزشمند است که طرف مقابل تشخیص دهد و خواسته را برآورده کند. در حالیکه این یک تفکر غیر منطقی است. همسر شما نه عقل کل است و نه خدا و پیامبر است که علم ذاتی داشته باشد. این شما هستید که باید با صراحت و اعتماد به نفس کامل اما با نرمی، تواضع و فروتنی خواسته خود را مطرح کنید.

برانگیخته کردن و یا ترغیب و تشویق خود برای برآوردن انتظارات همسران:
قطعا همه ما فهرستی از انتظارات و خواسته های برآورده نشده داریم و هرگز نمی توانیم به تمام خواسته هایمان در یک

ادامه مطلب نقش انتظارات... از صفحه ۳۴

را در اولویت های بعدی قرار می دهند. بد نیست یک نظر اجمالی به چهار مورد بالا که شما و همسران باید انجام دهید بیندازیم: **«آگاه بودن» از انتظارات خود نسبت به همسران:** آیا شما کاملا از انتظارات خود از همسران آگاه هستید؟ آیا واقعا می دانید که از او چه می خواهید؟ گاهی اوقات بعضی انتظارات ناخودآگاه هستند و خود فرد هم واقعا نمی داند از همسرش چه می خواهد. مثلا ممکن است علت عصبانیت شما از بیرون رفتن همسران بحث تعهد باشد. شاید شما نگران هستید که او با دیدن مردهای دیگر تعهدش را نسبت به شما زیر پا بگذارد. گاه بحث، بحث قدرت و کنترل است. شاید شما نگران هستید که کنترل زندگی از دست تان خارج شود. ما نمی دانیم. شما خودتان باید یکی دو ساعت وقت بگذارید و بنویسید که واقعا از همسران چه می خواهید. اما در هر صورت همسر شما خودش را در معرض ریسک هایی قرار می دهد که ممکن است تعهد او را دچار اختلال کند. همانطور که اگر شما بارها و بارها با دوستان مجرد خود بیرون بروید ممکن است برای شما هم شرایطی پیش آید که دچار لغزش شوید.

«منطقی و عاقلانه» بودن انتظاراتی که از همسران دارید: آگاه بودن شما از انتظارات تان به این معنی نیست که این انتظارات، عاقلانه و منطقی باشند. بعنوان مثال ببینید چه بسیار زوجینی که انتظار دارند همسرشان در هیچ موردی با آنها مخالفت نکند. هر چه آنها گفتند از درخواست جنسی تا تفریح و... همسرشان پاسخ مثبت دهد و این اصلا یک انتظار منطقی و درستی نیست. جالب است که ما در جامعه همین انتظار را از دیگران داریم که مردم به خواسته های ما پاسخ مثبت بدهند.

«شفاف کردن» تمام انتظاراتی که از همسران دارید: یک انتظار خاص، ممکن است بسیار منطقی و عاقلانه باشد اما شما نتوانید و اصلا به فکرتان خطور نکنند که باید آن را بصورت واضح و روشن برای همسران توضیح دهید. در این موارد ما دچار یک تفکر غیر منطقی می شویم که من آن را «شعور ذاتی» نامگذاری کرده ام. سال ها در طی مشاوره ها دریافتم که بسیاری از زوجین انتظارات خود را بصورت روشن و واضح برای همسران توضیح نمی دهند چون معتقدند این خواسته، آنقدر روشن و واضح است که فرد خودش باید شعور داشته باشد و بفهمد که همسرش چه خواسته ای دارد و تازه معتقدند که

انتظارات شما از منابع سرچشمه می گیرد: اولین منبع خانواده و نوع برخورد والدین شما با یکدیگر و نوع تربیت آنها و انتظاراتی که از شما داشته اند. دوم از فرهنگ و جامعه و مذهبی که در آن رشد کرده اید و سوم از رابطه قبلی شما. همانطور که خودتان گفتید شما در رابطه قبلی خود تقریبا هیچگونه مشکلی نداشتید. لذا انتظار شما از نامزدتان بالا رفته است. خواهش من از شما این است که دست از این مقایسه بردارید و او را بعنوان یک شخصیت منحصر بفرد ببینید. هر فردی برای خودش ویژگی های خوب و مثبت و در کنار آن ویژگی های منفی و ضعف هایی نیز دارد. همانطور که فرد قبلی از نظر جنسی برای شما کششی نداشت.

شما و همسران هر دو باید چهار کار مهم را در مورد انتظاراتی که از یکدیگر دارید انجام دهید تا بتوانید یک رابطه عالی را در زندگی مشترک خود خلق کنید:

۱. «آگاه بودن» از انتظارات خود نسبت به همسران
 ۲. «منطقی و عاقلانه» بودن انتظاراتی که از همسران دارید
 ۳. «شفاف کردن» تمام انتظاراتی که از همسران دارید
 ۴. برانگیخته کردن و یا ترغیب و تشویق خود برای برآوردن انتظارات همسران
- آیا شما نسبت به انتظارات همسران کاملا آگاه هستید؟ برآورده نکردن انتظارات همسران و بالعکس می تواند هر دوی شما را در داشتن یک رابطه خوب و عالی ناامید و ناکام کند. هشیار باشید. طبق تحقیقات جان گاتمن در طی ده سال بر روی خواسته ها و انتظارات زوجین و عوامل خوشبختی آنها در یک سمینار نتایج تحقیق منتشر شد و به زوجین سراسر دنیا اعلان شد که زوجین به دو دسته تقسیم می شوند:

زوجین خوشبخت: زوجینی که به خواسته ها و انتظارات یکدیگر اهمیت می دهند و تلاش می کنند تا انتظارات همدیگر را برآورده کنند. این زوجین خوشبخت تر از دیگران هستند و اگر نتوانند به انتظارات همدیگر پاسخ دهند حداقل به آنها احترام زیادی می گذارند و بی تفاوت از کنار خواسته های یکدیگر نمی گذرند. این زوجین اولویت اول را در زندگی به همسرشان میدهند.

زوجین غیر خوشبخت: زوجینی که به خواسته ها، استناداردها، انتظارات و حساسیت های همسرشان بی تفاوت هستند و اهمیتی به آنها نمی دهند. اینها همسرشان

ادامه مطلب نقدی بر اندیشه های... از صفحه ۱۰

مذهب شیعه را به تازمانه سرکوبی و ریشخند می سپارد در انتقاد از آن بخش از اندیشه های صوفیان که با اندیشه های او هماهنگند دچار لغزش شده است. بسیاری از صوفیان، مانند خود کسروی، با اسلام به مخالفت می پردازند، دانش خود را برتر از بنیادگذار اسلام می دانند، معجزه های دینی را باور ندارند، بهشت و جهنم را نمی پذیرند، به مکه رفتن را دست می اندازند و در پایان شیادان روحانی را به نبرد اندیشه فرا می خوانند.

اما از آنجا که پدیده عرفان یا صوفیگری پدیده ای یک دست و هماهنگ نیست و واکنش های اندیشمندان، گوناگون بوده اند در نتیجه، صوفیان گوناگون با اندیشه های متفاوت پدید آمدند. برای نمونه، واکنش برخی از مخالفان دین ها، از جمله اسلام، به صورت ریاضت کشی، ترک دنیا، گوشه گیری از دیگران و مانند آنها نمودار شد. گروهی دیگر از صوفیان مخالف اسلام در برابر دکان «شریعت» که شیادان روحانی برپا کرده بودند دکان «طریقت» را گشودند. این گروه به مانند رهبران بزرگ دین که خود را صاحب «معجزه» می دانستند ادعای «کرامت» کردند. صوفیان بزرگ همین گروه هستند که دعوی داشتن توانایی هایی فرا انسانی داشتند، قدرت بسیار به دست آوردند و از فرمان روایان زمان باج می گرفتند. اینان همانانی هستند که به قلندرانمانند شدند که «ستانند و دهند افسر شاهنشاهی».

سرزنش های تند کسروی شایسته آن گروه از صوفیان است که فرهنگ ایران را با پست شمردن این جهان، خوار دانستن خرد و عقل، گسترش اندیشه های سرنوشت باوری و قضا و قدری بودن به شدت آلوده اند.

در بررسی و نقدی کوتاه بر اندیشه های کسروی درباره صوفیان و صوفیگری باید به چند نکته اساسی توجه کرد: صوفیان همه مانند یکدیگر نبوده اند، صوفیگری پدیده ای یک دست و هماهنگ نیست، همه اندیشه های صوفیانه گمراه کننده و عامل آلودگی فرهنگ ایران نیست.

پدیده ای که عرفان یا صوفیگری نامیده شده ویژه فرهنگ ایران یا دین اسلام نیست. پژوهشگران نشان داده اند که در همه فرهنگ هایی که در آنها دین بزرگی پدید آمد- یهودیت، مسیحیت و اسلام- پدیده عرفان یا صوفیگری نیز بنیادگذاری شد. یکی از بزرگترین عامل هایی که در ایران- به ویژه پس از اسلام-

سبب پیدایش صوفیگری شد واکنشی بود که ایرانیان در برابر این دین و تمامی نابسامانی های آن از خود نشان دادند. واکنش راستین و آغازین اندیشمندان ایران در برابر اسلام و حاکمان خونخوار آن به شکل مخالفت آشکار با بنیادهای دین اسلام نمایان شد. این اندیشمندان ایرانی برخلاف حاکمان دین زده و رهبران اسلام که غرق در سخت اندیشی و «تک دینی» بودند از «آزاد اندیشی»، «گزینش اندیشه ها» و پیروی از «بهترین ها» هواداری کردند، مدارای مذهبی، سازش فکری و شکیبایی در برابر باورهای دگراندیشان را گسترش دادند، پرچم شورش علیه فرمان روایان دین زده و شیادان روحانی برافراشتند، به زندان افتادند، شکنجه شدند و مردانی چون حلاج، عین القضاة و همدانی و شهاب الدین سهره وردی در این واکنش تند جان باختند.

کسروی که خود یک خرافه ستیز بزرگ است و اسلام رایج را با همه توانایی خود می کوبد و

یک نفر که ممکن است دوپست سال بعد از من باشد.

شعر جزئی از زندگیست و هرگز نمی تواند جدا از زندگی و خارج از دایره نفوذ تائراتی باشد که زندگی واقعی به آدم می دهد. من نمی توانم بگویم که چرا شعر می گویم، فکر می کنم همه آنها که کار هنری می کنند علتش یا لافل یکی از علت هایش یک جور نیاز ناآگاهانه است به مقابله و ایستادگی در برابر زوال، اینها آدم هایی هستند که زندگی را می فهمند، کار هنری یک جور تلاش است برای باقی ماندن و باقی گذاشتن.

در شب کوچک من دلپره ویرانیست گوش کن

وزش ظلمت را می شنوی

**من غریبانه به این خوشبختی می نگرم
من به نومیدی خود معتادم**

گوش کن

وزش ظلمت را می شنوی

سیمین خلیلی (بهبهانی)
پدرش عباس خلیلی، مرد فاضل، نویسنده و مترجم و روزنامه نگار معروف و مادرش فخر عظمی ارغون، بانوی اهل فرهنگ و قلم و شاعر بود. بزرگ ترین اتفاق زندگی سیمین، دیدارش با پروین اعتصامی است، پروین به خانه مادر سیمین آمده بود و مادر، شعر سیمین را که خودش دستکاری کرده بود برای او خواند و آن زن جوان (پروین اعتصامی) وی را بوسید و وقتی رفتند مادر گفت او پروین اعتصامی بود.

شعر سیمین ویژگی های خود را دارد سبک غزل را تغییر داده و از صورت مرسوم به صورتی دگرگونه درآورده است. سخن او در گونه های مختلف شعر منسجم و قدرتمند و پرشکوه است، در عاشقانه هایش عاشق ترین عاشق، در اشعار اجتماعی اش سخت استوار و آشتی ناپذیر و در طنزهایش طنزازی بی نظیر است.

**یک متر و هفتاد صدم افراشت قامت سختم
یک متر و هفتاد صدم از شعر این خانه منم
و در مقطع شعر می گوید:**

**هفتاد سال این گله جا ماندم ز دستم نرود
یک متر و هفتاد صدم گورم به خاک و ظنم**
اندیشه و گفتار هر دو بدیع و تازه اند ولی همین خانم متهور و جسور و مقاوم در برابر ستم ها، وقتی می خواهد از عشق بگوید به آن بازار افترا که در ابتدای نوشته ام به آن اشاره کردم با احتیاط می نگرند و وقتی می گوید:

**هشتاد سالگی و عشق، تصدیق کن که عجیب است
حواوی پیر دگربار، گرم تعارف سبب است
در حالی که خوب می داند دل که هشتاد**

می گویند ناصرالدین شاه با عشق به او می اندیشید و از او خواست که از بایگاری دست برکشد و به عقد ازدواج او درآید که طاهره نپذیرفت و بالاخره پایان کارش بدین سان بود که وی را در اصفهان در خانه شیخی زندانی کردند و بعد نیمه شبی او را به خانه ای دیگر بردند و در آنجا خفه کردند و به چاه افکندند، از او اشعاری بیشتر از زنان پیش از او نقل شده که معروف ترین آن شعریست با این مطلع:

**گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو
شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو**
از ژاله قایم مقامی، مادر پژمان بختیاری غزلیات بسیار محکم و زیبایی برجای مانده است بعد می رسیم به دوران شکفتگی شعر زنان در دوران معاصر. پروین اعتصامی: ساده ترین کلمات برای پروین ابزار بیان اندیشه های فلسفی بزرگ اخلاقی، اجتماعی و سیاسی اوست و کثرت سَمبل ها در شعر او به دلیل احاطه وی در استفاده لغات بسیار ساده است. کار پروین یک نوآوری در لفظ و معنا بود و نجات زبان فارسی از تکرارها. پروین صاحب سبک بود، شعرش دور از تعقیدات لفظی و لغات مبهم و زبانی ساده و آسان برای فهم عموم بود.

دیوانه و زنجیر:

**گفت با زنجیر در زندان شبی دیوانه ای
عاقلان پیدااست کز دیوانگان ترسیده اند
من بدین زنجیر ارزیدم که بستندم به پای
کاش می پرسید کس، کایشان به چند ارزیده اند
دوش سنگی چند پنهان کردم اندر آستین
ای عجب! آن سنگ ها را هم زمن دزدیده اند
سنگ می دزدند از دیوانه با این عقل و رای
مبحث فهمیدنیها را چنین فهمیده اند
ما نمی پوشیم عیب خویش، اما دیگران
عیب ها دارند و از ما جمله را پوشیده اند
ما سبکساریم، از لغزیدن ما چاره نیست
عاقلان با این گرانسنگی، چرا لغزیده اند
در دوره معاصر زنان تلاش کردند تا آن ذهن بند معروف را بگسلند و گاهی هم چوب آن را خوردند. وقتی فروغ شعر «گنه کردم گناهی پر ز لذت» را گفت تکفیر شد و مدت ها از او با زشت ترین کلمات یاد می کردند. آن زن پرده نشین دیروز، امروز با بی پرواترین کلمات از خواهش های درونش سخن می گفت. او می گوید: «شعر پنجره ایست که هروقت به طرفش می روم خود به خود باز می شود، من آنجا می نشینم، نگاه می کنم، آواز می خوانم، داد می زنم، گریه می کنم، با عکس درخت ها قاطی می شوم و می دانم که آن طرف پنجره یک فضا هست و یک نفر می شنود،**

بعضی ها عجیب خوبند...

یادشان که می آفتی، روح جانی دوباره می گیره... بی اراده لبخند به لبانت می نشینه. بعضی ها را کم می بینی و حتی اگر نبینی، باز با تو هستند.

بعضی ها عجیب می آیند و عجیب تر آنکه دیگر نمیروند. حتی وقتی که از کنارت رفته اند، می مانند... لبخندشان، تصویرشان، صدایشان، حرف هایشان، همه را پیشات امانت می گذارند و تو میمانی و یاد و آرزوی دیدار دوباره آنها.

بعضی ها عجیب خوبند...

ز وسواس لرزیده دندان تو

به پستان کالشی زدی دست را
در اجتماع پنجاه سال پیش با شنیدن این شعر از دهان نصرت رحمانی آب از آب تکان نمی خورد ولی با شنیدن گنه کردم گناهی پر ز لذت فروغ فرخزاد فریاد وا، مذهبا، وا، دینا، و وا، ناموسا گوش فلک را کر می کند و هنوز هم ما فرزندان همان سرزمین، همانگونه می اندیشیم و فقط ادای تجدد را در می آوریم.

ساله نمی شود ولی بازهم با احتیاط سخن می گوید. وقتی از صوفیا لورن در تولد هفتاد و هفت، هشت سالگی اش پرسیدند آیا تو در این سن باز هم عاشق می شوی، جواب داد من با دلم عاشق می شوم نه با سن و سالم. صوفیا از جامعه ای دیگر با فرهنگی دیگر است، جامعه ای که اگر نصرت رحمانی بگوید:

خدایا تو بوسیده ای هیچگاه

لب سرب فام زنی مست را

ادامه مطلب هشتاد سال... از صفحه ۷

آشنایی با نقد ادبی قدیم و جدید و تسلط بر آرای بزرگان این حوزه در عالم از دیگر دلمشغولی های جدی شفیی کدکنی است و این همه در کنار هوش سرشار و حافظه درخشان، نه تنها در نقد نظری که او را در تصحیح متون کهن فارسی از دیگران متمایز ساخته است. اما مهمترین خصوصیت سلوک شخصی شفیی کدکنی گریز و پرهیز اوست از جماعت و جمعیت و نطق و خطابه و سخنرانی و سخنوری و شعرخوانی. هر چند در این سال ها گاهی به خواهش و اصرار من یا به میل شخصی در بعضی مجالس «شبهای بخارا» که برای بزرگداشت دوستی برگزار شده حضور یافته است، اما واقعیت این است که حضور در جمع لذتی به او نمی دهد و خسته اش می کند. در توجیه این خستگی و بیزاری گاهی مسأله ناشنوائی و سنگینی گوش خود را بهانه می کند و گاهی خستگی و بیخوابی شب پیش را، اما به روی هم کمتر دیده ام که با دل و جان در میان جمع، آن هم جمع شعرخوانی و شعرخوانان، حاضر شود.

در آخرین سفر ایرانگردی با ایرج افشار به جنوب خراسان در تابستان ۱۳۸۹، مهمان زنده یاد محمد شفیی کدکنی پسرعموی دوست همسفر خود در مشهد بودیم. محمد، که خدایش بیامرزاد، در همان روز اول ورود ما به طور خصوصی به من گفت جمعی از دوستان اهل شعر و عرفان، که از دوستداران شعر و آثار عموزاده اویند، خواهش کرده اند که استاد شبی در منزل عارفی محترم مهمان ایشان باشد، و گفت چون من میدانم حرف شما مؤثرتر است، از شما می خواهم که این خواست من و دوستان را برآورید. طرح این دعوت، همانگونه که انتظار میرفت، با اکراه و بیزاری دوست من مواجه شد، اما من به زبانی که می دانم توضیحاتی دادم مبنی بر اینکه این جماعت از دوستان پسرعموی شما هستند و قبول دعوت ایشان موجب سرافرازی اوست، مضایقه نکنید. ناگفته نماند که استاد افشار هم در قبولاندن این دعوت کمک کرد و سرانجام با تأکید دوست ما بر اینکه از او دعوت به شعرخوانی و سخنرانی نشود، قرار شد ما در شب معهود به باغ آن مرد عارف محترم در بیرون مشهد برویم.

در آن شب محمد شفیی کدکنی از جلو میرواند و در پی او ما با اتومبیل

دکتر محمد اسلامی روان بودیم. پس از طی صد و هشتاد کیلومتر، در روستای نصرت آباد از توابع تربت جام چشم مان به خانه ای غرق در نور و چراغانی افتاد که اتوبوس ها و اتومبیل های بسیاری آن را احاطه کرده بود. دوست ما احساس کرد که برخلاف قول و قرار قبلی جماعتی را خبر کرده اند و حتما امشب از او خواهند خواست که سخنرانی کند و شعر بخواند! شروع کرد به پرخاش به محمد بیچاره که اینجا کجاست؟ اینها کی اند؟ چرا ما را به اینجا آوردی؟ توضیحات عاجزانه محمد و شفاعت و دلالت استاد افشار و من که او را به حوصله و تحمل دعوت می کردیم برایش قابل قبول نبود. فرض او بر این بود که به او راست نگفته اند و برایش مجلس شعرخوانی و سخنرانی ترتیب داده اند! به در باغ رسیدیم. پیرمرد محترم صاحبخانه به استقبال پیش آمد. محمد شفیی سراسیمه برای ادای توضیحات و توجیهاات پیش رفت که این اجتماع خلاف قول و قرار قبلی بوده و علت گرد آمدن این جماعت را جویا شد. آقای افشار و دکتر اسلامی و من هم از اتومبیل پیاده شدیم تا اوضاع را ببینیم، اما استاد لج کرده بود که من پیاده نخواهم شد، من اینجا کاری ندارم. به من دروغ گفته شده! پیرمرد میزبان می گفت که او گناهی ندارد، استاد شفیی کدکنی محبوب همگان است. آنها شنیده اند شاعر و ادیب بزرگ خراسانی به اینجا آمده. کسی برای این مجلس تبلیغی نکرده و فراخوانی نداده. مردم محل دهان به دهان خبر شده اند و هجوم آورده اند... اما این حرفها برای استاد قابل قبول نبود. می گفت اینها منتظرند مرا ببینند و هیاهو کنند و عکس بگیرند و جنجال راه بیندازند. من اهل این حرفها نیستم و پیاده نمی شوم. در این حیص و بیص بود که ناگاه مرد محترم دیگری به درون اتومبیل آمد. آرام پیش استاد نشست و خود را معرفی کرد. مدیر مدرسه ای بود در حوالی شهر تایباد. گفت کاری به دیگران ندارد. خانه او در همین نزدیکی هاست. صد کیلومتری بیشتر راه نیست! او و زن و فرزندانش آرزو دارند استاد امشب به خانه آنها قدم بگذارد.

من که شاهد این حرف ها بودم نمیدانم در کلام آن مرد چه بود که دوست من با همه اوقات تلخی به موافقت یکباره گفت: باشد. برویم.

ادامه مطلب سه گفتار... از صفحه ۹

در این لحظه جای استدلال نیست اما اگر بگوییم: بهار و ایرج و پروین و شهریار و حمیدی/ فروغ و نیما، سهراب و بامداد و امید که اتفاقا خودش بی بی موزون یا نیمه موزون شد، کمتر کسی مدعی خلاف آن خواهد بود. این ده تن نمایندگان طراز اول شعر قرن بیستم ایرانند در دو شاخه شعر سنتی و مدرن و از جمله رفتگان این راه دراز. امادر میان اکنونیان داوری قدری دشوار است که مدعیان بسیاریند و بی شرم و «سی سی یو»ی مطبوعات این محتضران را با آمپول مصاحبه و عکس و تفصیلات زنده نگاه می دارد، اگرچه به قیمت نابودی فرهنگ یک ملت تمام شود. بگذریم.

بر کنار از این محتضران «سی سی یو»ی مطبوعات، شعر ایرانی زندگی خود را حتی در کوچک ترین شهرها و روستاها خوشبختانه زنده نگه داشته و شاعران جوانی با تلفیق سنت و مدرنیته به کارهای بسیار امیدوار کننده ای مشغول اند که فروغ ها و امیدهای آینده اند. در میان دانه های درشت شعر قرن بیستم ایران یعنی اکنونیان، که زندگی شان دراز باد، سایه در جایگاهی ایستاده که دیگران چه بخواهند و چه نخواهند باید بدو برنگردند و اگر فروتنی ذاتی او اجازه می داد حق داشت که به همگان، جز به یکی دو تن، فرو نگرد اما سایه هر کسی را در جایگاهی که دارد می شناسد و می ستاید.

در طول چهل و اند سال دوستی از نزدیک راه افتادیم. وقتی که رسیدیم پیدا بود که برای اهالی آنجا آخر شب است. مرد شتابان به درون خانه رفت و همسر و فرزندان را از ورود استاد باخبر کرد. چراغ ها روشن و اتاق ها و حیاط خانه غرق در نور شد. رفتیم در مهمانخانه روی زمین نشستیم. چای آوردند و در پی آن مردی با دستار خراسانی به سر با دو تار آمد و رخصت طلبید و آغاز به نواختن کرد. پرشور می نواخت و می خواند. اما شعر و ترانه ها همه محلی خراسانی بود. می دیدم که استاد افشار حوصله اش سر رفته است و چرت میزند. ناگفته نماند که همه سخت گرسنه بودیم، چون استاد شفیی به ما رحم نکرده بود و نگذاشته بود بر سر سفره رنگین آن عارف مشتاق بنشینیم. به هر حال، به این خانه بی خبر فرود

و خوشبختانه بسیار نزدیک، هرگز ندیدم که او هنرمند راستینی، از مردم زمانه ما را به چشم انکار نگریسته باشد، در میان صدها دلیل که بر عظمت او می توان اقامه کرد همین یک دلیل بس که او بر چکاد بلندی ایستاده که نیازی به انکار دیگران ندارد و این موهبتی است الهی. باز هم از همان فرمول دشمن تراشانه همیشگی خودم استفاده می کنم و می گویم: متجاوز از نیم قرن است که نسل های پی در پی عاشقان شعر فارسی حافظه هایشان را از شعر سایه سرشار کرده اند و امروز اگر آماری از حافظه های فرهیخته شعر دوست در سراسر قلمرو زبان فارسی گرفته شود شعر هیچ یک از معاصران زنده نمی تواند با شعر سایه رقابت کند. بسیاری از مصراع های شعر او در حکم امثال سایره درآمده اند و گاه گاه در زندگی بدان تمثیل می شود. از همان حدود شصت سال پیش که در نوجوانی سرود:

**روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید
حالی چشم جهانی نگران من و توست**

تابه امروز که غمگنانه با خویش زمزمه کند:

**یکدم نگاه کن که چه بر باد می دهی
چندین هزار امید بنی آدم است این**

بسیاری از این سخنان او حکم امثال سایره به خود گرفته اند. دیر زیاد آن بزرگوار خداوند...

آمده بودیم و ظاهراً خاتون در آشپزخانه سرگرم تدارک شام بود. من برای اینکه فضا را عوض کنم از نوازنده خراسانی پرسیدم که جز ترانه های محلی آیا چیز دیگری برای خواندن دارد. جواب مثبت بود. از او خواستم «مرغ سحر» را بخواند. مرد زد زیر آواز. می خواست که شام تاریک سحر شود.

سرانجام ما را به صرف شام در اتاق دیگر فراخواندند. سفره ای بود ساده با مرغ بریانی در وسط و کاسه ای ماست محلی و نان و پنیر و سبزی. با اشتها دست به طعام بردیم و با اشتیاق هر یک تکه ای از مرغ را خوردیم. خواب و خستگی بدجوری بر استاد افشار چیره شده بود. شب هم از نیمه گذشته بود. او درآمد که: «خب، حالا مرغ سحر را هم خوردیم، برویم بخوابیم!»

غرض رفتن است، نه رسیدن... زندگی کلاف سر درگمی است که به هیچ جا راه نمی برد... اما نباید ایستاد... با این که می دانیم نخواهیم رسید، نباید ایستاد... وقتی هم که مردیم، مردیم، به درگ... (صمد بهرنگی)

ادامه مطلب چرا فقر... از صفحه ۱۱

و انسانی هستند. ولی هم زمان با ورود سرمایه های نجومی از کشورهای جهان سوم به غرب، رفاه، خوشبختی، اشتغال، امنیت، جلب و جذب سرمایه ها و مغزها را برای جوامع پیشرفته به ارمغان می آورند. بنابراین می توان نتیجه گرفت که اصلاح ساختار سیاسی در کشورهای نفت خیز تنها با تغییر جهت مصارف درآمدهای نفتی و صادرات منابع طبیعی و اختصاص آن به تولید زیرساخت های اقتصادی و تربیت نیروی انسانی به صورت سرمایه گذاری در نظام های آموزشی و بهداشتی و پرورشی و بالا بردن توان سرمایه های انسانی مقدور می شود. نباید فراموش کرد که هزینه های جاری حاکمیت باید از طریق جمع آوری مالیات و مشارکت مردم در تأمین این هزینه ها فراهم شود نه اینکه بالاترین بخش درآمدهای ارزی جامعه از راه صادرات منابع طبیعی و انرژی و صادرات بخش خصوصی تأمین شود. چنانچه جامعه ما خواهان گذر از عقب ماندگی و جهان سومی است؛ باید درآمدهای کشور از طریق منابع طبیعی بویژه انرژی را در راه گسترش زیرساخت ها مصرف کند و بیاد داشته باشیم که یکی از شیوه های جلوگیری از رانت خواری و رشوه گیری های نجومی همین شیوه گسترش زیرساخت های کشور و تأمین هزینه اداره کشور از راه مالیات بر درآمد می باشد. هیچ اشکالی ندارد که حاکمیت جامعه برای اداره کشور نیازمند درآمد از راه مالیات بردارند باشد، زیرا نخست برای اعضای جامعه ایجاد درآمد می کند تا بتواند در دریافت مالیات از آن درآمد کشور را اداره کند. چنانچه حاکمیت نتواند کارآفرینی و اشتغال را بالا ببرد نشان از ناتوانی آن نظام در اداره کشور است.

حال ببینیم اگر جامعه میزان دارایی را معیار موفقیت افراد بشناسد، آیا ثروت اندوزی به عنوان یک هدف فرهنگی و اجتماعی شناخته می شود و فقرا نیز به سادگی می پذیرند که درجه موفقیت افراد جامعه با میزان ثروت مادی آنان باید سنجیده شود. می دانیم که برای گروه فقرا ابزار و هدف اجتماعی بر یکدیگر منطبق نیستند زیرا آنان هدف را دوست دارند ولی دستیابی به آن هدف برای آنان به سهولت امکان پذیر نیست، بنابراین چون هدف را می شناسد و خواهان دست یابی به آن هستند با بکارگیری روش های متفاوت (غیر قانونی) ابزار را با هدف منطبق می کنند. این افراد با گزینش رفتارهای متفاوت بعنوان شیوه انطباق ابزار برای رسیدن به هدف می کوشند، ولی در بیشتر موارد این روش ها مورد پذیرش جامعه نیست، زمانی نیز با گرایش به رفتارهای غیرقانونی به کسب درآمد و ثروت می پردازند. **دنباله مطلب در صفحه ۱۰۷**

گاه قدرت حاکمیت است. ساختار سیاسی جامعه معمولاً به وسیله فقرا تهدید می شود. بنابراین چون مردم جامعه فراهم کننده مخارج حاکمیت هستند یعنی لازم است که چنین باشد و دولت کفیل ساختار سیاسی حاکمیت و مسئول امنیت و آسایش افراد و مهار کننده ناهنجاری ها در جامعه می باشد، بنابراین اگر ساختار اقتصادی جامعه وظیفه خود را به درستی انجام ندهد، میزان فقر بالا می رود و ساختار قدرت بیشتر مورد تهدید قرار می گیرد. از آنجا که رابطه قدرت و سلطه تقویت کننده روابط اجتماعی جوامع بشری است بنابراین می توان پذیرفت که فقر نتیجه روابط و مناسبات انسانی و ساختار قدرت و نظام انسانی است.

با کوشش فراوانی که در راه فقر زدایی در همه جهان انجام می شود و نتایج نسبتاً خوبی هم دارد همانا پس از اینهمه کوشش هنوز نیمی از جمعیت جهان در فقر شدید بصری برند. حتی در کشورهایی که دارای منابع گاز و نفت و دیگر منابع طبیعی هستند، میلیون ها نفر از شهروندان دچار گرسنگی و فقر شدید هستند. وجود فقر در این جوامع ثروتمند پرسش های به ظاهر ساده ولی پیچیده ای رابه ذهن انسان جاری می کند. چرا با وجود دستاوردهای بزرگ انسانی در حوزه های علوم و فنون هنوز درصد بالایی از جوامع از این دستاوردها بهره مند نیستند و به بیان دیگر از استفاده کردن فرصت ها محرومند. آیا این وضعیت دوگانه و متضاد محصول انحراف اخلاق در آن جوامع بشری است و یا نتیجه مناسبات سیاسی است، و یا هر دو سبب ایجاد و گسترش فقر می شوند. توجیه عامل یا عوامل فقر نشان می دهد که وجود پدیده فقر ظاهراً در جامعه همیشگی است ولی علل وجود این پدیده در جوامعی که دارنده منابع طبیعی می باشند و ثروتمند هستند، چیست؟ آیا علوم انسانی و اجتماعی و از جمله علم اقتصاد، در حالیکه خود نتیجه و محصول چنین ساختاری می باشد تنها بر ریشه های این نابرابری نگاه می کند، و آیا به همین سبب است که توان نگرش به این دوگانگی را ندارد.

نباید فراموش کرد که ساختار قدرت جهانی فرار سرمایه ها را از جوامع فقیر به سوی غرب نه تنها ساده کرده بلکه پدیده فرار سرمایه ها را با ظاهر بسیار پسندیده و قابل پذیرش تحمیل می کند. در نتیجه در کشورهایی که دارای منابع طبیعی هستند به دلیل فقدان سرمایه گذاری به میزان لازم و همچنین توزیع بسیار نامتناسب فرصت ها و ثروت، صدها میلیون نفر از انسان ها گرفتار فقر و فساد و ناامنی و فلاکت ناشی از فرار سرمایه های مادی

بانک جهانی در سال ۱۹۹۵ فقر را چنین تعریف کرده است: ناتوانی در بدست آوردن استاندارد حداقل زندگی. اگر بپذیریم که این تعریف جامع و کامل است بنابراین درآمد بسنده شاخص رهایی از فقر است و برای رسیدن به درآمد بسنده انسان در برابر راه کارهای زیربرای رسیدن به مال و ثروت قرامی گیرد.

◆ نخستین راه بدست آوردن ثروت از طریق ارث است.
◆ راه دیگر برای رسیدن به مال و مکتب لازم از طریق کار و کوشش سالم و بکارگیری خرد و دانش و تجربه است.
◆ راه سوم مال اندوزی با بی توجهی به اخلاق و کنش مورد پسند جامعه است. پیوند همه و یا یکی از راهکارهای بالا برای کسب مال مورد بهره وری انسان می باشد. راه نخست بستگی دارد به میزان ارث و چگونگی نگهداری از آن برای ثروت اندوزی و در طبقه توانمند قرار گرفتن. در این صورت فقری وجود ندارد که بدنبال راهکار برای رهایی از آن فقر باشیم.

راه های دوم و سوم به شدت پویایی و کوشش و میزان استفاده از خرد انسان بستگی دارد. همانا می دانیم که راه دوم جامعه پسند و سالم است و راه سوم مخالف راهکار دوم است ولی میزان توانمندی، دانش افراد و اخلاق مداری جامعه در این دو راه نقش زیر بنایی دارد. ناتوانی در استفاده از اندیشه و بکار نگرفتن قدرت خرد انسان در انجام امور به شیوه پسندیده در میزان فقر موثر است. ولی آیا در صورت ناتوانی جسمی و یا عقب ماندگی ذهنی ... انسان ناخواسته به دامن فقر می افتد. در این مورد در بخش پایانی این نوشتار به پاسخ این پرسش می پردازیم.

فقر نتیجه ساختار جامعه و اخلاق ناپسند
فقر محصول توزیع نامتناسب امکانات بوسیله حاکمیت و نظام اجتماعی و همچنین نتیجه مناسبات و چگونگی روابط انسانی است. میزان و چگونگی روابط انسانی و اجتماعی ناشی از چگونگی رابطه قدرت با سلطه جویی انسان می باشد.

در هر جامعه ای پایگاه های قدرت بر اعضای آن جامعه حاکمیت دارند و آنان را رهبری می کنند. هر جامعه ای از ساختارهایی تشکیل شده است که روابط بین اعضای آن جامعه را نظم می بخشد. زمانی که از فقر مالی سخن به میان می آید نقش ساختار اقتصادی و توزیع امکانات و فرصت ها در جامعه هویدا می شود. پایگاه قدرت و یا ساختار مهم دیگری که در جامعه وجود دارد ساختار سیاسی است و آن پایگاه تجلی

بنابراین اگر بپذیرا باشیم که انسان دارای توان اندیشه و خرد است پس قدرت آن را دارد که با اندیشه و استفاده از خرد خویش همه موارد را بررسی کند و برای زندگی خود تصمیم بگیرد و راهکار گریز از فقر را باز یابد.

با بدیده داشتن دیدگاه توانمندی و خردگرایی انسان می توانیم چنین نتیجه ای را قابل انجام بدانیم که انسان خردمند در سرنوشت خود می تواند موثر واقع شود. پذیرش کامل مقدرات و سرنوشت بدون اثر پویایی انسان نظریه ای دور از کرم آفریدگار است. اگر بی چون و چرا بپذیریم که سرنوشت تعداد بیشماری از آفریده شدگان فقر و درماندگی است آنگاه به آنچه در راستای عدل و کرم آفریننده در معنویت و اخلاق آمده است به دیده شک و تردید خواهیم نگریست. همچنین باید گفت که ادامه گفتگوی سرنوشت و مقدرات از دیدگاه علوم اقتصادی و انسانی پایه و ریشه علمی قابل پذیرش محققین این علوم را ندارد و به جایی نخواهیم رسید. ولی از دیدگاه علم متافیزیکس می توان در راستای توانمندی انسان در اثرگذاری در سرنوشت خود وارد گفتگو شویم و با دلایل آورده شده در نوشتارهای معنوی؛ توانمندی انسان را در راستای موثر بودن در سرنوشت خویش به گفتگو بگذاریم اما گفتگوی معنوی در بررسی علت های اجتماعی اقتصادی و سیاسی وجود فقر و یا گسترش آن نیز جایگاهی ندارد و از دیدگاه پژوهشگران علوم و جامعه شناسی قابل پذیرش نیست.

فقر ناشی از کاهلی انسان

اگر در بررسی علوم اجتماعی فقر ناشی از سرنوشت مورد تردید قرار گیرد و قابل پذیرش نباشد، فقر ناشی از کاهلی و تنبلی انسان را نمی توان مردود دانست و پذیرا نبود. همانا نمی توانیم همه تقصیر را متوجه عدم کارایی و تنبلی انسان دانست. زیرا که دومین جایگاه مهم پرورش انسان اجتماع است. اجتماع است که راه کارهای مناسب برای پویایی و رسیدن به امکانات را به انسان می آموزد و ابزار رسیدن به هدف را می شناساند. ولی نباید فراموش کنیم که پویایی و کوشش انسان است که برای به دست آوردن نیازهای خود با استفاده از راه کارهای آرایه شده جامعه، بسیار مهم است. در جامعه باید برنامه توزیع عادلانه امکانات و ثروت فراهم شده باشد و اگر چنین امکانی وجود نداشته باشد کاهلی و تنبلی انسان نه تنها بعنوان عامل بوجود آورنده فقر بلکه به سبب ساز تداوم و تقویت و گسترش فقر نیز معرفی می شود.

ادامه مطلب چرا فقر... از صفحه ۵۶

فرار از مسئولیت ریشه در شیوه آموزش اخلاق خانواده دارد ولی در جامعه پرورش و گسترش می یابد. از سوی دیگر فقرا قانون شکنی و یا گذر از قوانین را از آنجا حق خود می دانند که به محدوده حقوق خود آشنا نیستند و زمانی که محدوده حقوق خود را نشانساند به محدوده حقوق دیگران تجاوز می کنند. حاکمیت ضعیف و ناتوان جامعه به چنین افرادی بعنوان متجاوزین به حقوق دیگران می نگرند و آنان را مجازات می کند، ولی نسبت به وظیفه مهم خود در زمینه گسترش برنامه های آموزشی بویژه آموزش اخلاق بی توجه می ماند. آنچه جامعه را تهدید می کند آسیب های اجتماعی است که خود ناشی از روابط انسانی است. آنگاه که بین افراد جامعه فاصله ایجاد شود در راستای روابط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین آنان دوگانگی بوجود می آید؛ سپس نهادهای اجتماعی که روابط بین افراد را تنظیم می کنند شکست می خورند و در نتیجه آسیب های اجتماعی نمایان می شود. این دوگانگی سبب می شود که افراد کم توان نتوانند نیازهای خود را در لویای قانون تامین کنند در نتیجه بی توجهی به قانون را پیشه می کنند. پس نتیجه می گیریم که انواع فقر از جمله فقر احساسی یا فکری و نه تنها فقر مالی فرهنگی، سیاسی جلودار گرایش افراد جامعه به قانونبندی و اجرای کامل آن است. بنابراین چنانچه در اجرای برنامه فقر زدایی از جامعه پا برجا باشیم بایسته است که به گسترش برنامه های آموزش اخلاق بپردازیم تا نسل های آینده وارث این پدیده شوم از نسل ما نباشند.

همچنین زومبا، آشپزی و بسیاری هنرهای دیگر شرکت می کنند. از فردا که کودکان محروم سیستان و بلوچستان زیر سقف آسمان آبی و در شرایطی کاملاً غیر انسانی و غیر استاندارد بدون وسایل گرمایش و سرمایش مناسب به مدرسه های خشتی در آستانه فروپاشی قدم می گذارند و کودکان روستای «انجو» ی چهارمحال و بختیاری با بستن طناب پوسیده دور کمرشان با استفاده از یک وسیله نامین به نام «جره» خطر مرگ را به جان می خردند تا به کلاس های خشتی آن سوی رودخانه برسند، فرزندان مسئولان و وابستگان و نواده هایشان در مدارس غیر انتفاعی لاکچری به فکر کپی مدارک سفر برای رفتن به اردوهای مسافرتی کشورهای اروپایی همچون پاریس و آلمانند.

بنابراین یکی دیگر از عوامل ایجاد و گسترش فقر در جامعه آن است که حاکمیت ابزار و امکانات تولید ثروت را متناسب توزیع نمی کند و همچنین استعداد و توانایی اعضای جامعه برای رعایت اخلاق پسندیده به گونه ای یکسان بررسی و پرورش نمی یابد. بنابراین در چنین شرایطی دیده می شود که فقرا برای دستیابی به خواسته ها و رفع نیازهای ضروری خود بیشتر به رفتارهای مخالف قانون گرایش پیدا می کنند و قانونگریز می شوند. فقرا در شرایط ناهنجار با توجه به باورها، اعتقادات و تحلیل رفتار خود و پاره ای ویژگی های فردی دیگر رفتارهای غیرقانونی خود را موجه می دانند و نتیجه چنین رفتاری تضعیف قانون و عادی جلوه دادن قانون گریزی است. زمانی که قانون گریزی عادی جلوه شود، آسیب اجتماعی در مناسبات رفتاری افراد در جامعه گسترش می یابد و بخش بزرگی از رفتار قانون گریزانه افراد جامعه از کنترل خارج می شود. به همین میزان که احساس ناتوانی و فقر افراد جامعه بیشتر باشد بهانه آنان برای قانون گریزی نیز افزایش می یابد که روانشناسان اجتماعی به آن روش خنثی سازی گویند. منظور از روش خنثی سازی در قانون گریزی آن است که اکثر افراد برای انجام امور مختلف در مراکز دولتی، حوزه های عمومی زندگی و کسب و کار به توجیه قانون شکنی براساس انکار مسئولیت پذیری شخصی می پردازند و نگرش به قانون شکنی را به دلیل عقب ماندگی یا ناتوان بودن خود می دانند. همانا نباید فراموش کنیم که

برندهای غیر قابل دستیابی محسوب می شوند که ورود افراد عادی جامعه حتی فرزندان افراد متمول که سفارش شده نیستند به آنجا دشوار است و حکم نوعی بنگاه های اقتصادی سودآور را دارند. سال گذشته زمانی که روزنامه فرهیختگان لیست این مدارس را منتشر کرد با موجی از تشویق و ترغیب افکار عمومی مواجه شد اما در متن همین مقاله هم اسامی مدارس وجود دارند که نگارنده مقاله از ذکر نام صاحبان آن خودداری می کند و صرفاً می نویسد متعلق به یکی از علمای مشهور یا یکی از رجال سیاسی معروف و این طور به نظر می رسد که پشت نام این مدارس افرادی با سطح بالایی از قدرت و نفوذ سیاسی قرار دارند که ذکر نامشان می تواند برای این روزنامه مشکل ساز شود. دانش آموزان این مدارس در کلاس های شنا، یوگا، کامپیوتر، روابط بین الملل و

ادامه مطلب دم خروس... از صفحه ۳۹

در کرج می گوید با خانواده هایی مرتبط است که برای سال گذشته فرزندشان تا صد و پنجاه میلیون تومان به این مدارس پرداخت کرده اند. او می گوید برای دریافت یک وام معمولی تعمیر محل، بیش از دو سال است تلاش می کند اما مسئولان این گونه مدارس خاص از بهترین امکانات دولتی و حمایت های بی انتها برخوردارند: «این مدارس عمدتاً توسط مسئولان نظام، فرزندان یا همسران آنها اداره می شوند و هر دانش آموزی را هم نمی پذیرند بلکه محل تحصیل وابستگان نظام یا همان به اصطلاح آقازاده ها هستند.»

از او در مورد نام برخی از این مدارس می پرسیم «یک سر بزیند سعادت آباد مدرسه مهر هشتم، سراغ مدرسه فرزند آقای قالیباف را بگیرد. الان دیگر تاسیس مدرسه غیر انتفاعی تبدیل به یک شغل کاملاً اختصاصی شده که در انحصار آقازاده ها، مراجع تقلید یا سرداران سپاه یا وزراست. اگر می بینید در حاشیه آنها یک گوشه هایی به امثال من که سال ها سابقه مدیریت داشته ام مجوز داده اند برای این است که به خوبی می دانند ما زمینه رشد نداریم و به عنوان مدارس جزء و خرده پا همان جای روز اول متوقف می مانیم. وگرنه امثال ما کجا مثلاً مدرسه «امام صادق» کجا که متعلق به آقای «مهردوی کنی» است. این مدرسه ها ظاهراً پانزده تا سی میلیون شهریه می گیرند اما در عمل هر دانش آموز تا ۱۵۰ میلیون هم در طول سال هزینه می کند.»

او سخنانش را ارجاع می دهد به گزارش مفصلی که سال ۱۳۹۷ روزنامه فرهیختگان به قلم «ابوالقاسم رحمانی» در مورد لیست مدارس غیر انتفاعی مسئولان حکومتی منتشر شد. مدارسی که با کمک های بادآورده و سوبسیدهای بی پایان دولتی تبدیل به کارتل های بزرگ آموزشی شده اند همچون مدرسه های فرهنگ متعلق به حداد عادل و همسرش، مدرسه روشنگر وابسته به محسن هاشمی، مدارس علوی، روزبه، نیکان و احسان که منتسب به علی اصغر کرباسیان و انجمن حججیه است، مدرسه حنان متعلق به محمدخاتمی و بسیاری از این قبیل مدارس که با وعده تربیت نیروهای خدوم به نظام مورد عنایت هستند و نه شفافیت مالی دارند و نه خودشان را در موضع پاسخگویی می بینند. به گفته خانم «مریم.ن» مدارس متعلق به مسئولان رده بالای جامعه در نوع خودشان

او خاطره تلخی از روزهای پایانی خدمتش در مدرسه دولتی دارد: «دو ماه مانده به پایان سال لوله های توالت مدرسه که فرسوده بودند فرو ریخت. آب بالا آمد و وضعیت بسیار بدی ایجاد شد. بوی بد همه جا را گرفته بود و ما ناچار بودیم برای بالا نیامدن آب و فضولات انسانی، آب مدرسه را قطع کنیم، بچه ها آب هم نداشتند. نامه زدیم گفتند خودتان از محل بودجه خودتان تعمیر کنید. چه طور و از کجا؟ بودجه ما به جز مشارکت والدین از کجا می آید؟»

او در طول دوران خدمتش شاهد بوده که این قبیل فشارها در مناطق محروم عامل ترک تحصیل دانش آموزان، خصوصاً دختران دانش آموز شده است.

مدارس غیر دولتی و افزایش بی رویه شهریه ها سال جاری شهریه مدرسه غیر انتفاعی در اکثر شهرهای ایران با افزایش قابل توجهی مواجه شد.

«سرور» که مادر دو کودک ده ساله است برای جبران تفاوت قیمت ها مجبور شده وام بگیرد. او می گوید سال گذشته برای ثبت نام دخترش در مقطع ابتدایی شش میلیون و هشتصد هزار تومان پرداخت کرده اما همان مدرسه برای ثبت نام امسال دخترش درخواست نه میلیون و دویست هزار تومان کرده است. او همچنین یک میلیون و هشتصد هزار تومان هم برای هزینه سرویس مدرسه پرداخت کرده. در مقابل این افزایش قیمت به نظر نمی رسد سطح کیفی خدمات این مدارس افزایش یافته باشد.

کاربری به نام «نفیسه» در صفحه توئیتر خود از کاهش خدمات مدرسه غیر انتفاعی فرزندش می گوید: «همین الان مدرسه پیام داد که لوازم التحریر، لباس ورزشی، یک دست لباس اضافه، ناهار، میان وعده و سرویس از مجموعه خدمات کم شده. یعنی ۹ ماه آموزش دبستان حدود ۱۷ میلیون! زنگ زد مدرسه اینقدر فریاد زد که خودم از خودم تعجب کردم. چاره ای هم ندارم دوشنبه دست بچه رو می گیرم می برم همانجا.» این در حالی است که مدارس غیر دولتی از کلیه معافیت های مدارس دولتی در ایران برخوردارند.

مدارس رویایی و اردوی سفر به اروپا با اینکه هر ساله رئیس سازمان مدارس غیر دولتی شهریه مصوب مدارس غیر انتفاعی را اعلام می کند و این شهریه ها از سقف ۱۵ میلیون تجاوز نمی کنند اما این ظاهر ماجراست. خانم «مریم.ن» مدیر یک دبیرستان غیر انتفاعی دخترانه

ادامه مطلب خیام و... از صفحه ۶

بشر چیزی از حقیقت را نمی داند.
و ما یدری الفتی، وَالظَّنْ جَهْلٌ
وَأَقْضِيَةَ الْيَكِّ مَغِيْبَاتٌ

انسان چیزی از حقیقت نمی داند و گمان بردن نشانه جهل است، زیرا او امر خدا از مغیبات است.

أَرَى هَدْيَانَا طَالٌ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
تَصَمَّنُهُ اِيْجَازًا وَ شُرُوْحَهَا

مطالب بی اساس را می بینم که به وسیله تمام امت ها برگزیده شده و آنها را مختصر یا مفضل نموده اند. (۶)

او معتقد است که برای انسان جز آنچه می بیند و حس می کند چیزی وجود ندارد و از غیب بی خبر است.

۱. سفرنامه ناصر خسرو، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۸-۱۹.
۲. احمد حامدالصراف، عمر خیام، بغداد، ۱۹۴۹، ص ۱۹-۲۰.
۳. طربخانه، چاپ جلال همایی، تهران، ۱۳۴۲ رباعی شماره ۴۱۴.
۴. همان کتاب، ص ۵۱.
۵. همان کتاب، رباعی ۲۱۰. هکذا رباعیات ۱۱۲ و ۱۱۳.
۶. عقاید فلسفی ابوالعلا، فیلسوف معرّه، تالیف عمر فروخ، ترجمه ی حسین خدیوچم، کتابهای جیبی، تهران ۱۳۴۲ ص ۱۲۴.

ادامه مطلب یک سینه سخن... از صفحه ۸

حضور بزرگان سنی شهر گوش بچه ها را به چپ و راست کشیدم و به عنوان اینکه سخت می کشم زور می زدم و داد و فریاد که پدر سوخته ها پدرتان را در می آورم این چه غلطی بود که کردید و بچه ها سر به زیر انداخته و چهره بزرگان سنی از این عمل من گل انداخته و دیدم خشمشان تبدیل به لبخند شده و به جمعیتی که در بیرون در با چوپ و چماق برای جنگ مذهبی آماده بودند اشاره کردند که بروید جناب رئیس بچه ها را تائبیه کرد.

با رفتن مردم خروشان شهر به خانه هایشان با چند تن از بزرگان اهل سنت نشستیم و جای خوردیم و من با اطلاعات اندکی که داشتم همه این گناه ها را به گردن استعمار انداختم و یکی دو تن از آنان نیز پذیرفتند که من راست می گویم و بعد از تعصب حرف زدیم و شعر مولانا را برایشان خواندم و بعد گفتم ببینید مولانا هم خودش سنی بوده و می گوید تعصب چیز خوبی نیست و بالاخره در شبی که ممکن بود شهر میناب به آتش و خون کشیده شود با کشیدن گوش یکی دو کودک، خطر برطرف شده و همگان به خواب خوش فرو رفتند. از فردای آن روز در شهر شایع شده بود که رئیس شهر بانی سنی است و رفتار بعضی ها با من عوض شده بود، بخصوص حاجی ایمانی که با لبخند محبت آمیزی به من نگاه می کرد.

افسوس که نامه جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
فریاد ندانم که کی آمد، کی شد؟

او حاصلی از این جهان نمی بیند و از آمدن و رفتن ما سودی نمی یابد. تمام کاینات و هم چنین ذرات وجود داریم در گردشند. خیام با احساس فوق العاده و وصفی دل انگیز از این تغییر و تبدیل دایمی سخن می گوید:

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است
گویی ز لب فرشته خوبی رسته است

هان بر سر سبزه پا به خواری نتهی
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است

او به عاقبت جهان و روز حشر و نشر اعتقادی ندارد. چون نهایت هیچ در هیچ است پس هر چه بادا باد، باید خوش بگذرانیم و دم را غنیمت بشماریم. این تنها راهی است که برای کاستن دردهای زندگی می یابد.

هنگامی که باورهای ابوالعلا را با فلسفه خیام مقایسه می کنیم می بینیم که ابوالعلا به خدا اعتقاد دارد ولی او نیز مذهب «لاادریه» دارد و معتقد است که

در همین اثنا شروع کردند با چوب و لگد به در آهنی خانه دولتی که در اختیارم بود کوبیدن. من بیاد این فیلم های چنگیزخان مغول افتادم که دارند شهر را غارت می کنند و آتش می زنند. با شتاب دویدم و در را باز کردم. دیدم صدها زن و مرد با چوب و چماق در منزل من ایستاده و همه با هم فریاد می زنند. هرچه می خواستم بفهم چه می گویند نمی فهمیدم. تا بالاخره پاسبان گشت شب که همراهشان بود گفت که شیعه ها عمر کشون راه انداخته اند و کهنه های نفت آلود را آتش زده و در شهر می چرخانند و به عمر توهین می کنند.

خوشبختانه با همه جوانی و بی تجربگی توانستم با ادب و متانت بزرگانشان را به داخل منزل دعوت کنم و به آنها قول بدهم که همین الان اقدام می کنم. بلافاصله چند مامور فرستادم که بروند و چند تن از کودکانی که دست به چنین کاری زده اند بیآورند و سفارش کردم اگر سن شان از هجده سال بالا باشد نیاورید. دلیل آن هم این بود که نشان دهم این یک عمل کودکانه است و به بزرگان شیعی ارتباطی ندارد.

ماموران رفتند و پس از ساعتی چند کودک زیر هجده سال را با مشعل های خاموش در دست آوردند و در گوشه حیاط خانه من نگهداشتند. از چشمان کودکان احساس کردم که آنها من را از خودشان می دانند، یعنی من هم شیعه هستم و طرفدار آنها. در

ادامه مطلب کافور... از صفحه ۳۲

خوردن کافور سبب تضعیف نیروی مردانگی یا قوه باه می شود، با دو بیت زیر از صائب و سنایی:
بوی کافور از این مرده دلان می آید / که به این طایفه آمیخت که نامرد نشد؟
مصرع اول به حنوط میبت با کافور اشاره دارد.

کی کند ناخوب را بیداد خوب / چون کند نامرد را کافور مرد

نظامی گنجوی در توصیف آب تنی شیرین در چشمه، گیسو و بدن او را به مُشک و کافور تشبیه کرده و جهانی محروم از او را کافورخورده خوانده است:

ز مُشک آرایش کافور کرده / ز کافورش جهان کافورخورده

او نزدیک به همین معنا را در دو بیت متوالی زیر از داستان ماریه زن قبطی آورده که وی آب به دست استاد پرهیزگارش داد و استاد بی اعتنا به دست سپید کافورفام ماریه و بی هیچ وسوسه فقط آب را دید و گرفت، گویی کافور خورده بود:

چو زن دید کاستاد پرهیزگار / ز کافور او گشت کافورخوار

ز میلی که باشد زنان را به مرد / هوای دلش گشت بیکاره سرد

کافور و مُشک دو ماده خوشبو هستند، یکی سپید و دیگری سیاه، که در ابیات بسیاری باهم آمده اند و شاعران باریکبین مضامینی بدیع از تقابل این دو رنگ، مانند سپیدی روز و سیاهی شب، پدید آورده اند، با دو بیت از نظامی گنجوی و علیشیر نوایی (فانی):
دگر روز کز عطسه آفتاب / دمیدند کافور بر مُشک ناب...
[وقتی آفتاب دمید...]

دگر شد بهر سنجیدن برابر عدل دوران را / ز کافور و ز مُشک روز و شب دو پله میزان را
پله = کفه. میزان = ترازو. بیت به برابری روز و شب اشاره دارد.

روی سپید را به کافور و خط و موی سیاه را به مُشک تشبیه کرده اند، با دو بیت از عطار و امیرمعزی:

عارض از کافور و زلف از مُشک داشت / لعل سیراب از لبش لب خشک داشت

[رویش سپید و مویش سیاه بود، لعل ناب در برابر لب سرخ و شاداب او بی طراوت بود یا زبانش بند آمده بود.]

می خواه از آن صنم که بناگوش و زلف او / کافور مُشک پرور و مُشک مسلسل است

مُشک مسلسل = زلف سیاه سلسله دار یا حلقه حلقه.

تبدیل مُشک یا عنبر به کافور کنایه از سپید شدن موی سیاه سر است. در ابیات بسیار کافور خود نشانه نشستن برف پیری بر بام عمر است، با سه بیت از مولوی، امیرمعزی و نظامی گنجوی:

به آب چشم بگویی که از زمان فراق / شده ست روز سیاه و شده ست مو کافور

در بیت بالا مولوی از باد صبا می خواهد که با چشم گریان به شمس بگوید که روزگارم سیاه و مویم سپید شد.

داند که بوی مُشک ز کافور کم شود / کافور من نخواهد با مُشک خویشتن

سپهر با قد خمگشته می کند لحدم / بیاض موی ز کافور می دهد خبرم

[روزگار با قامت کنگلی یا خمیده ام گورم را می کند و سپیدی مویم خبر از کافور حنوطم می دهد.]
دو بیت زیر از فردوسی و دو بیت بعد از صائب با همان مضمون موی سپید چون کافور است:

جهان دار گشت از جهان ناامید / بکند آن چو کافور موی سپید

مرا سال بر پنجه و یک رسید / ز کافور شد مُشک و گل ناپدید

[در پنجاه و یک سالگی موی سیاهم سپید و روی گلگونم دگرگون شد.]

هر چند که گردید چو کافور مرا موی / دل سرد نگردید ز دنیا سر مویی

گرچه پیریم از جوانان جهان خوش دل تریم / خنده ها بر صبح دارد موی چون کافور ما
کافور را به سبب سردی و سفیدی آن به برف تشبیه کرده اند و کافور بار صفت ابری است که برف می بارد، با دو بیت از نظامی گنجوی و صائب:

برآمد ز کوه ابر کافور بار / مزاج زمین گشت کافورخوار

[برف بارید و زمین سرد گشت - بر سرم برف پیری نشست و طبعم به سردی گرایید.]
ابر پیری گشت بر بام و درت کافور بار / وز دل سنگ تو صائب آه سردی بر نخاست

کسالی مروزی در بیت زیر سپیده صبح را به کافور سپید و تازه تشبیه کرده که زود متصاعد می شود و دیری نمی پاید:

روز آمد و علامت مصقول بر کشید / وز آسمان شمامه کافور برمدید

مصقول = تابان و درخشان، صیقل داده شده. [صبح شد.]

تشبیه گل سرخ به چراغ و مضامینی از کافور مانند شمع کافوری، سپیده صبح، موی سپید، حنوط مرده و طبیعت سرد کافور در دو بیت زیر از سلمان ساوجی و صائب گرد آمده است:

گل چو دگربرد چراغ از شمع کافوری صبح / بلبل شوریده چون پروانه ناپروا شود

مرا پیری اگر چون مرده در کافور خواباند / ز کار عشق کی دست و دل من سرد می سازد؟

The Health Benefits of Figs

Figs have been popular around the world for centuries. They are both tasty and nutritious. In fact, recent studies have shown that they may be helpful in treating a range of medical concerns, from diabetes to eczema.

Consider adding figs to your shopping list. Here are some of the benefits that this fruit might provide you.

Nutritional benefits of figs

Well-loved for their sweet, mild flavor and multiple uses, figs are low in calories and have no fat. One large, raw fig has just 47 calories. If you're looking to shed pounds, figs are a great replacement for unhealthy snacks (in moderation). Both raw and dried figs are good for you.

One ounce of dried figs has 3 grams of fiber. Fiber may help alleviate constipation and keep you feeling full longer. It may also help lower cholesterol and control blood sugar levels.

Figs are a good source of calcium, which can ward off osteoporosis as well as other health issues. You won't find a better plant source of calcium than figs.

If you're hoping to add more antioxidants to your diet, you can't go wrong with figs. According to a 2005 study Trusted Source, dried figs "have superior quality antioxidants." Antioxidants are thought to reduce cell-damaging free radicals in the body. Nutrition experts recommend upping your antioxidant intake by eating more fruits and vegetables like figs.

Figs are one of the richest plant sources of a variety of vitamins and minerals, including:

vitamin A, C, K, B, potassium, magnesium, zinc, copper, manganese, iron.

That alone is a great reason to consider slicing up a few as part of a salad or adding them to a savory chutney with dinner.

Figs and diabetes: It's not just the fruits of this shrub that are healthy. Some evidence also suggests that the leaves of the fig shrub can help regulate diabetes symptoms. A 2016 study in rats showed that ficusin, an extract from fig leaves, improves insulin sensitivity and has other antidiabetic properties. And a 2003 animal study showed that fig extract can contribute to diabetes treatment by normalizing blood fatty acid and vitamin E levels. Speak with your doctor to see if figs might be a good addition to your overall diabetes management program. Keep in mind that they aren't a substitute for healthy eating, medications, or blood testing.

Figs benefits for skin: In some folk medicine traditions, figs are used to treat a variety of skin issues Trusted Source, such as eczema, vitiligo, and psoriasis. There haven't been any conclusive, scientific studies, but anecdotal evidence and preliminary research show promise.

Fig tree latex may remove warts, according to a 2007 comparative study. For the study, 25 people applied fig tree latex to common warts on one side of their body. Warts on the opposite side were frozen (cryotherapy). Fig tree latex was just marginally less effective than cryotherapy and caused no side effects.

Raw figs may be used to create a nourishing, antioxidant-rich face mask. Simply mash the figs and apply to your face in a circular mo-

tion. Add 1 tablespoon of yogurt for additional moisturizing benefits. Leave the mask on for 10 to 15 minutes, and rinse thoroughly with lukewarm water. Don't use figs on your skin if you're allergic to latex! Mashed figs are also a popular home remedy for acne, but there's no scientific evidence that they work.

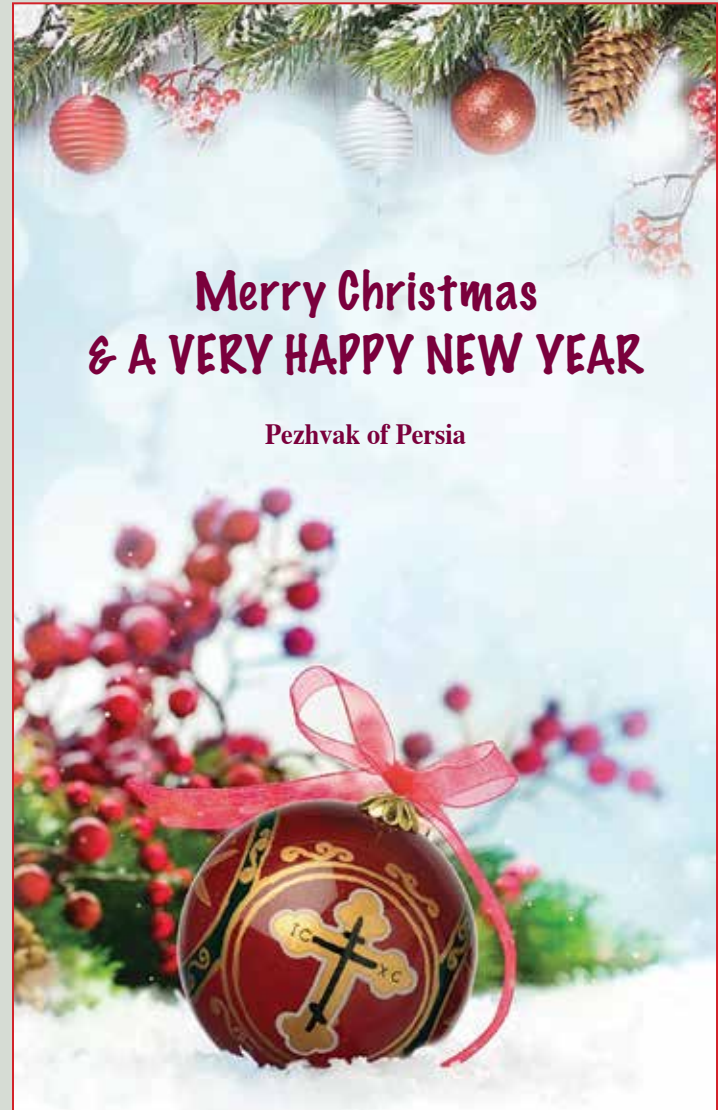
Figs are a good source of many enriching vitamins, antioxidants, and minerals. Improving your overall health often balances your skin and helps with your circulation. If you feel like your skin is better when you eat more figs, enjoy! Your body will thank you, and your skin might, too.

Figs benefits for hair: Figs are a popular ingredient in many shampoos, conditioners, and hair masques. The fruit is believed to strengthen and moisturize hair, and promote hair growth. Scientific research on the benefits of figs for hair is lacking, but there's some evidence that some of the vitamins and minerals may help keep your hair healthy.

One study Trusted Source looked at the role of zinc and copper in hair loss. A deficiency in either mineral is believed to contribute to hair loss. Zinc is thought to speed up hair follicle recovery. Study results confirmed that hair loss may be linked to zinc deficiency, but not copper.

A later study Trusted Source reviewed the nutrition of women with hair loss during menopause. The study indicates that several nutrients found in figs help keep hair healthy. They include:

zinc, copper, selenium, magnesium, calcium, B vitamins, vitamin C.



Merry Christmas
& A VERY HAPPY NEW YEAR

Pezhvak of Persia

Reports of Torture and Rape in Over-Crowded Prison

Shahed Alavi

People arrested and detained following the recent nationwide protests have been tortured, subjected to interrogations and are being held in substandard and crowded conditions. There have also been claims of sexual violence and rape at the Tehran prison, where more than 1000 people are said to be detained.

Sources from within Fashafuyeh Prison, as well as one person who was recently released, say that prisoners have been physically assaulted during interrogations, and in some cases have sustained broken bones. Shortly after being released on November 25, a former inmate said



University Students Stand Up For Detained Peers

he thought about 1200 people were being held in the prison, and confirmed that many were being tortured. He said students held in the prison were being treated marginally better, but most detainees were being subjected to harsh beatings.

“Revolutionary Guards’ intelligence agents interrogate the detainees, resorting to tactics of brutal torture and beating of prisoners,” one source said. “The hands and legs of some of the detainees have been broken during interrogations in a very strange way.” He said prison authorities had transferred prisoners to several outpatient clinics and treatment centers by ambulance to deal with the injuries. It is unclear whether the detainees’ bones were broken accidentally while agents handled inmates during interrogations, or whether agents have deliberately been injuring them in this way as a tactic of intimidation and to instil fear among other prisoners.

The reports about Fashafuyeh, which is also known as Greater Tehran Prison, have triggered alarm in Iran because descriptions of the prison closely resemble those of conditions at the former Kahrizak Detention Center, where hundreds of protesters were incarcerated in 2009 following widespread protests, and where three people died. Iranians have expressed fears that the same situation could be repeated at Fashafuyeh.

Tehran Official Confirms Reports of Dire Conditions

On November 25, the head of Rey District Council warned that the prison was at capacity. “Following the protests last week, the number of detainees in Fashafuyeh Prison has increased, and the prison can no longer respond to this volume of detainees,” Hassan Khalilabadi said. Speaking to the Iranian Labor News Agency (ILNA), Khalilabadi said, “Fashafuyeh Prison does not have the necessary facilities and it is difficult to accommodate such a large number of detainees. I urge all authorities, especially the judiciary, to take note of the current situation in the prison.”

Khalilabadi said prison staff was struggling to maintain basic ac-

ceptable conditions for the prisoners. “We hope that the Prisons’ Organization, the Ministry of Justice, the judiciary, and the state and provincial officials will help to improve the conditions in the prison,” he said.

But Mizan News Agency, which is linked to the judiciary, denied claims that conditions in the prison were substandard. It reported that the prosecutor general, Mohammad Jafar Montazeri, had visited Fashafuyeh on Saturday, November 23 for two hours and spoke to some of the detainees who had been arrested during recent protests. “All those arrested in the events that followed the gas rationing are satisfied with their prison conditions,” he told the agency. According to one source who spoke to IranWire, Revolutionary Guards Intelligence agents have set up two Conex shipping containers outside the Guards’ Intelligence Department, where the detainees are being interrogated.

People arrested during the protests over the hike in gas prices are being held in a new section of the prison that is “not yet equipped with the minimum facilities and is in fact not ready to operate,” a source inside the prison said, adding that the prison could not cope with the 1,000 or more people currently detained there, as Khalilabadi had confirmed.

Protesters Held with Dangerous Criminals

Fashafuyeh Prison was originally built for drug offenders, but in recent years political prisoners and prisoners held on security-related charges, including a number of Gonabadi dervishes, have been transferred to the prison.

“The judiciary should have complete supervision over the conditions of detention in prisons, as dangerous inmates are also detained in the custody of the judiciary,” Hassan Khalilabadi said in his interview with ILNA. “The responsibility is heavy,” he added, urging officials to take the issue seriously.

Seyyed Heshmatollah, the director of Tehran’s prisons, criticized Khalilabadi for the remarks, dismissing claims that Fashafuyeh Prison was dangerous. He said facilities were up to standard and safe, and “the authorities have seen it.”

But Hayat al-Ghaib’s claims that prisoners are safe contrasts sharply with recent news about the prison. In June 2019, Alireza Shirmohammad Ali, a 21-year-old man jailed at Fashafuyeh for political reasons, was killed by two inmates armed with handmade knives. A few months before his murder, he had demanded to be transferred from this prison so he could be kept in a ward with political prisoners.

Iran’s Gonabadi dervishes, who have been targeted and arrested by authorities and taken to the prison over the last two years, have also repeatedly reported on the deterioration of conditions in the prison, and about their treatment while there. They have been repeatedly subjected to violations of their human rights, including their right to be kept in separate wards from dangerous criminals.

Prior to the recent reports, Mohammad Sharifi Moqaddam a dervish prisoner at Fashafuyeh, published his account of prison conditions [Persian link]. He described shocking details of drug addiction, drug trafficking, and sexual violence in the prison.

With news about the recent torture and harsh treatment of protesters and warnings from Tehran councilor Hassan Khalilabadi, the memory of Kahrizak Detention Center – which was also meant to house serious criminals and not people arrested for protests or for destroying public property – has once again been brought to the forefront of people’s minds. In particular, the families of the three men who were killed, Amir Javadifar, Mohammad Kamrani, Mohsen Rouholamini, will be reminded of the injustice that was carried out against civilians demanding their rights be upheld.

Water Tower Kitchen

In the heart of DownTown Campbell



You may come to Water Tower Kitchen for the exciting Gameday atmosphere, but you will stay for the delicious, one-of-a-kind food served from our kitchen. Because there's no better way to enjoy the game than with a spread of your favorites that you didn't have to prepare.

(408) 502-9550

201 Orchard City Drive, Campbell



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112